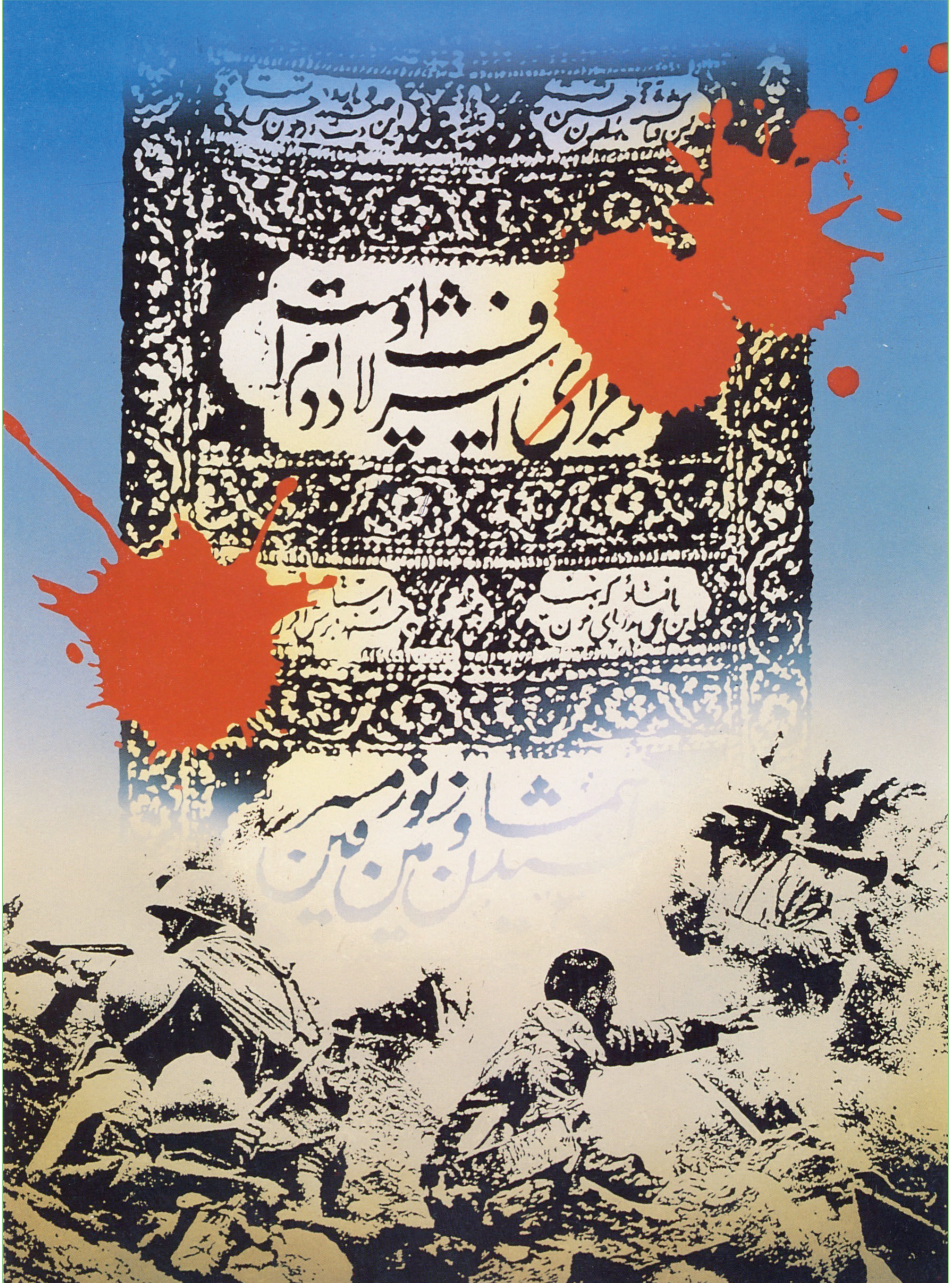




بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



کل یوم عاشورا، سید حمید شریفی آل هاشم، ۱۳۶۴

■ سردبیر: داود عامری
■ مدیر تحریریه: مصطفی عمانیان
■ مدیر اجرایی: احسان بیسادی
■ مدیر هنری: حمید خانمحمدی

■ صاحب امتیاز:



ماهنامه تخصصی حوزه انقلاب اسلامی، دفاع مقدس و مقاومت

دیده بان



۴۲ | بازگشت به حیفا
۴۸ | هر روز زاده می شوم
۵۳ | تفاوت اندیشه ها برای
پیروزی
۵۹ | رنگ خدا

پرسیمان



۲۴ | همه دشمنان ایران
۲۹ | خیانت در پرده اوهام
۳۵ | قمار آخر رجوی و صدام

گفتیمان



۶ | سرچشمه
۱۲ | نه شرق، نه غرب
۱۷ | لبیک یا حسین علیه السلام

■ وصیت نامه شهدا

این سربازانی که هم اکنون در مصاف با دشمن یعنی هستند همه فرزندان ما هستند و من وظیفه دارم که در کنار آنها باشم، همراه با آنها بجنگم دشمن را ناکام کنم و پیروزی را برای اسلام و مردم فداکار خود به ارمغان بیاورم.

شهید سرلشکر مسعود منفرد نیکی

۹ مرداد ۱۳۵۹

اعلام طرح پرچم جمهوری اسلامی ایران





■ باهمراهی:

کوثر ریاحی، سلمان پورمهدی، علیرضا کبیری، امین حقیقت طلب
هنگامه ملکی، نرجس عسگری، مهدی امتدادجو، صدرا حنیف
حمیدرضا مسعودی، مصطفی حسینی، حمید صفیاری، عرفان حیدری
عزیزالله محمدی، حسین جمشیدیان، فاطمه کامکار، علی بدرخانی
حسین علمشاهی، محمد مهدی رجبی

چهره‌ها

۳۹

وحید
خضاب



۴۲

انسیه
شاه‌حسینی



۴۲

امیر
ایلی



۴۸

محمود
درویش



۸۶

اسماعیل
زمانی



۹۲

حسن
نوری



یادمان



۱۰۴ | مَدْرَسِ مَدْرِس
۱۱۰ | گردشگری دفاع مقدس
۱۱۴ | عارف میان عارفان

راهنیان



۸۶ | دُرُشتِ نویسیم، دُرُست
بنویسیم!
۹۲ | اسرایی که آزاده شدند
۹۷ | جهان را مبهوت کردید!

راویان



۶۴ | وقتی خمینی عصایش را
بلند کرد!
۷۰ | گُمنام نام‌آشنا
۷۵ | سرباز خمینی
۸۱ | افسه برای عقاب

■ همراه شوید:

سرواز همراهی پژوهشگران، هنرمندان
واهایی قلم استقبال می‌کند.
مطالب ارسالی می‌بایست بین
۱۰۰۰ تا ۲۵۰۰ کلمه بوده و در فایل word
به آدرس الکترونیکی
sarvmag.ir@gmail.com
ارسال شوند.

■ نشانی:

تهران، میدان ونک
بزرگراه شهید حقانی، خیابان سرو
موزه ملی انقلاب اسلامی
و دفاع مقدس

■ تلفن:

۸۸۶۵۷۰۲۶ - داخلی ۸۸۸

دفاع عاشورای



محمد قاسم ناظر

ناصرش را نشنید، از رهبرش که الگویش حسین ابن علی (ع) بود، از زنانش که به زینب (س) اقتدا کردند، از جوانانش که باعباس (ع) و علی اکبر (ع) مانوس بودند، از جوانانی که پیرشان قاسم ابن الحسن (ع) بود، از پیرمردانی که همچون حبیب و مسلم بن عوسجه از خضاب کردن محاسن به خون باکی نداشتند...

آری، هشت سال دفاع مقدس ما چنان با آن نیم‌روز پر حرارت کربلای سال ۶۱ آمیخته است که هیچ‌گاه گرمی‌اش از دل‌های عاشق نخواهد رفت. ما نیز که از پی شهیدان و آزادگان و جانبازان سرافراز دفاع مقدس آمده‌ایم برای حفظ پیوند خود با عاشورا و کربلا و زنده نگه داشتن انسانیت و اخلاق و فتوت و حریت نباید بگذاریم این گرما در دل مان روبه خاموشی بگراید، چرا که دفاع مقدس نیز مشربی است که ما را به آن سرچشمه عظیم الهی خواهد رساند.

حسن ختام این چند خط به مناسبت تقارن با محرم حسینی (ع)، سخنی باشد از رهبر عزیزمان که همین معنا را به وجه اتم و اکمل اشاره فرمودند: «حادثه عاشورا، درانقلاب و جنگ به صورت درخشان و نمایان اثربخش بوده. اگر هشت سال جنگ مان را با آن هشت، نه ساعت عاشورای امام حسین (ع) مقایسه کنیم، طرحی از آن یا نمی‌از آن یم است.» (۱۳۷۰/۰۴/۲۵)

در میان مؤلفه‌های تاثیرگذار بر روی فرهنگ دفاع مقدس و روحیه رزمندگان سال‌های حماسه به واقع هیچ چیزی را نمی‌توان همچون عاشورای حسینی (ع) و یافت. گستره تأثیرات عاشورا و کربلا البته محدود به انقلاب و دفاع مقدس ما نیست، هیچ گوشه‌ای از فرهنگ اسلامی نیست که از این واقعه عظیم متأثر نباشد، کامل‌تر آنکه نه تنها اسلام و شیعه، بلکه تمام وجوه انسانی تاریخ پس از عاشورا، بی‌واسطه یا بلاواسطه از این سرچشمه عظیم انسانیت و اخلاق و حماسه و سوگ متأثر شده است. عاشورای سیدالشهدا (ع) جوامع الکلم است، جامع همه آنچه که انسان برای حیات و ممات خویش بدان‌ها نیازمند است.

اما پژواک این حماسه بزرگ در تاریخ و جامعه و فرد به یک میزان نبوده است، هرکس به فراخور و در حد سعه خود از این چشمه معرفت نوشیده است و دفاع مقدس ما در این میان ممتاز و بی‌بدیل است.

همه بچه‌های جنگ از ارتشی و سپاهی و بسیجی و جهادگرو... اگر در مقابل سوالی از فرهنگ جریان یافته در دفاع مقدس قرار گیرند، بی‌تامل حرف کربلا بر زبان می‌آورند و از خون سرخ عاشورایی‌اش می‌گویند، از فرهنگی که بدون ترس از مرگ در مقابل دنیایی از کفر و ظلم ایستادگی کرد، از ملتی که هشت سال هیچ گوشه صدای هل من



گفتمان



زمینه‌های عاشورایی مکتب امام خمینی (ره)

سرچشمه



حکومت دینی از نگاه شهید شیخ فضل الله نوری؛

نه شرقی، نه غربی



خوانش عاشورایی حزب الله لبنان به بهانه مجرم و روز مقاومت اسلامی؛

لبیک یا حسین علیه السلام



زمینه های عاشورایی مکتب امام خمینی (ره)



پیام بزرگ

سرچشمه

یکی از هدف های برجسته و والای نهضت حسینی متوجه ساختن توده مسلمان به تشکیل حکومت اسلامی است. شما یک قدری به فکر باشید، یک قدر توجه داشته باشید، هی ننشینید تکلیف شرعی برای خودتان درست کنید؛ کار تنبل ها! تکلیف شرعی ام این نیست. شما قوه تان بیشتر از قوای سید الشهداء (ع) است. قوای نداشت در مقابل آن قوه [ولی] باشد قیام کرد، مخالفت کرد، تا کشته شد. آن هم می توانست اگر تنبل بود. نعوذ بالله می توانست بگوید که تکلیف شرعی من این نیست. از خدای خواستند آنها که سید الشهداء (ع) ساکت باشد و آنها به خرسواری خودشان سوار باشند، از قیام اومی ترسند. او مسلم را فرستاده که مردم رادعوت کند به بیعت تا حکومت اسلامی تشکیل بدهد، این حکومت فاسد را از بین ببرد.

شعار خون خواهی حسین (ع) برپا شده بود، بساط خلافت امویان را درهم پیچید.

به طور کلی و در یک ارزیابی منصفانه تاریخی باید گفت؛ حفظ اسلام انقلابی و راستین و حفظ ارزش های دینی و استمرار نهضت های اصلاح طلبانه در تاریخ اسلام، و همچنین حیات ملت انقلابی شیعه مرهون قیام عاشوراست. پس از واقعه عاشورا، خلفا و حکومت های ستمگر در بلاد اسلامی، هراسان از تأثیر گسترده شعارها و اهداف و پیامدهای نهضت عاشورا، با به کار گرفتن دین فروشان دنیا طلب به تحریف ابعاد این واقعه تاریخ ساز پرداختند و از زمانی که استعمار نوین موفق به تجزیه بلاد اسلامی گردید و بر حکومت ها و سرنوشت ممالک مسلمین استیلا یافت، دامنه تحریف ها و بدعت ها و جایگزینی خرافه ها به جای روح ظلم ستیز و قیام خیز واقعه عاشورا نیز وسعت بیشتری یافت و نتیجه آن شد که روح عاشورا و مکتب و پیام عاشورا در زندگی مسلمانان به کم رنگی گرایید و جای خویش را به حفظ نمادهایی ظاهری و تشریفاتی و بی روح، و سواستفاده از این مناسبت حماسی داد. با دست اندازی دشمنان و تحریف های دین فروشان راحت طلب، نگاه به عاشورا از یک مکتب ارزشی و معنوی و انقلابی به یک واقعه سوزناک شخصی اتفاق افتاده در قرن اول هجرت، فاقد هر نوع پیام و منطق و دستاوردی تنزل کرد و این حادثه به گونه ای ترسیم شد که تنها باید بر مصائب آن اشک ریخت و در تعزیت آن فقط به نوحه سرایی پرداخت. آن هم نوحه هایی غالباً موهن که نمونه هایی از آن در زمان رضاخان و پسرش در ایران ترویج می شد.

در چنین شرایطی بود که فرزند راستین عاشورا، حضرت امام خمینی - سلام الله علیه - با سخنرانی توفنده خود در عصر عاشورای سال ۴۲ هجری نهضت عاشورایی خویش یعنی قیام ۱۵ خرداد را برپا کرد. بدون تردید، نهضت امام خمینی و انقلاب اسلامی نه تنها شدیداً متأثر از فرهنگ عاشورا و قیام سالار شهیدان است، بلکه این نهضت در اساس و ارکان و اجزاء خویش مولود قیام عاشورا و پیامد آن است. پیوند مذکور بین قیام امام خمینی و مکتب عاشورا آنچنان در عمل و رفتار و منطق رهبر کبیر انقلاب و عملکردها و شعارها و آرمان های

منبع اصلی معنویت و انگیزش یاران انقلاب اسلامی قیام عاشوراست. فرهنگ عاشورا در اندیشه رهبران انقلاب اسلامی تأثیر فراوان و جلوه های درخشان دارد. این تأثیر تا بدان حد است که به انقلاب اسلامی رنگ و بوی عاشورایی بخشیده است. چنانکه محوری ترین ابعاد فکری و عملی انقلاب اسلامی تحت تأثیر فرهنگ عاشورا واقع شده است. شناخت این اثرات به ما کمک می کند تا درک کنیم که در چه زمینه هایی باید خود را تقویت کنیم.

از طرفی تاریخ زندگی بشر حاکی از آن است که هر هنگام که جوامع را نابسامانی فرهنگی و اجتماعی فرا گرفته است، پیامبران و مصلحان به دستور خداوند در جهت هدایت مردم و نجات و اصلاح جامعه اهتمام ورزیده اند.

اسلام به عنوان کامل ترین دین الهی بر محمد (ص) نازل شد تا هم جامعه زمان وی اصلاح گردد و هم حاوی اصول دستورهایی باشد که برای آحاد بشر قابل اجرا در هر زمان پس از وی باشد و موجب هدایت و نجات جامعه گردد. سالار شهیدان در شرایطی قیام خونین خویش علیه دستگاه ستمگرانه یزید را - که بر مسند خلافت اسلامی تکیه زده بود - برپا کرد که مدعیان خلافت و جانشینی پیامبر اکرم، در خاندان بنی امیه سیرشتابان بازگشت به عصر جاهلیت و اشرافیت و هدم ارزشهای اسلامی را تا حد تکذیب اساس وحی و رسالت توسعه داده بودند و تحریف و دگرگونی در مبانی ارزشی اسلام، دین خدا را در معرض زوال قرار داده بود. نخستین و مهمترین دستور قیام امام حسین (ع) جداسازی حق از باطل و ترسیم دوباره سیمای اسلام ناب و افشای ماهیت مدعیان خلافت بود. بدین ترتیب خون سالار شهیدان، اسلام راستین را بیمه کرد و نهضت عاشورا فارق حق و باطل و مرز تشخیص حقیقت اسلام از چهره تحریف شده آن گردید. موجی از قیام ها و شورش های پیروان آل رسول (ص) با شعار «یا لئارات الحسین» علیه بدعت ها و بیداد بنی امیه برپا شد. قیام توأبیین در کوفه و قیام اهل مدینه و انقلاب مختار و قیام ابن مغیره بر ضد حجاج و قیام ابن اشعث و زید بن علی و فرزندان عرصه را بر خاندان بنی امیه تنگ تر کرد و سرانجام، شورش عباسیان با حمایت ابومسلم خراسانی که در آغاز با

راحت طلبی بود و کناره‌گیری از جامعه و دعا و ذکر بود، لکن وضع تفکر جور دیگری بود.» (همان، ج ۸، ۱۵۱)

۳) شهادت طلبی

«هر چه روز عاشورا، سیدالشهداء علیه السلام به شهادت نزدیک‌تر می‌شد، افروخته‌تر می‌شد. جوانان او مسابقه می‌کردند، برای اینکه شهید شوند، همه می‌دانستند که بعد از چند ساعت دیگر شهیدند.» (همان، ج ۸، ۱۵۹)

۴) صبر و استقامت

«ناراحت و نگران نشوید، مضطرب نگردید، ترس و هراس را از خود دور کنید. شما پیرو پیشوایانی هستید که در برابر مصائب و فجایع صبر و استقامت کردند، که آنچه ما امروز می‌بینیم نسبت به آن چیزی نیست. پیشوایان بزرگوار ما، حوادثی چون روز عاشورا و شب یازدهم محرم را پشت سر گذاشته‌اند و در راه خدایک چنان مصائبی را تحمل کرده‌اند.» (همان، ج ۱۰، ۲۱ و ۲)

۵) تجلیات عرفانی وجود مقدس امام حسین (ع)

یکی از جنبه‌های بارز شخصیت حسین بن علی علیه السلام، جنبه‌های عرفانی و ملکوتی وجود ایشان است که در کلام امام خمینی مورد اشاره قرار گرفته است: «وما که تابع حضرت سید الشهداء (ع) هستیم، باید ببینیم که ایشان چه وضعی در زندگی داشت، قیامش، انگیزه‌اش، نهی از منکر بود که هر منکری باید از بین برود. من جمله قضیه حکومت عدل، جور، حکومت جور باید از بین برود. از آن طرف وقتی که مناجات‌شان را می‌بینیم، مناجاتی که در ماه شعبان هست و من در نظر ندارم که در هیچ یک از ادعیه گفته شده باشد که ادعیه مال همه ائمه (ع) است. این دعای شعبان، مناجات شعبان، مناجات همه ائمه (ع) است و در این، مسائل بسیار هست، معارف بسیار هست و ادب اینکه انسان چه جور باید با خدای تبارک و تعالی مناجات کند.» (همان، ج ۲، ۲۱)

اهداف قیام عاشورا

امام خمینی، اهداف مختلفی برای قیام امام حسین بیان کرده‌اند که در اینجا لازم است یادآور شویم که همه اینها، چون در طول یکدیگرند یا به عبارت دیگر تعابیر مختلفی از

انقلاب اسلامی آشکار است که نیاز به استدلال ندارد. حتی نقطه‌های عطف تاریخ انقلاب اسلامی در پیوند با محرم و عاشورا و در این مناسبت‌ها پدید آمده‌اند.

سیمای سالار شهیدان در کلام امام (ره)

در کلام امام بخشی از صفات و ویژگی‌های سیدالشهداء (ع) بیان شده که گویای چهره آن حضرت از منظر ایشان است:

۱) قیام برای خدا

«سیدالشهداء علیه السلام با چند نفر از اصحاب، چند نفر از ارحامشان، از مخدّراتشان قیام کردند. چون قیام لله بود، اساس سلطنت آن خبیث را درهم شکستند.» (صحیفه امام، ج ۸، ص ۹)

۲) مسئولیت‌پذیری

«البته آنکه از همه (انبیا و اولیا) بارزتر و معروف‌تر است، سیدالشهداء علیه السلام است. اگر وضع تفکر سیدالشهداء مثل بعضی مقدسین زمان خودش بود، آنها طرحشان این بود که بمانند همان جوار حضرت رسول و عبادت کند. اگر وضع تفکر مولای (ع) هم این بود، کربلایی پیش نمی‌آمد؛ یک

۶۶

خطری که معاویه و یزید برای
اسلام داشتند این نبود که
غصب خلافت کردند، این
یک خطر، کمتر از آن بود،
خطری که اینها داشتند این
بود که اسلام را به صورت
سلطنت در می‌خواستند
بیاورند.

۹۹



شب‌های محرم که
مجالس روضه در
محلّه‌های مختلف
قم برگزار می‌شد
امام‌در آن مجالس
شرکت می‌کردند.
برای اینکه هم مردم
را تشویق کنند
هم مجالس را گرم
نگه دارند.

۲) حفظ و احیای شریعت

در طول هدف پیشین، احیای شریعت اسلامی و حفظ مکتب از دستبرد و تجاوز معاندان، از جمله هدف‌های والای حسینی است: «خطری که معاویه و یزید برای اسلام داشتند این نبود که غضب خلافت کردند، این یک خطر، کمتر از آن بود، خطری که اینها داشتند این بود که اسلام را به صورت سلطنت در می‌خواستند بیاورند. می‌خواستند معنویت را به صورت طاغوت در آورند، به اسم اینکه «ما خلیفه رسول الله هستیم»، اسلام را منقلب کنند به یک رژیم طاغوتی. این مهم بود. آن قدری که این دو نفر ضرر به اسلام می‌خواستند بزنند یا زدند جلوتری‌ها آن طور نزدند. این‌ها اصل اسلام را وارونه می‌خواستند بکنند. سلطنت بود، شرب خمر بود، قمار بود در مجلس‌شان. «خلیفه رسول الله» و در مجلس شرب خمر؟! و در مجلس قمار؟! و باز خلیفه رسول الله نماز هم می‌رود در جماعت می‌خواند! این خطر برای اسلام خطری بزرگ بود. این خطر را سیدالشهدا رفع کرد.» (همان، ج ۹، ۸)

۳) اقامه عدل و معروف و رفع منکر

«سیدالشهدا از همان روز اول که قیام کردند برای این امر،

بیان یک حقیقت هستند، نه تنها با هم منافاتی ندارند، بلکه مکمل هم هستند، به طوری که اگر یکی از آنها از گردونه خارج شود، در هدف خلل ایجاد خواهد شد و به همان نسبت، ناقص خواهد گردید:

۱) بازگرداندن جامعه به سنت و سیره پیامبر

به دلیل انحراف جامعه اسلامی از سنت و سیره نبوی، در دوره حاکمیت یزید، امام حسین تلاش اصلی و محوری خود را بازگرداندن جامعه به سنت و سیره نبوی معرفی می‌نماید: «از حضرت سیدالشهداء علیه السلام خطبه‌ای نقل شده است که در آن خطبه علت قیام خودشان را بر ضد حکومت وقت ذکر فرموده‌اند و آن این است که فرموده‌اند خطاب به مردم که پیامبر اکرم فرموده است: کسی که ببیند یک سلطان جائری حلال می‌شمرد خُرماّت الله را. چیزهایی را که خداوند حرام کرده است... و مع ذلک ساکت شد و تغییر نداد با قول خودش، با عمل خودش، این انحرافی که سلطان جائر پیدا کرده است... حتم است بر خدای تبارک و تعالی که جای او را هم جای همان سلطان جائر در آخرت قرار بدهد»

(همان، ج ۵، ۱۹۱)

به بیعت تا حکومت اسلامی تشکیل بدهد، این حکومت فاسد را از بین ببرد» (همان، ج ۲، ۲۷۳)

۵) شهادت

خون شهید رسواگر ظالم و نشانه‌ی نزدیک شدن پیروزی مکتب است: «حضرت سید الشهدا (ع) قیام کردند برضد یزید... اطمینان به این بود که موفق به اینکه یزید را از سلطنت بیندازد نشوند... ایشان مطلع بودند براین مطلب. در عین حال برای همین معنی که برضد یک رژیم ظالم قیام کنند، ولو این که کشته بشوند، قیام کردند و کشتند و خودشان هم کشته شدند.» (همان، ج ۵، ۱۹)

۶) انجام اصلاحات بنیادی

بنی امیه که براساس پاره‌ای از تفاسیر در قرآن به شجره ملعونه معرفی شده‌اند و از دستۀ طلقاء هستند و پس از قدرت گرفتن اسلام ناگزیر به تسلیم شدند، با درون کفر و ظاهر اسلام مصداق بارز نفاق هستند. این گروه با سوء استفاده از حوادث پس از رحلت پیامبر طی یک دوره‌ی انتقالی توانستند پس از شهادت امیرالمؤمنین (ع)، سلطه خود را بر دنیای اسلام از شرق تا غرب آن بگسترانند و در پی آن حدود خدا را تعطیل، مال و ثروت را در میان خود در گردش و بندگان خدا را ذلیل کنند. بدین ترتیب اصلاحی را که پیامبر با تحمل رنج‌ها و آزاری که هیچ‌یک از پیامبران قبل از او ندیده بودند به وجود آورده بود، از میان بردند و امام حسین (ع) خود را سزاوارترین فرد می‌دانست که وضع نابسامان مسلمین را سامان بخشد و اصلاح را سرلوحه قیام خویش قرار دهد. فرمود: «انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی». فقط برای اصلاح و سامان بخشیدن امت جدم قیام کردم. از این جلوه از فلسفه قیام عاشورا، معنای مصلح و اصلاحات در فرهنگ سیاسی تشیع آشکار می‌شود.

امربه معروف (امربه حقایقی که اسلام و قرآن آن را به رسمیت شناخته) و نهی از منکر (بازداشتن از هر آنچه که شریعت آن را مردود دانسته)، عمل به سیره و شیوه پیامبر، مبارزه با ظلم و جور، بازگرداندن جامعه به مسیر عدالت و جلوگیری از خودکامگی سردمداران، اصلاح است و مصلح آن کسی است که برای تحقق امور فوق، برحسب شرایط و امکانات، نهایت

انگیزه‌شان اقامه عدل بود. فرمودند که می‌بینید که معروف، عمل بهش نمی‌شود و منکر، بهش عمل می‌شود. انگیزه این است که معروف را اقامه کند و منکر را از بین ببرد. انحرافات همه از منکرات است، جز خط مستقیم توحید هر چه هست منکرات است. این‌ها باید از بین بروند.» (همان، ج ۲۱، ۱)

۴) تشکیل حکومت اسلامی

«یکی از هدف‌های برجسته و والای نهضت حسینی متوجه ساختن توده مسلمان به تشکیل حکومت اسلامی است. شما یک قدری به فکر باشید، یک قدر توجه داشته باشید، هی ننشینید تکلیف شرعی برای خودتان درست کنید؛ کار تنبل‌ها! تکلیف شرعی ام این نیست. شما قوه‌تان بیشتر از قوای سید الشهدا (ع) است. قوایی نداشت در مقابل آن قوه [ولی] پا شد قیام کرد، مخالفت کرد، تا کشته شد. آن هم می‌توانست اگر تنبل بود. نعوذ بالله. می‌توانست بگوید که تکلیف شرعی من این نیست. از خدا می‌خواستند آنها که سید الشهدا (ع) ساکت باشد و آنها به خرسواری خودشان سوار باشند، از قیام او می‌ترسند. او مسلم را فرستاده که مردم را دعوت کند

۶۶

واقعیت آن است که خط

سرخ شیعه که همان اسلام

ناب محمدی است، در کربلا

برجسته‌تر می‌شود. در پرتو

نهضت عاشورا آزادی خواهی،

ذلت ستیزی و شهادت طلبی،

که لازمه مبارزه با دستگاه

جور است، پررنگ‌تر و بسیج

ارادتمندان خاندان عصمت و

ولایت هموارتر است.

۹۹

محمّدی است، در کربلا برجسته‌تر می‌شود. در پرتو نهضت عاشورا آزادی خواهی، ذلت‌ستیزی و شهادت طلبی، که لازمه مبارزه با دستگاه جور است، پررنگ‌تر و بسیج ارادتمندان خاندان عصمت و ولایت هموارتر است. آغاز قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مصادف با ۱۲ محرم و انجام آن نیز مقارن با تاسوعا و عاشورای سال ۱۳۵۷ است. سخنان امام راحل در روزهای آغازین بر محور کربلا و محرم می‌چرخد و در وصیت نامه سیاسی الهی‌اش نیز سفارش به زنده نگاه داشتن این حادثه بزرگ تاریخ اسلام می‌نماید. در فاصله آن آغاز و این انجام نیز در جای جای کلام خود از امام حسین، کربلا، عاشورا و شهادت سخن به میان می‌آورد.

پژوهشگران و مورخان، قیام امام خمینی را دارای ویژگی‌هایی می‌دانند که در انقلاب‌های معاصر و بلکه طول تاریخ نظیر ندارد. بی‌شک یکی از آن ویژگی‌ها پیوندی است که بین انقلاب امام خمینی و انقلاب امام حسین در سال ۶۱ هجری وجود دارد. که به تعبیر خود ایشان «از شعله‌های فروزان نهضت سید مظلومان در مقابل دستگاه بنی‌امیه بود.» (همان، ج ۲، ۲۸۷)

تلاش و توان خود را به کار گیرد: «سید الشهدا (ع) وقتی می‌بیند که یک حاکم ظالمی، جائری، در بین مردم دارد حکومت می‌کند، ظلم دارد به مردم می‌کند، باید مقابله بايستد و جلوگیری کند؛ هر قدر که می‌تواند، با چند نفر، با چندین نفر، که در مقابل آن لشکر و بساط، هیچ نبود. لکن تکلیف اینطوری می‌دانست که باید قیام بکند و خودش را بدهد تا اینکه این ملت را اصلاح کند، تا اینکه این علم یزید را بخواباند و همینطور هم کرد و تمام شد.» (همان، ج ۴، ۱۵۱)

۷) ادای تکلیف

«آنها، امام حسین علیه‌السلام و یارانش، می‌فهمیدند برای چه آمده‌اند. آگاه بودند که ما آمده‌ایم ادای وظیفه‌ی خدایی را بکنیم، آمده‌ایم اسلام را حفظ بکنیم.» (همان، ج ۱۵، ۹)

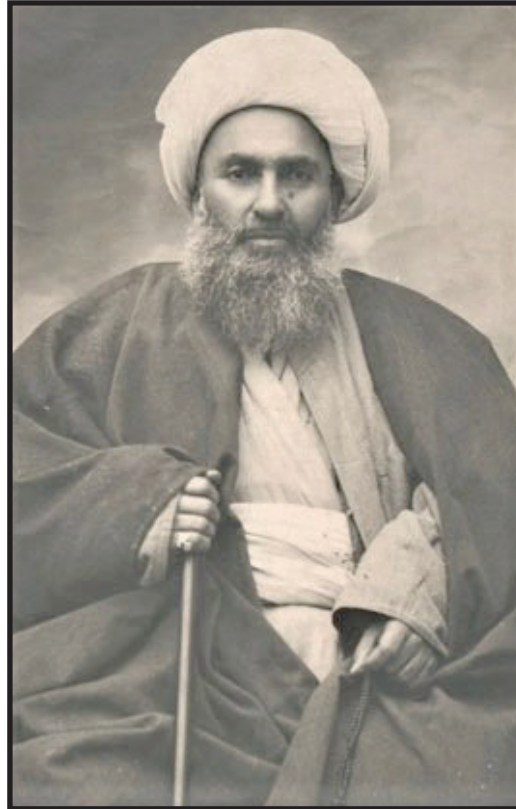
تنها کسانی از عهده‌ی مسؤولیت‌های خطیر برمی‌آیند که از امتحان الهی سربلند بیرون آمده باشند: «پیغمبرهای بزرگ، اولیای بزرگ امتحان شدند. حضرت سید الشهدا علیه‌السلام امتحان شد. اولاد او هم امتحان شدند و همه‌ی ماها هم امتحان می‌شویم.» (همان، ج ۱۳، ۴۵۵)

واقعیت آن است که خط سرخ شیعه که همان اسلام ناب

گره برای حسین



امام همیشه تا هفتم محرم را در نجف بودند و پس از آن به کربلا مشرف می‌شدند. قبل از ظهر یا عصر روز هفتم، همیشه از نجف به کربلا می‌رفتند و زیارت عاشورا را در این روزها ترک نمی‌کردند. در ایام دهه‌ی محرم در نجف، امام دو مرتبه به حرم مشرف می‌شدند. روزها برای خواندن زیارت عاشورا به حرم می‌آمدند و شبها هم که جزء برنامه‌ی همیشگی شان بود که به حرم مشرف شوند. بعد به کربلا می‌رفتند که تا سیزدهم محرم در کربلا مشرف بودند و بعد دوباره به نجف باز می‌گشتند. این سیره مستمر ایشان در طول پانزده سال اقامتشان در نجف بود. امام در کربلا هم هر روز دو مرتبه حرم می‌رفتند. قبل از ظهر و بعد از ظهر، که می‌دانید در حرم امام حسین (ع) در این روزها چقدر شلوغ است ولی امام به دلیل شلوغی بیش از حد با آن وضع جسمانی که داشتند زیارت امام حسین (ع) ایشان ترک نمی‌شد و با وجود آن جمعیت که دیوانه‌وار به سرو سینه می‌زدند، به حرم می‌رفتند. آقای فرقانی می‌گفت: یکبار امام چنان در میان جمعیت گیر کردند که من برای نجات جان ایشان به امام حسین (ع) متوسل شدم که از بین نروند. بعد که بیرون آمدیم دیدم امام چنان عرق کرده که گفتنی نیست و عبايشان هم نیست! من هم وضع بهتری نداشتم. به هر حال نمی‌شد به ایشان گفت که آقا جمعیت خیلی زیاد آمده و نمی‌شود به حرم رفت چون اعتنا نمی‌کردند. [۵] (برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۳، ص ۲۴ و ۲۵)



حکومت دینی از نگاه شهید شیخ فضل الله نوری؛

نه شرقی، نه غربی

انقلاب مشروطه، صحنه تقابل اندیشه اسلامی ناب با جریان های فکری غرب محور در باب حکومت و تمدن است. از سوی دیگر، در پیوند این دو، می توان به باور اندیشه گران تمدن و فلسفه تاریخ اشاره کرد که بر این باورند که حکومت، یکی از ارکان شکل گیری تمدن است، بدین سبب این دو را قسیم هم به کار نبرده اند و به همین شکل، در تعامل حکومت و تمدن سخن گفته اند. البته نباید تلاش حامیان فکری غرب در بزرگ نمایی ارتباط آن دو در پناه مشروطیت را نادیده گرفت. از این رو تاریخ معاصر ایران شاهد استدلال فقهی و دلایل متکی بر داده های تاریخ اسلام آیت الله شیخ فضل الله در مخالفت با غربی سازی تمدن در پرتو حکومت برآمده از مشروطه مشروعه است. و در این راستا، به طرح و تنقیح نظریاتش براساس دانش عمیق دینی پرداخت.



کوثریاری

(الف) استقلال (رهایی از سلطه سیاسی و فرهنگی غرب)
 رهایی از سلطه بیگانه - خاصه استعمار غرب - در همه شئون، هدف اساسی شیخ در دست یابی به ایران آباد و سربلند بود و زندگیش را یک سره وقف مبارزه در راه آن ساخته بود. تقریظ وی بر کتاب «تیشیراندر تیشیر» (۱۳۱۴ ق) نشان می دهد که حرکت در این راه را مصداق «جهاد فی سبیل الله» شمرده و «تجارت سودمند دنیا و آخرت» می دانست.

۱. طرد سلطه سیاسی استعمار: چرچیل مدیر اداره شرقی سفارت انگلیس، در گزارش به لندن، از شیخ به عنوان «یکی از مجتهدین طراز اول تهران» یاد می کند که «از تماس با اروپائیان احتراز می جوید و از گفت و گو با آنان سرباز می زند» (فرهنگ رجال قاجار، ص ۱۳۹). امتناع شیخ در پایان عمر خویش (به قیمت شهادت) از پناهندگی به بیرق روس، انگلیس، هلند و حتی عثمانی مهم ترین گواه بر روحیه مستقل وی و اهتمامش به جلوگیری از دخالت بیگانگان در مقدرات کشور اسلامی است. چنان که حضور فعال او در جنبش تنباکو و نیز هواداریش از تأسیس بانک ملی در صدر مشروطه، تنها معطوف به اهداف «اقتصادی» نبود و بیش و پیش از آن غایات «سیاسی» داشت و نجات ایران از سلطه سیاسی غرب را دنبال می کرد. به همین نبط، ورودش به جنبش عدالت خواهی صدر مشروطه نیز - چنان که خود در لایحه هجدهم جمادی الثانی ۱۳۲۵ ق منتشره در حضرت عبدالعظیم (ع) تصریح دارد - به هدف جلوگیری از تحلیل تدریجی کشور در هاضمه قدرت های جهان خوار بوده است.

۲. طرد سلطه اقتصادی استعمار: در کارنامه شیخ، مدرک جالبی مربوط به سال ۱۳۰۶ ق یافت می شود که نشان از حضور دیرین وی در سنگر دفاع از استقلال سیاسی، کفایت اقتصادی و کین فرهنگی کشورمان دارد. مدرک مزبور حاوی شصت مورد سؤال و جواب از میرزاست که شیخ به تدوین و طبع آنها پرداخته است. میرزا در پاسخ به نخستین سؤال (نانوشته) این رساله، ضمن تأکید بر عواقب سوء حمل اجناس از بلاد کفر به ایران، از توجه سائل به این گونه مسائل و اقدامش به تهیه دفع آنها که صرفاً از سر غیرت دینی و خیر خواهی برای مسلمین است اظهار مسرت می کند و با تصریح به اینکه خود

شیخ فضل الله نوری بر اساس قرآن، سیره معصومین (ع)، عقل و اجماع به مثابه منابع اصیل شیعه امامیه، استقرار حکومت را ضروری می دانست. زیرا تنها با تأسیس و تداوم حکومت است که می توان به اجرای عدالت، زدودن فساد، دفع استعمار و رفع استبداد پرداخت. او کمک به تحقق چنین اقداماتی را وظیفه عالمان آگاه برمی شمرد. در نگاه وی، اندیشمندان مطلع قادر به تشخیص حق و باطل، صلاح و فساد، حرام و حلال و تمایز آنها هستند که آن، آنان را در دفع انحراف حکومت از دین و شکل دادن به یک حکومت ربانی یاری می دهد.

مولفه های حکومت دینی

اصول سیاست شیخ در زندگی و برنامه کلان او برای بهبود مشکلات موجود و نیل جامعه به رفاه مادی و سعادت معنوی چنین بود: استقلال، قانون مندی و حاکمیت اسلام. او «دین» و «سیاست» را از یکدیگر جدا نمی دانست و برای خود - خاصه، به عنوان یک فقیه صاحب نفوذ - در عرصه اجتماع و سیاست، مسئولیت، آن هم مسئولیتی گران قائل بود. شیخ البته، مستقلاً رساله یا خطابه ای در باره «نظریه سیاسی» خویش و مبانی و غایات آن تحریر نکرده است، ولی با کاوش در سخنان وی می توان به اصول آرا و نظریات سیاسی او (که مبتنی بر شناختی حکیمانه و فقیهانه از مبانی دینی است) دست یافت و سیمای کلی، اما روشنی از آن تصویر کرد. با تأمل در سخنان شیخ، معلوم می شود که از نظر او اولاً، این «سیاست» است که بایستی رنگ «دین» به خود بگیرد و جامعه ای متناسب با قد و قواره دین پیوشد نه بالعکس. در ثانی، نظریه سیاسی شیخ، حاوی دو جنبه «سلبی» و «ایجابی» (یا مثبت و منفی) است که وجه سلبی آن، خود از دو رکن اساسی تشکیل می شود: استقلال به معنی رهایی از یوغ سلطه فکری - فرهنگی - سیاسی - اقتصادی بیگانگان (به ویژه استعمار غرب) و عدالت از طریق «مهار قانونمندان» دولت توسط مجلسی مرکب از نمایندگان طبیعی اصناف و طبقات جامعه. حاکمیت اسلام نیز، به معنای اجرای «موبه مو و بدون تبعیض». احکام اسلامی در جمیع شئون، وجه «ایجابی» سیاست مطلوب وی را می سازد. از این رومی توان مولفه های اصلی حکومت دینی از منظر وی را اینگونه تفسیر کرد:

نبود... می فرمود: مشروطه ای که در فرنگستان ساری و جاری است، با مشخصات خاصی که دارد شایسته اجرا در ایران نیست. ایرانیان باید مشروطه ای منطبق بر سُنن ملی و مذهبی خود برقرار کنند و... شعارش این بود: «وَعَلَيْكُمْ بِالْمَشْرِوْطَةِ الْاِسْلَامِيَّةِ» (بیست و دو رساله تبلیغاتی از دوره انقلاب مشروطیت، محمد اسماعیل رضوانی)

ب) عدالت و حکومت قانون

محمد حرزالدین، نوری را «از چهره های برجسته ای» می شمرد که «با حاکمان و دولت مردان مقتدر ستمگری می ستیزد» (معارف الرجال، ج ۲) عدالت خانه، مهاری بود که شیخ متناسب با امکانات و مقتضیات زمانه، برای تعدیل خودکامگی ها و رفع استبداد تهیه دیده بود. او خود در لوائح ایام تحصن در حضرت عبدالعظیم (ع) تصریح دارد که انگیزه اش از برافراشتن درفش عدالت خواهی در صدر مشروطه، تغییر رژیم خودکامگی و محدود ساختن اختیارات شاه و دولت توسط نمایندگان مردم بوده است (رسائل، اعلامیه ها...، ترکمان، ص ۲۶۱). شهید نوری، کار خلاف شرع و قانون را از هر کسی می دید برمی آشفست و انتقاد می کرد، چه شاه باشد و چه مدعیان دروغین عدل و آزادی. یکی از همسایگان شیخ که در روزهای پر آشوب اواخر مشروطه اول با شیخ دیدار داشته، شرحی از شکایات زیاد وی از اعمال خلاف قانون شاه و مشروطه چنان تندرو به دست داده است (روزنامه خاطرات عین السلطنه).

در همان ایام، شیخ نامه ای به عضدالملک نوشت و ضمن دفع این شایعه که وی در صدد پناهندگی به سفارتخانه های خارجی است! باز برای اجرای قانون و دوری از هرج و مرج در کشور تأکید کرد: «... صریحاً عرض می نمایم که هر که علی التحقیق برخلاف قانون اقدامی نماید، مستحق مجازات است ولو خود داعی باشم. عمأ قریب معلوم می شود که عدالت خواه کیست و هرج و مرج خواه کیست؟!»

دعوی شیخ با دیگران، هرگز بر سر «تحدید» اختیارات شاه و «تعدیل» مظالم دولت نبود و شیخ در لزوم اینگونه امور هیچ نوع تردیدی نداشت. فراموش نکنیم که وی با نوزده سال پیش از طلوع مشروطه، لحظه ای را در پیوستن به نهضت تحریم (که مستقیماً اراده ملوکانه را هدف گرفته بود) درنگ نکرده بود.

همواره ملتفت و نگران این مسائل که خرابی دین و دنیای مسلمین را در بر دارد بوده است، بر لزوم «جلوگیری از ورود کالاهای خارجی به کشور» و «اقدام دولت به رفع احتیاجات داخلی مردم از راه تشویق و حمایت عملی از سرمایه گذاری در بخش صنایع داخلی»، تأکید می ورزد. (رساله سؤال و جواب از میرزای شیرازی)

۳. طرد سلطه فرهنگی بیگانه: شیخ، در کنار تلاش جهت رهایی کشور از استعمار سیاسی و اقتصادی، به سطره فرهنگ و نظام فکری و حقوقی غرب بر کشورمان نیز حساسیت منفی داشت و ستیزش با مشروطه خواهان، عمدتاً بر سر همین امر بود: «دین اسلام، اکمل ادیان و اتم شرایع است و این دین دنیا را به عدل و شورا گرفت. آیا چه افتاده است که امروز باید دستور عدل ما از پاریس برسد و نسخه شورای ما از انگلیس بیاید؟!» (تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، ص ۴۱۰). به گفته دکتر رضوانی: شیخ «بر خلاف آن چه که عده ای گمان می برند، مخالف با مشروطه [= تحدید سلطنت]

۶۶

عدالت غایت آرزوی شیخ بود و

حتی آن را اساس تشریع و عامل

پیشرفت اسلام می شمرد.

دست یابی به عدالت، آرمان

مقدسی بود که شوق وصول به آن

شیخ را همچون آحاد ملت ایران،

در صدر مشروطه به قیام برضد

استبداد واداشت.

۹۹



در زمان اجرای حکم، شیخ
فضل الله حدود ده دقیقه
روی چهارپایه برای مردمی
که به تماشای مراسم اعدام
آمده بودند صحبت کرد:
خدایا تو شاهد باش که من
آنچه را که باید بگویم به این
مردم گفتم. خدایا تو خودت
شاهد باش که من برای این
مردم به قرآن تو قسم یاد
کردم و آن ها گفتند: قوطی
سیگارش بود. محاکمه من و
شما مردم بماند نزد پیغمبر
خدا محمد بن عبدالله (ص).



ج) حاکمیت اسلام

عدالت غایت آرزو، بلکه معشوق «دلربا»ی شیخ بود و حتی آن را اساس تکوین و تشریع و عامل پیشرفت اسلام در جهان می شمرد. دست یابی به عدالت، آرمان مقدسی بود که شوق وصول به آن شیخ را همچون آحاد ملت ایران، در صدر مشروطه به قیام برضد استبداد واداشت: «کلمه طیبه العدل را هر کس اصغا نمود بی اختیار در تحصیل آن کوشید و به اندازه وسعت به بذل مال و جان خودداری نکرد. من جمله خود داعی هم اقدام در این امر نموده و متحمل زحمات سفر آو حَضراً شدم.» (رسائل، اعلامیه ها....، ترکمان، ص ۱۰۳) وقتی هم از آن سفر برگشت، «تأسیس اساس مجلس دارالشواری ملی و معدلت خانه اسلامی» را به دوستان تبریک گفت و آن را «موجب ترویج شرع اطهر و تعظیم شعائر اسلامی» شمرد. آری، عدالت، مطلوب و محبوب شیخ بود و در این جای هیچ

دعوا بر سر این بود، حال که قرار است استبداد مطلقه سلطنتی محدود و مشروط به یک سری قوانین گردد، این قوانین باید همان قوانین شرع باشد که ملت مسلمان ایران از عمق جان بدان ها ایمان دارد و نهضت خویش را نیز با تکیه بر آنها و تغذیه از آنها آغاز کرده و پیش برده است. به تصریح دکتر حمید عنایت: شیخ «هرگز درباره محسنات اساسی محدودیت های قانونی در مورد اختیارات سلطنت، شک نداشت و آن شیخ صریح اللهجه کراراً با مخالفین خویش بر سر این موضوع که برای سلطنت که در نتیجه حوادث دنیا، از شریعت منحرف شده و به ستم گراییده است، تمهید قوانین خاصی لازم است موافقت کرد.» دکتر رضوانی نیز او را در کشاکش مشروطه و استبداد - بحق - «نیروی سوم»ی قلمداد می کند که نه از استبداد حمایت می کرد و نه موافق با دموکراسی خاص اروپایی بود.

در حوادث، فقهای از شیعه هستند و مجاری امور به یَد ایشان است و بعد از تحقق موازین، احقاق حقوق و اجرای حدود می نمایند و ابداً منوط به تصویب احدی نخواهد بود.»
از نظر شیخ، اگر مجلس و مجلسیان، اولاً؛ به احکام اسلام مقید و ثانیاً؛ از پشتوانه نظارت و تنفیذ فقیه برخوردار باشند خود و مصوباتشان مورد تأیید است و باید از جان و دل، به حمایت از آنها پرداخت و در غیر این صورت، نه، در دیدگاه شیخ راجع به مجلس و مشروطه دو نکته کلیدی وجود دارد که فهم درست نظریات وی در گرو توجه دقیق به آنهاست: الف) جامعیت و کمال قوانین اسلامی ب) نظارت و ولایت فقهای جامع الشرایط.

مهرپایان غرب زدگی

آری، او به دست حریف بردار رفت، اما با افشاگری ها و هشدارهای به موقعش و نیز با مرگ باشکوهی که برگزید، نقاب از چهره سکولاریسم منافق کنار زد و باین کار، هم غافلان و مشتبهان را بیدار ساخت و هم تقی زاده ها را به فاش ساختن منویات خویش (مبنی بر فرنگی مآب ساختن مطلق ایران) واداشت و هرچند حکومت در ایران روندی نامشروع طی کرد، اما متن جامعه از سقوط در گرداب غرب زدگی مصون ماند و در نتیجه پس از ده ها سال کش مکش میان اسلام و غرب، ندای روحانیت را برای سرنگونی نظام ستم شاهی و تأسیس رژیم اسلامی پاسخ مثبت گفت. وقوع انقلاب شکوهمند اسلامی و ذکر مکرر داستان شیخ برزبان رهبران نشان داد که منش و روش شیخ، می تواند مهری بر پایان غرب زدگی و مایه اهتزاز پرچم حاکمیت اسلام نیز باشد.



شکی نیست. منتها وی - بحق - در تعریف عدالت و تشخیص موارد آن و نیز نحوه دستیابی به این گوهر دیرپاب و زود رنج، بحث داشت و به حکم «خرد» - که خالق جهان را در تشخیص مصالح بشر و تأمین سعادت جاوید وی، از همگان آگاه ترمی داند - «تحصیل عدالت» را منوط به اجرای احکام اسلام می شمرد و معتقد بود که حقیقت عدل از راه اقدام به معروف و اجتناب از منکر محقق می شود. هم چنین تأکید داشت که اجرای قوانین عادلانه در جامعه، نیاز به پشتوانه روحی و اعتقادی دارد و آن نیز چیزی جز ایمان به خدا و قیامت نیست و هر مقدار، یقین به مبدأ و معاد و خداترسی و امیدواری شدیدتر است، عدالت منبسطتر خواهد بود و هر چه از این کاسته شود، بی اعتدالی زیاده خواهد شد.» نیز: «اگر بخواهند بسط عدالت شود» باید این دو گروه را تقویت کنند: «حمله احکام» و «أولی الشؤکه من أهل الاسلام»، یعنی، علمای دین و رجال سیاسی متعهد به اسلام. «این است راه تحصیل عدالت صحیحه نافع».

شهید نوری، از سیاست و عدالت تصویری چنین توحیدی داشت و عرصه زندگی را حوزه اقتدار «مطلق» الهی می شمرد. «پیتراوری» استاد تاریخ دانشگاه کمبریج سخن جالبی دارد: «شیخ فضل الله نوری را بایستی نماینده آن مکتب فکری دانست که حاکمیت را از خداوند می دانند و نه از مردم و شاه.» کسروی هم (در کلامی به شیوه معمول آمیخته به زهر کینه) اعتراف جالبی دارد:

«حاجی شیخ فضل الله فریفته «شریعت» می بود و رواج آن را بسیار می خواست... بایک امید و آرزوی بسیاری پیش آمده چنین می خواست که «احکام شرع» را به رویه قانون آورد و به مجلس بپذیراند. روی هم رفته به بنیاد نهادن یک «حکومت شرعی» می کوشید.»

آری، شیخ خواستار نظام حاکمیت حدود و ارزش های اسلامی بود که البته از دیدگاه او جز با حکم و تنفیذ فقیهان محقق نمی شد. در خلال اظهارات شیخ در مشروطه مکرر به طرح مسئله ولایت فقیه مبسوط البید برمی خوریم و این به وضوح حاکی از وجه ایجابی نظریه سیاسی شیخ و نیز مخالفت اصولی او با استبداد شاهنشاهی است: «در زمان غیبت امام (ع) مرجع



خوانش عاشورایی حزب الله لبنان
به بهانه محرم و روز مقاومت اسلامی

عَلَيْهِ السَّلَام

لیک یا حسین



نهضت پویا

قیام عاشورا از مؤثرترین و ماندگارترین رخدادهایی است که منشأ تحولاتی بنیادین در تاریخ اسلام است و نه تنها گذر زمان بر ابعاد و پیامدهای آن سایه فراموشی نیفکند، بلکه آثار ماندگار آن همچنان پابرجا بوده و دامنه‌ای بسیار گسترده‌تر از گذشته یافته و به الگوی فداکاری و جان فشانی در راه اهداف الهی و مبارزات حق طلبانه تبدیل شده است.

شیعه، همسایه همیشه شمشیر، مظلومیت، ستم‌ستیزی و ایثار و شهادت و پاک‌بخشی است. از آن روز سرخ که در ساحل تشنگی، ۷۲ نخل تناور راست قامت و استوار روییدند ۷۲ تشنه کام، تاریخ را میهمان سیرابی و سرسبزی خود ساختند تا به امروز، هیچ‌گاه و در هیچ جاشیعه آرام و قرار نشناخته است. هر جا نشانی از سیاهی و ستم یافته، با شمشیری آخته از خون به مبارزه برخاسته و بی‌آنکه هراس و ترس بر جان‌ش پنجه افکند زندان، تبعید، شکنجه و سرانجام قتل و شهادت را گردن نهاده و پیام خویش را با کلماتی از خون به نسل‌های پس از خود انتقال داده است.

حماسه حسینی دو چهره مهم دارد؛ نخست، چهره‌ای تاریخی و جغرافیایی است که در جایگاه حماسه‌ای شکوهمند در زمانی کوتاه و در محدوده جغرافیایی یک منطقه رخ داد. دوم، چهره‌ای فراتاریخی و فراجغرافیایی که از چهارچوب واقعه خارج شد و با تعمیم به زمانه‌ای بعد اسوه‌ای ماندگار شد.

در نهضت عاشورا قهرمانان و الگوهایی سهم دارند که با گفتار و رفتار خود حادثه‌ای بس بزرگ آفریدند. حادثه‌ای که برای مسلمانان جهان به الگویی مناسب و کارآمد تبدیل شده و در عرصه رفتار سیاسی، الگوی بسیاری از حرکات و جنبش‌ها شده است. حرکت توأبیین، قیام مردم مدینه، قیام مختار، نهضت زید بن علی، قیام محمد نفس زکیه، نهضت مقدس ملت ایران به رهبری امام خمینی و جنبش حزب‌الله در کشور لبنان همگی با الهام از عاشورا سازماندهی شده‌اند.

عاشورا و فرهنگ مقاومت

جنبش حزب‌الله که نقطه عطفی در جامعه معاصر لبنان به شمار می‌رود، با بهره از درس‌ها و عبرت‌های عاشورا الگوی مقاومت حسینی را بعد از چهارده قرن به بهترین شکل به منصه ظهور نشانده

و الهام بخش سایر گروه‌های مبارز در جوامع معاصر شده است. با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، روحیه مسلمانان در سراسر جهان، به ویژه در لبنان، قوت گرفت و به آنها نیرو و اعتماد به نفس افزون‌تری بخشید و هنگامی که اسرائیل غاصب در ۱۹۸۲ جنوب لبنان را اشغال کرد، برای مسلمانان مبارز لبنان مرحله‌ای نوین پدید آمد و روحیه انقلابی، شهادت طلبی و خط رهبری انقلاب از جمهوری اسلامی ایران به لبنان انتقال یافت و موجب تشکیل جنبش حزب‌الله شد. با نگاهی به کارنامه عملکرد حزب‌الله و تأثیر این جنبش از مکتب عاشورا، تأثیر موفقه‌های فرهنگی عاشورا بر کالبد این جنبش امری مغتنم است:

۱- آگاهی بخشی

اگر در گذشته عده‌ای تحت تأثیر تبلیغات دشمنان می‌پنداشتند که عاشورا حادثه‌ای مقطعی است، امروز با توجه به تعالیم عاشورایی امام خمینی، استقرار حکومت اسلامی، و تأثیرگذاری آن در جنبش‌های اسلامی، از جمله حزب‌الله لبنان، قیام حسینی رویدادی تلقی می‌شود که در تاریخ می‌تواند با آگاهی بخشی به انسان‌های آزاده پایه‌های ستم و استبداد را براندازد؛ شیخ نعیم قاسم، معاون حزب‌الله، نوشته است: جامعه‌ای که به پیروی از الگوی امام حسین (ع) و یارانش تربیت یابد، از رفتار آنان مدد می‌گیرد و فداکاری خود را در برابر فداکاری آنها اندک می‌شمرد. ما عشق به شهادت در راه خدا و جهاد در راه اسلام را از امام حسین (ع) آموخته‌ایم و عظمت و دستاوردهایی که پس از نهضت او در کربلا در طول نسل‌ها تحقق یافته است، درک کرده‌ایم. (نعیم قاسم، حزب‌الله لبنان؛ خط مشی، گذشته و آینده آن)

حزب‌الله لبنان با اتخاذ دو هدف اساسی، ترویج اسلام و مبارزه با اسرائیل، به آگاه‌سازی مردم لبنان و منطقه پرداخت و از طریق روش‌ها و ابزارهای تبلیغاتی و فرهنگی به دنبال ترویج فرهنگ اسلامی در جامعه و گسترش فرهنگ مقاومت بود؛ این در حالی است که پس از شکست‌های اعراب در برابر اسرائیل، حاکمان عربی و مردم منطقه این منطق را پذیرفته بودند که در برابر اراده آمریکا و اسرائیل چاره‌ای جز تسلیم نداریم و نباید در برابر آنها مقاومت کرد، ولی در عمل حزب‌الله به دیگران آموخت که باید در برابر دشمنان، تا رسیدن به پیروزی، به ایستادگی



مغازه داران فروش مشروبات الکلی ممنوع شد؛ همچنین زنان لبنانی، که معمولاً لباس های رنگارنگ می پوشیدند، به تبعیت از فضای جدید برخی از آنان لباس های یک رنگ و یک شکل را انتخاب کردند. (همان: ۳۵۵)

اما در بعد دوم، تلاش برای اصلاح ساختار سیاسی جامعه و تشکیل حکومت براساس حق می توان گفت این جنبش، در ابتدای تأسیس، نظام سیاسی وقت لبنان را قبول نداشت و خواستار تغییر آن بود، زیرا آنها نظام طایفه ای لبنان را ساخته دست استعمار و جزئی از نقشه سیاسی مخالف با اسلام می دانستند و چون آن را اصلاح شدنی و ترمیم شدنی نمی دانستند، خواستار تغییر بنیادین آن بودند. (اسداللهی، از مقاومت تا پیروزی: تاریخچه حزب الله لبنان) با توجه به این دیدگاه آنها، یکی از برنامه های حزب الله در دهه ۱۹۸۰ ایجاد مانع در برابر ساختارهای سیاسی و اداری لبنان و جلوگیری از مشروعیت یافتن دوباره آنها بود. در حالی که آنها فراتر از منافع ملی از طرح فراگیر مربوط به جهان اسلام سخن می گفتند و در امتداد جنبش جهانی اسلامی و پیرو رهنمودهای امام خمینی، در راستای ایجاد کشور بزرگ و یکپارچه اسلامی تلاش می کردند.

۳- معرفی باطل

در جامعه لبنان شیعیان، که قبل از شکل گیری حزب الله لبنان، در مقایسه با طایفه های دیگر مذهبی سازماندهی مستقلی نداشتند و همواره در حق آنان اجحاف می شد.

و مقاومت ادامه داد. به همین منظور، رسانه هایی همچون شبکه تلویزیونی المنار، شبکه رادیویی النور، هفته نامه العهد، و پایگاه های اینترنتی گوناگون سهم عمده ای در اطلاع رسانی و آگاهی افکار عمومی داشته اند.

۲- احیای امر به معروف و نهی از منکر

از درس های مهم عاشورا آن است که فریضه امر به معروف و نهی از منکر فقط در تذکرات به بعضی از گناهان جزئی از سوی افراد عادی خلاصه نمی شود، بلکه قیام بر ضد حکومت ستمگر، تلاش برای اصلاح ساختار سیاسی جامعه، و تشکیل حکومت براساس حق و قرآن نیز از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است. حزب الله لبنان، از ابتدای تأسیس، در فعالیت های خود هر دو بعد مذکور را دنبال کرد. در مورد بعد اول باید یادآوری کرد که این حزب، در ابتدای فعالیت خود برای پاسداری از ارزش های اسلامی بر مبنای اصل امر به معروف و نهی از منکر، تلاش بسیاری کرد؛ برای نمونه در بهمن ۱۳۶۲ که غرب بیروت به دست رزمندگان شیعه افتاد، حزب الله اقدام به تأسیس مصلاهایی در نقاط گوناگون این منطقه کرد که این مصلاهای محلی برای برگزاری مراسم دینی، نماز جماعت، جشن ها و سوگواری های مذهبی شد. (شراره، دولت حزب الله لبنان مجتمعا اسلامی)

علاوه بر آن، حزب الله برای اجرای احکام شرعی تشکیلاتی به نام «پلیس اخلاق» را به راه انداخت که، براساس قوانین آن، برای

بنابراین، اولین اقدام جنبش حزب الله در ۶ ژانویه ۱۹۸۴ در قالب بیانیه شکل گرفت که، ضمن معرفی خود و اعلان تبعیت از ولایت فقیه با رهبری امام خمینی، خواهان تشکیل دولت اسلامی بر پایه «نهضت مقدس ایران» نشد و جهان غرب، به ویژه آمریکا، اسرائیل، فرانسه، و فالانژیست ها در لبنان، را دشمنان اصلی خود نام بردند. در واقع، حزب الله خواستار ریشه کنی اسرائیل، غاصب سرزمین لبنان است و آن را «غده سرطان و سرنیزه آمریکا در جهان» می داند. حزب الله فالانژیست ها را بدان علت دشمن اصلی خود معرفی کرد که آلت دست و مجری طرح های آمریکا و اسرائیل و آغازگر جنگ داخلی لبنان در ۱۹۷۵ بوده است.

۴- عزت مندی

پیش از تشکیل جنبش حزب الله، به رغم تلاش های امام موسی صدر و سایر شیعیان برای ارتقای وضعیت شیعیان این کشور، شیعیان همچنان در محرومیت به سر می بردند تا جایی که دیگران خود را ارباب شیعه دانستند و به علت ساماندهی نشدن شیعیان، آنها همواره ابزاری در دست طوایف و احزاب سیاسی دیگر بودند. پس از تشکیل این حزب، روستایی فقیر و یا جوان فقیر شیعه ساکن حومه جنوبی بیروت، از طریق حزب الله، به مسلمانی انقلابی تبدیل شد که به عضویت جامعه دینی - سیاسی گسترده ای درآمد و در جنبشی جهانی، به رهبری امام خمینی، برای پیروزی ساختن اسلام بر کفر جهانی سرباز به شمار می رفت. آنها، به برکت شکل گیری هویت مستقل شیعی، توانستند به جایگاه بهتری دست یابند. به ویژه اینکه همکاری احزاب شیعی، پس از پیمان طائف، باعث شد تا شیعیان لبنان به یکی از قدرتمندترین طایفه های سیاسی این کشور تبدیل شوند و با انتقال از حاشیه به مرکز تحولات، نقش فزاینده ای را در تحولات سیاسی - اجتماعی لبنان برعهده بگیرند. آنها در راستای دستیابی به حقوق شهروندی خود گام های متعددی برداشتند و گرچه هنوز این وضعیت متناسب با جمعیت آنها نیست، به تدریج شیعیان چنان به لحاظ جایگاه سیاسی و اجتماعی در حال رشدند که در حال حاضر هیچ یک از طایفه ها و حاکمان، همانند گذشته، نمی توانند عزت شیعه را در لبنان نادیده بگیرند.

۵- ولایت مداری

در جوامع اسلامی خارج از ایران، جنبش حزب الله از جمله گروه هایی است که همواره افراد این جنبش تا آخرین قطره خون خویش از رهبری امام خمینی و آیت الله خامنه ای حمایت کردند. نکته درخور توجه این جنبش آن که اصلی ترین ویژگی حزب الله، در مقایسه با گروه های اسلامگرای شیعه در جهان عرب، پذیرش کامل نظریه ولایت فقیه و رهبری امام خمینی است. پذیرش این نظریه بر تمامی ارکان، تشکیلات و دیدگاه های حزب الله سایه انداخته و از عوامل اصلی ادغام مجموعه های کوچک اسلامگرا در لبنان در ۱۹۸۲ و تشکیل حزب الله بود. (اسداللهی، از مقاومت تا پیروزی: تاریخچه حزب الله لبنان)

۶- شهادت طلبی

جنبش حزب الله لبنان از جنبش های اصلی در دنیای معاصر است که راه شهادت را برای دستیابی به اهداف خود در برابر ظالمان اتخاذ کرده است. در بدو تأسیس این جنبش، گرچه برخی بر آن باور بودند که، برای رسیدن به اهداف شیعیان در جامعه لبنان، استفاده از روش دیپلماسی و سیاسی برای رسیدن به اهداف ممکن بوده است.

66

در ۱۹۹۷ سید حسن نصرالله
فرزند ارشد خود، سیدهادی
نصرالله، را برای عملیاتی
استشهادی به داخل پادگان
نظامیان صهیونیستی فرستاد.
در آن عملیات سیدهادی
به همراه یکی از همزمان خود به
شهادت رسید.

99



۷- ادای دین الهی

جنبش حزب الله لبنان جنبشی اسلامی با الهام از قیام عاشوراست که از جریان‌های مبارزاتی جوانگراست. تربیت انبوهی از نیروهایی که برای شهادت و اجرای عملیات‌های شهادت طلبانه لحظه شماری می‌کنند، از ابتکارات ویژه این جنبش در نابودی ماشین جنگی رژیم صهیونیستی است که ملهم از جوانان شهادت طلب کربلاست. علاوه بر تمایل جوانان حزب الله به شهادت، اعضای این جنبش، همانند امام حسین (ع)، در رسیدن به اهداف الهی از هیچ اقدامی فروگذار نکردند و تمامی اعضای خانواده خود را آماده مبارزه کردند. چنانکه «سیدعباس موسوی»، رهبر پیشین حزب الله، به همراه همسر و دو فرزندش در حین انجام دادن مأموریت به شهادت رسیدند. همچنین در ۱۹۹۷ سیدحسن نصرالله فرزند ارشد خود، سیدهادی نصرالله، را برای عملیاتی استشهدادی به داخل پادگان نظامیان صهیونیستی فرستاد. در آن عملیات سیدهادی به همراه یکی از همزمان خود به شهادت رسید و دوربین‌های تلویزیونی رژیم صهیونیستی بی خبر از آنکه یکی از این شهدا فرزند نصرالله است، چهره مجری عملیات استشهدادی را برای جهانیان پخش کرد. ساعاتی بعد، مردم لبنان و بسیاری از کشورهای منطقه با

بسیاری برای این نظر بودند که روش مذاکره و دیپلماسی در شرایط نابرابر فایده‌ای ندارد و تنها راه خروج شیعیان از این وضعیت تکیه بر شهادت طلبی جوانان و اثبات کارایی فرهنگ شیعه بود (نعیم قاسم، حزب الله لبنان: خط مشی، گذشته و آینده آن) بر مبنای این دیدگاه، آنها به علت نارضایتی از عملکرد حکام داخلی و حضور استعمارگران با الهام از قیام امام حسین (ع)، به مثابه نماد مبارزه برای حق، در راه رسیدن به اهداف خود کوشیدند. پس از اعلام رسمی حضور حزب الله، اعضای آن بی هیچ واژه‌ای عملیات نظامی خود را علیه اسرائیل شدت بخشیدند و این مقاومت در برابر اسرائیل در آغاز غریب به نظر می‌رسید و گاهی حتی خانواده‌های شان نیز آنها را یاری نمی‌کردند، بلکه حتی در مجامع گوناگون نیز آنها را «مشتی دیوانه» می‌دانستند، زیرا از دیدگاه آنان مقاومت در برابر اسرائیل همچون تحمل خار در چشم است. در حالی که جوانان حزب الله خود را همچون کوهی استوار و صخره می‌پنداشتند و با الهام از الگوی شهادت و فداکاری امام حسین (ع) توانستند به مدد نحوه جدیدی از مقاومت در قالب «عملیات شهادت طلبانه» افق جدیدی را در راه مبارزه بگشایند.





اسلامی و از بین بردن رابطه شیعیان و طایفه‌های گوناگون با حزب الله سازماندهی کرد ولی در عمل این عملیات هانه تنها رابطه گروه‌های لبنانی، به‌ویژه شیعیان، را با حزب الله از بین نبرد، بلکه نوعی همبستگی ملی را در مورد مشروعیت مقاومت میان تمام طایفه‌های مذهبی لبنان برقرار کرد.

به‌رغم مظلومیت اولیه حزب الله در جامعه لبنان، هم‌اکنون این حزب به برکت ایستادگی و مقاومت ملهم از قیام عاشورا، جنبشی مشروع تلقی می‌شود که در دو حوزه مقاومت و سیاست فعالیت دارد و از طریق بهره‌گیری از ایدئولوژی پویای خود بر آن است با زنده نگهداشتن روحیه مقاومت و با استفاده از کرسی مشروعیت آرای مردمی بر حق لبنان برای مقابله با اشغال تا آزادسازی تمامی سرزمین‌های اشغالی تأکید کند.

جریان الهام‌بخش

بررسی پیامدهای قیام عاشورا و بازخوانی آن در جنبش حزب الله لبنان بیانگر آن است که قیام حسینی، در جایگاه حماسه‌ای فرمانگانی و فرازمانی، منشأ تحولاتی بنیادین در تاریخ اسلام بوده و تأثیر شگرفی در بیداری و حرکت آفرینی گروه‌های حق طلب اسلامی، از جمله جنبش حزب الله لبنان داشته است. در واقع جنبش حزب الله، نقطه عطف تاریخ لبنان، الگوی مقاومت حسینی را به بهترین شکل به منصه ظهور نشانده و با استفاده از درس‌ها و عبرت‌های قیام حسینی، از طریق مخالفت و مقابله با اسرائیل و سایر دشمنان داخلی و خارجی، علاوه بر روشنگری مردم و کسب مشروعیت و ایجاد همبستگی در خصوص مقاومت، الهام‌بخش بسیاری از گروه‌های مبارز غیرشیعی شده و سایر الگوها را نیز با تغییر مواجه کرده است.

شناسایی چهره سیدهادی به خیابان‌ها ریختند و به سید حسن نصرالله تبریک و تهنیت گفتند. نمایش چهره سیدهادی نوزده ساله که ساعاتی قبل از عملیات از زیر قرآنی که پدر بالای سر او گرفته بود عبور کرده و برای لحظاتی در آغوش گرم نصرالله آرمیده بود، انقلابی در مناطق صهیونیست نشین برپا کرد.

۸- انسجام اجتماعی

همبستگی شیعیان که متأثر از قیام عاشورا بوده است، خود منشأ حرکات و برکات بسیاری در دوران مختلف بوده است که جنبش حزب الله لبنان نیز نمونه‌ای آشکار از این واقعیت در دوران معاصر است. پس از پیمان طائف، حزب الله با ورود به نظام سیاسی لبنان و مقاومت علیه اسرائیل در جنوب تنها حزبی بود که توانست به صورت مشروع سلاح خود را حفظ کند. استراتژی شفاف حزب الله در خصوص هماهنگی با سایر گروه‌ها در مقابله با اشغالگری باعث مشروعیت و تقویت مقاومت در لبنان شد. حزب الله با شرکت در عرصه سیاسی و انتخابات پارلمانی ۱۹۹۲ و ۱۹۹۶ به موقعیت ممتازی دست یافت و به تدریج تا حد زیادی مسائل و مشکلات خود را با سایر گروه‌ها و طایفه‌های لبنانی حل کرد و در مسیر آشتی ملی و برقراری وحدت در میان نیروهای مختلف فکری و سیاسی لبنانی به موفقیت‌های درخور ملاحظه‌ای دست یافت و دستیابی به این موقعیت زمینه را برای پیروزی‌های بعدی علیه اسرائیل مهیا کرد (اسداللهی، از مقاومت تا پیروزی: تاریخچه حزب الله لبنان). در این دهه، اسرائیل عملیات‌های بزرگی همچون عملیات «تسویه حساب» و عملیات «خوشه خشم» را در لبنان با هدف سرکوب مقاومت



پرسمان



گفتگو با «داود مرادیان» مستندساز و پژوهشگر تاریخ؛

همه دشمنان ایران



روایتی از عملکرد سازمان منافقین در عملیات مرصاد؛

خیانت در پرده اوهام



واکاوی ماهیت عملیات مرصاد در گفت وگو با وحید خضاب؛

قمار آخر رجوی و صدام



گفتگو با «داود مرادیان» مستندساز و پژوهشگر تاریخ؛

همه دشمنان ایران

«داود مرادیان» مستندساز و پژوهشگر تاریخ انقلاب اسلامی و دفاع مقدس است. یکی از معروفترین مستندهای وی «کلاشینکف‌های آمریکایی» است که در چهلیمین سالگرد دفاع مقدس از شبکه‌های صدا و سیما پخش شد. در آن مستند به نقش پهلوی‌ها و بختیار در جنگ تحمیلی اشاره شده بود که در گفتگوی زیر به تفصیل در رابطه با آن موضوع بحث شده است.



سمانه پرهام

نقاب دریافت کرد از پهلوی ها و صدام بود. در سخنانی هم گفت هرکس از من حمایت کند، می پذیرم. بنابراین بختیاری به پهلوی ها و سلطنت آن ها وفادار بود.

بختیار همچنین در گفتگویی گفت که جزایر سه گانه برای ایران نیست. سوال این است که نسبت جزایر با کشور عراق چیست؟ جزایر سه گانه کیلومتری ها در عمق تنگه هرمز و در بین کشورهای ایران، عمان و امارات قرار دارد و ربطی به عراق ندارد. اما آخرین نخست وزیر رژیم پهلوی که در ارتباط با عراقی ها است و همچنان با پهلوی ها ارتباط دارد و به دنبال بازگشت سلطنت به ایران است، می گوید که این جزایر ایرانی نیستند! او به نمایندگی از پهلوی ها و سلطنت طلب ها با صدام دیدار و گفتگو کرد. بنابراین آنچه تاکنون بر اساس اسناد آشکار می دانیم همین است. ما می دانیم که بختیار با صدام دیدار کرده و در خصوص ارتباطش با پهلوی ها و اهدافش چه چیزهایی در گفتگو با رسانه ها گفته است. اما در خصوص آن چیزی که محرمانه است و اسناد آن هنوز منتشر نشده، می توان حدس و گمان زد یا بر اساس قرینه های دیگر تحلیل کرد.

در مذاکرات و معاملات بده بستانی صورت می گیرد. در اینجا سوال از بختیار این است که چه داده ای و چه می خواستی بگیری؟ درک این موضوع سخت نیست و اگر کسی مطالعه ای در مورد حزب بعث عراق و اختلافات این حزب با حزب بعث سوریه و اختلافات داخلی آن حزب داشته باشد، می داند که صدام حسین در حال تلاش برای تبدیل شدن به جمال عبدالناصر در دنیای عرب بود. صدام این را بارها گفته بود و این آرزو با جد شدن خوزستان از ایران محقق می شد. بنابراین سلطنت پهلوی در تعامل با رژیم بعث عراق آماده بود تا جزایر سه گانه و استان خوزستان را بدهد و به قدرت در ایران بازگردد. این تحلیل بر مبنای اسنادی است که تاکنون منتشر شده و بخشی از آن هم بر مبنای رفتار پهلوی ها و صدام حسین قابل استحصال است. اگر به تاریخ نیز نگاه کنیم می بینیم که هم رضا خان و هم محمد رضا پهلوی این کار را کردند. جزیره بحرین در دوران محمد رضا پهلوی داده شد. گفته شد بحرین داده شد و ما به ازای آن جزایر سه گانه گرفته شد، اما همه می دانند که انگلیسی ها توان بقادر جزایر سه گانه نداشتند و اگر دوه سال صبر می کردیم، انگلیسی ها خودشان آن جزیره را ترک می کردند.

پهلوی ها برای ماندن و حکومت کردن هر کاری کردند. رضا خان پهلوی برای بقای حکومتش، ساحل شرقی اروندرود را به عراقی ها

فارغ از اطلاعات و اخباری که در خصوص نقش پهلوی ها در جنگ تحمیلی در اختیار داریم، با نگاه به اتفاقات تاریخی و تجربه های گذشته آیا امکان همکاری پهلوی ها و سلطنت طلب ها با دشمن خارجی (صدام و رژیم بعث عراق) وجود دارد؟

در فیلم مستند و پژوهش تاریخی، اسناد حرف می زنند. نیروهای امنیتی و اطلاعاتی کشورهای مختلف نیز در این رابطه نقش دارند؛ یعنی به جمع آوری اسناد و اطلاعات می پردازند. از این رودستگاه های امنیتی و وزارت خارجه کشورهای آمریکا، انگلیس و... پس از گذشت مدت زمانی (۱۰، ۲۰، ۳۰ سال) برخی اسناد را از محرمانگی خارج و منتشر می کنند. این اسناد در پژوهش های تاریخی مورد استفاده و توجه قرار می گیرند.

طبق لیستی که این نهادها منتشر کرده اند، برخی اسناد نزد آنان وجود دارد، اما با گذشت ۴۰ سال و حتی بیشتر همچنان از محرمانگی خارج نشده است. برخی از اسناد همچون اسناد مذاکرات بختیار با صدام تا سال ۲۰۶۰ قفل است و امکان انتشار آن وجود ندارد. اینکه این سند تا سال ۲۰۶۰ قفل است، این را به ما می گوید که هنوز برخی افراد هستند که حفظ منافع آنان، حفظ منافع آمریکا و بریتانیا است و اسناد همچنان باید محرمانه بماند تا نامی از آنان منتشر نشود، موقعیت شان به خطر نیفتد و منافع آن دولت ها نیز تهدید نشود.

اینکه گفته می شود بختیار رهبر جبهه مقاومت ملی بود و عضو جبهه ملی بود و ارتباطی با خاندان پهلوی نداشت، ادعایی غیر قابل پذیرش و اغراق آمیز است. این ادعا به همان دلیل غیر قابل پذیرش است که دکتر مصدق به سفیر آمریکا در ایران تعهد داد که اجازه نخواهد داد اعضای دولتش حرفی از جمهوریت بزنند و در صورت وقوع چنین اتفاقی آن فرد را به دست قانون سپرده و محاکمه خواهد کرد. آقای بختیار نیز دو مصاحبه رادیویی دارد که در آنجا رسماً اعلام می کند که طرفدار سلطنت مشروطه است. بختیار را ۹۸ درصدی مردم ایران در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ به نظام جمهوری اسلامی ایران را لغو می داند و رضا پهلوی را به عنوان شاه و سلطان می پذیرد. او قانون مشروطه را می پذیرد و مجلس فرمایشی موسسان که در دوره رضا خان به وجود آمد را قبول دارد.

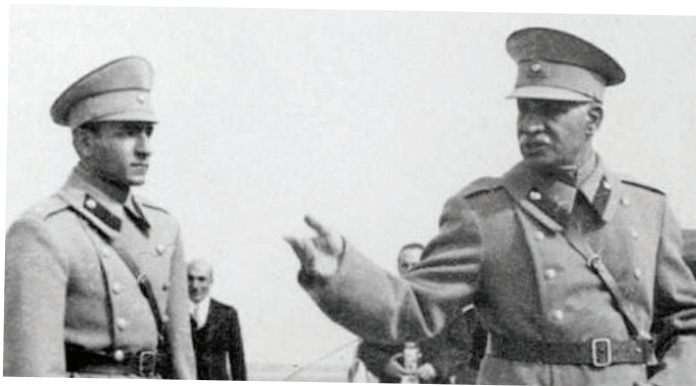
ضمن اینکه بختیار پیش از آن سخنرانی ها در قاهره به دیدار فرح و رضا پهلوی رفت. او در آنجا ارادت خودش به پهلوی ها و سخنگوی آن خاندان بودن را اعلام کرد. پول هایی هم که بختیار در جریان کودتای

داد. اگر او آن ساحل شرقی را نداده بود، شاید عراق بهانه‌ای برای حمله به ایران نداشت. تمام قطعنامه‌های بین‌المللی در مورد ابروند رود به نفع ایران بود، اما رضاخان با چهار کلمه نوری سعید ساحل شرقی ابروند را بخشید. خاندان پهلوی با حکومت‌های دست‌نشانده در عراق مشکلات پیچیده و عجیب و غریبی نداشت. اگر مشکلات پیچیده‌ای داشتند، ترور تیمور بختیار به آن سادگی در خانقین رخ نمی‌داد.

آیا پهلوی‌ها و سلطنت‌طلب‌ها تفاوت و مرزبندی بین اقدام علیه نظام جمهوری اسلامی و تهدید تمامیت ارضی ایران و به وجود آمدن جنگ علیه کشورمان قائل هستند؟

حکومت پهلوی توسط روشنفکران و به عنوان استبداد منور و با هدف ایجاد مدرنیزاسیون مبتنی بر نظم و حفظ تمامیت ارضی به وجود آمد. علی اکبر داور، فروغی، تا حدودی مصدق، ملک الشعرای بهار، فرخی یزدی و حتی حسین مکی و علی دشتی استبداد منور را آوردند تا آن خفت دوره پایانی قاجار برود، اما با حکومت و مستبدی مواجه شدیم که هیچ واکنشی در برابر از دست رفتن دشت ناامید نشان نداد. دشت ناامید بیش از سه چهار هزار کیلومتر مربع وسعت دارد. آلفای تورک اجازه یافت با یک مذاکره ساده و از کار انداختن سیستم وزارت خارجه کشورمان که فریاد مصدق را هم بلند کرد، تمامی دشت ناامید را واگذار کند. اگر اکنون بلوچستان ما خشک است و کودک سیستانی گریه می‌کند و می‌گوید آب نداریم، به دلیل سد کجکی است. سد کجکی به این دلیل بر رودخانه هیرمند ساخته شد که رضاخان تنها برای جلب توجه آلفای تورک و آتاتورک، ۳ هزار کیلومتر دشت ناامید را

بخشید. کدام تمامیت ارضی توسط پهلوی‌ها حفظ شد؟ اگر در شمال غرب کشور سال‌هاست که با گروهبان پژاک درگیر هستیم و در ارتفاعات آزارات نمی‌توانیم به خوبی اعمال حاکمیت کنیم، به دلیل این است که رضاخان آن ارتفاعات را بخشید. در جنوب غربی کشور نیز حاکمیت بر ابروند و ساحل شرقی آن رودخانه با یک جمله نوری سعید بخشیده شد. این شاه قرار بود چنان کند و پدر ملت ایران باشد! محمدرضا پهلوی نیز کنسر سیوم نفتی را داد. حق آبه را دوباره در دوره نخست وزیری هویدا بخشید و اندکی از ابروند را نگه داشت. حق مالکیت بر خلیج فارس نیز در زمان محمدرضا شاه از دست رفت. کسی که اندک سواد در حوزه جغرافیایی سیاسی داشته باشد، می‌داند که اگر بر دو سوی یک آبراه تسلط داشته باشی می‌توانی نسبت به تردد همه کشتی‌ها اعمال حاکمیت کنی. این همان اتفاقی است که در دو سال گذشته در تنگه جبل الطارق برای ما رخ داد. چون انگلیسی‌ها بر دو سوی آن تسلط دارند، توانستند کشتی ما را توقیف کنند. ما بحرین را داشتیم، روبروی آن هم جزیره فارسی قرار داشت که به راحتی می‌توانستیم اعمال حاکمیت کنیم، اما با دادن بحرین از دست رفت. بنابراین خاندان پهلوی در خصوص تمامیت ارضی ایران کلامی نمی‌تواند صحبت کند؛ حتی به اندازه احمدشاه قاجار! در حوزه استقلال نیز آن‌ها نمی‌توانند ادعایی کنند. احمدشاه قاجار در برابر قرارداد ۱۹۱۹ تا حدی ایستادگی کرد، اما این خاندان آمد تا معاهده ۱۹۱۹ بر ملت ایران تحمیل شود. پهلوی‌ها در حوزه استقلال هم نمی‌توانند صحبت کنند. خاندانی که با نیروی بیگانه سرکار آمده، برای حفظ و بقای خود هر کاری می‌کند. کما اینکه در جنگ تحمیلی این کار را کردند. پیش از





خاندان قاجار قائل به سیاست ورزی و تربیت نیروهای سیاسی توسط انگلیسی ها بود و جایگاه خاصی برای ارتش قائل نبود، اما پهلوی ها به ارتش تکیه داشتند و برای تربیت نیروهای نظامی، افراد به آمریکا و اروپا فرستادند. آن دسته از سیاسیونی هم که در حکومت رضاخان حضور پیدا کردند، تربیت یافته و روشنفکران عهد قاجار بودند.

شاهان قاجار حداقل دارای نسب بودند و عقبه داشتند و ایل قاجار یک ایل مرزدار بود؛ اما سلسله پهلوی پدر ندارد. یعنی نام خانوادگی رضاخان، پهلوی نیست. ایل قاجار برای کسب قدرت جنگید، اما پهلوی ها چگونه قدرت را به دست گرفتند؟ قرارداد و توق الدوله که نوعی کودتا بود به نتیجه نرسید، در نتیجه کودتای سوم اسفند در سال ۱۲۹۹ با پشتیبانی انگلیسی ها و بارهبری سیدضیاءالدین طباطبایی که فردی روشنفکر بود و رضاخان میرنچ که یک فرد نظامی و بی سواد بود، رخ داد. انگلیسی ها برای اینکه بر ایران اعمال حاکمیت کنند، به سراغ رضاخان رفتند. رضاخان تنها عرصه رشدش ارتش بود.

رضاخان یک فرد بی سواد و سرکوب شده در نیروی قزاق بود که هیچ عقبه و فامیلی هم نداشت. او ابتدا اداره کش جنوب تهران شد و سپس در بین قزاق ها رشد کرد. این فرد تنها ارتش را فهمیده بود. پسرش محمد رضا پهلوی نیز برخلاف دروغی که سلطنت طلب ها می گویند چندین دکتر دارد، هیچ درسی جز مدرسه نظام نخوانده است. او هم نظامی بود.

رضاخان را کسانی شاه کردند که عمده زمین های کشور را به نام خود سند زدند! آن ها ارتشی ها بودند. همین ارتش در کودتای ۲۸ مرداد به فریاد محمد رضا پهلوی رسید. پس ارتش برای محمد رضا پهلوی همه چیز است و او دو کار انجام داد. محمد رضا به هر کسی که می توانست محبوب شود، خیانت کرد. محمد رضا پهلوی به رجال سیاسی خودش هم خیانت کرد، حتی اگر آن ها به کشور خدمت کرده باشند. نمونه بارزش علینقی عالیخانی است. محمد رضا پهلوی از ترس اینکه او سلطنت را نابود و جمهوری برپا کند، سرکوبش کرد. علی امینی نیز اینگونه شد.

آنکه جنگ آغاز شود، سه تیمسار عالی رتبه ارتش پهلوی وارد کردستان عراق شدند. ارتشبد آریانا که عشایر را بمباران کرد یکی از آنان بود. آن ها خودشان ادعای کینند که در کردستان سرپل گرفتند و کماندو وارد ایران کردند. این اتفاق بسیار عجیب و غریب است و در تاریخ کمتر سراغ داریم. نیروی فارسی زبان از یک کشور دیگر راه بیافتد، به مرزهای کشور خودش حمله کند و بخواهد جنگ راه بیندازد! این تنها در خاندان پهلوی و در بین حسن البکرو و صدام حسین دیده شده است. از این رو پهلوی ها و بعثی ها نعل به نعل هم هستند.

در شیلی، پینوشه مردم را بمباران نکرد، بلکه کاخ ریاست جمهوری بمباران شد. اما در رژیم پهلوی و در رژیم بعث عراق جنگنده ها به پرواز درآمدند و عشایر مرزنشین را بمباران کردند. چنین حکومتی که برای ۵۰ سال مانند به چنین وحشی گری هاتن داده، قطعاً برای بازگشت به قدرت هر کاری انجام می دهد.

این اتفاق در دوران جنگ نیز رخ داد؟

تیمسار آریانا اقدام به گروهی کرد که آخرین فرمانده نیروی دریایی ارتش پهلوی عضو آن گروه بود. آن ها در میانه جنگ ایران و عراق روی آب های آزاد به ناو تبریزین ایرانی حمله کردند و آن را زدیدند. نیروی دریایی ایران با نیروی دریایی عراق درگیر بود و ما به این ناو برای نبرد با دشمن نیاز داشتیم. آن ها پس از زدیدن، ناو را به مکانی بردند و بارسانه ها گفتگو کردند و با افتخار گفتند ما زدیدیم تا جلوی جنگ طلبی جمهوری اسلامی ایران و سرکوب مردم را بگیریم! مگر با کشتی جنگی مردم سرکوب می شوند؟ این کار توسط فرماندهان ارتش شاهنشاهی و آخرین فرمانده نیروی دریایی آن ارتش انجام گرفت. یک کلمه از فرح و رضا پهلوی در اعتراض به این کار هم شنیده نشد.

آریانا، اویسی و دیگر فرماندهان ارتش شاهنشاهی چه جایگاهی نزد سلطنت طلبان و پهلوی ها داشتند؟ به عبارت دیگر آن ها چه ارتباطی با محمد رضا پهلوی تا زمانی که زنده بود و سپس با فرح و رضا پهلوی داشتند؟

راه عراق داده بودند. اینکه کدام فرودگاه‌ها در روز ۳۱ شهریور مورد اصابت قرار بگیرند، اطلاعات آن از سوی ارتش‌دهای شاه داده شد. آن‌ها مطمئن بودند که با هدف قرار دادن آن فرودگاه‌ها، دیگر پرنده‌ای بر نخواهد خواست، اما اطلاع نداشتند که فکوری در نیروی هوایی و فلاحی در نیروی زمینی حضور دارد. این‌ها نکات طلایی ارتش ایران است. بدنه و میانه ارتش ایران در ابتدای جنگ حماسه آفریدند. آن‌ها بدنه ارتش را نشناخته بودند و اگرچه فرماندهان از بدنه ارتش جدا بودند، اما به اسناد بالادستی دسترسی داشتند. لذا اسناد بالادستی را منتقل کردند و به همان علت که علیه شان انقلاب صورت گرفت و بدنه ارتش به مردم پیوست و آن‌ها نفهمیدند، آن اسناد بالادستی نیز زیاد به کار عراق نیامد.

آیا در خلال جنگ نیز همکاری‌هایی داشتند؟

از یک جایی به بعد همکاری‌های این‌ها رزشی برای صدام نداشت؛ چرا که صدام با آمریکا و ارباب پهلوی‌ها ارتباط برقرار پیدا کرده بود. از سال ۶۱ به بعد نیز بازگشت پهلوی‌ها به ایران موضوعیتی نداشت. دیگر سلطنتی نمی‌توانست در ایران شکل بگیرد. صدام هم این‌ها را فهمیده بود. در آن برهه سازمان مجاهدین خلق برای صدام مهمتر بود.

اینکه گفته می‌شود سلطنت طلب‌ها و رضا پهلوی می‌خواستند در سال ۶۵ به جزیره کیش بیایند و اعلام پادشاهی کنند، چقدر جدی بود؟

بعد از سال ۶۲ طرح‌هایی توسط سلطنت طلب‌ها ارائه شد که هدف کسب پول از آمریکایی‌ها و غربی‌ها بود. آن‌ها از آن دوره به بعد به دریوگری افتادند. اینکه بیایند و بخواهند کیش را بگیرند و تشکیل حکومت بدهند، شوخی است. مگر با گرفتن یک جزیره می‌توان حکومت تشکیل داد؟ در مسائل نظامی گفته می‌شود که اگر می‌خواهید جایی را بگیرید، باید حتماً سرپل داشته باشید. معارضان وقتی می‌خواستند سوریه را بگیرند، از حلب کار را شروع کردند تا عقبه پشتیبانی از ترکیه داشته باشند. در لیبی نیز از بنغازی که بندر قابل پشتیبانی است، حرکت را شروع کردند.

کیش که قابل پشتیبانی نیست، چگونه می‌توان از آنجا به دیگر جاها همچون چابهار و بندرعباس حمله کرد؟ جزایر ایران را نمی‌توان به سرپل نظامی تبدیل کرد.

در رابطه با ارتش نیز یک کار کرد و آن این است که فرماندهان عالی‌رتبه ارتش را به دیانت مبتلا کرد! این وضعیت در دوره رضاشاه نیز وجود داشت. فرماندهان ارتش شاهنشاهی در جریان جنگ جهانی دوم اجازه ندادند که ارتش در برابر نیروهای بیگانه ایستادگی کند و آن تعداد از فرماندهان هم که ایستادگی کردند در دوره محمدرضا محاکمه شدند. محمدرضا پهلوی نسبت به فرماندهان ارتش وفادار نبود و حمایت نکرد. او از هیچ کس حمایت نکرد. آریانا عشا پیرا که سرکوب کرد، وضعیت رژیم پهلوی متزلزل شد. محمدرضا بلافاصله آریانا را عزل کرد. او همین کار را با اسدالله علم در ماجرای ۱۵ خرداد ۴۲ کرد.

نخستین دشمن نخست وزیران و فرماندهان ارتش شاهنشاهی، شخص شاه بود. فرماندهان ارتش شاه حریت نداشتند. تیمسار برزین گفته است که یک سروان اگر می‌خواست برای زیارت به کربلا برود، باید به عرض اعلی حضرت می‌رسید و تایید می‌کرد. او ارتش را یک تنه اداره می‌کرد.

پس از پیروزی انقلاب سران ارتش که از ایران فرار کردند، سعی کردند در اطراف باقی مانده پهلوی‌ها جمع شوند. آن‌ها دو سودا داشتند. برخی به دنبال بازگرداندن محمدرضا پهلوی و فرزندش به ایران بودند و برخی هم در توهم سلطنت با سلسله خودشان بودند. آریانا به دنبال این بود تا از عراق حمله کند و با سلسله خودش بر ایران مسلط شود. این‌ها وارد عراق شدند و به صدام مشاوره نظامی دادند. مشاوره نظامی آن‌ها موجب شد تا طرح کوروش ارتش لو برود. ارتش طرح فتح بغداد را داشت، اما این طرح لو رفت و عراق از قصر شیرین به ما حمله کرد. در مرز خسروی و قصر شیرین نیز استحکاماتی به وجود آورد. ارتش اگر طرح هایش لو نرفته بود، حتماً در ابتدای جنگ می‌توانست در غرب کشور ضرب شستی به ارتش عراق نشان بدهد.

پس اینکه گفته می‌شود صدام با تکیه بر اطلاعات فرماندهان ارتش پهلوی به ایران حمله کرد را صحیح می‌دانید.

این گزاره قطعی است. صدام با اتکا جدی به اطلاعات ارتش‌دهای شاه به ایران حمله کرد.

آیا همکاری‌های دیگری نیز بین فرماندهان ارتش شاه با صدام صورت گرفت؟

همکاری اطلاعاتی به طور کامل داشتند و آن‌ها اطلاعات ارتش ایران



روایتی از عملکرد سازمان منافقین در عملیات مرصاد؛

خیانت در پردهٔ اوهام



امین حقیقت‌طلب

پس از عملیات مهران، در جمع‌بندی رهبری سازمان هدف عملیات بعدی، تهران منظور شد و برای رسیدن به حداکثر توان برای انجام این عملیات یک مقطع ۳ ماهه در نظر گرفته شد و بلافاصله اعزام اعضا و مرتبطان سازمان از ایران و خارج کشور به عراق، به طور وسیعی آغاز شد. همچنین سازمان در این مقطع به منظور جذب اسرا و استفاده از آنها در عملیات نهایی فعال تر شده بود.



شکست آنها باعث
شد که سازمان
و خط مشی آن از
سوی برخی اعضای
آن زیر سوال برود.
اما برای جبران این
مسئله رجوی علت
شکست و ناکامی
را در خود پرسنل
سازمان و بی ایمانی
و ضعف آنها دید و
گفت: «اگر ایراد و
مشکلی هست، در
خود شماست.»

سازمان تحت فشار صدام

مجاهدین خلق در مهران مؤید این سخن می باشد. بالاخره روزی خواهد رسید که برای جنگیدن، کسی به کمک آنها نخواهد آمد و بعد از مدتی خواهید دید که چگونه مجاهدین خلق به اعماق خاک خودشان نفوذ خواهند کرد و همین طور پیوستن مردم ایران را به صفوف آنها خواهند دید.» (بولتن خبرگزاری جمهوری اسلامی - ۱۳۶۷/۰۴/۸)

پذیرش قطعنامه و واکنش منافقین

در تیرماه ۱۳۶۷ جمهوری اسلامی ایران رسماً قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت. در حالی که از بدو تصویب این قطعنامه در ۳۰ تیر ۱۳۶۶ آن را «رد» نکرده بود و برای تأمین اهداف خود از طریق مذاکره با دبیرکل سازمان ملل، برای پذیرش قطعنامه شروطی را طرح نموده بود و در واقع عملاً آن را به صورت «مشروط» پذیرفته بود. اما به دلیل کارشکنی آمریکا، انگلیس و فرانسه در طول

صدام، رئیس جمهور عراق و حامی تمام عیار سازمان مجاهدین خلق، در هشتم تیرماه ۱۳۶۷ طی یک سخنرانی درباره جنگ عراق و ایران، ضمن تکرار ادعای صلح طلبی خود و محکوم نمودن ایران به دلیل تداوم مقاومت برای تحقق هدف محکومیت و مجازات متجاوز، در شرایطی که با مداخله علنی آمریکا و متحدانش در جنگ به نفع رژیم بعث عراق، احساس پیروزی می کرد، درباره سازمان رسماً این گونه اظهار نظر نمود: «عراق به سطحی از آگاهی رسیده است که اگر روزی حس کند نابودی دشمن در سرزمینش خدمت به صلح است به آن دست خواهد زد... اگر ایران به هیچ یک از این مسائلی که من اشاره کردم توجه نکند مردم خودشان آنها را مجبور خواهند کرد که به صلح تن در دهند و این چیزی است که به آن ایمان راسخ دارم و قهرمانی های



عملیات بعدی، تهران منظور شد و برای رسیدن به حداکثر توان برای انجام این عملیات یک مقطع ۳ ماهه در نظر گرفته شد و بلافاصله اعزام اعضا و مرتب‌تان سازمان از ایران و خارج کشور به عراق، به طور وسیعی آغاز شد. همچنین سازمان در این مقطع به منظور جذب اسرا و استفاده از آنها در عملیات نهایی فعال تر شده بود. افراد تازه وارد و نیروهای ارتش سازمان تحت آموزش و مانورهای فشرده قرار گرفته بودند و در آموزش های جدید، آموزش سلاح های ضد هوایی هم منظور شده بود. (بررسی اطلاعاتی عملیات فروغ...: صص ۴۸-۴۹)

«پیش از این منافقین در تحلیل درون گروهی خود، امکان موافقت ایران با قطعنامه را غیرممکن دانسته و به صراحت اعلام می کردند: تنها در صورتی جمهوری اسلامی قطعنامه را خواهد پذیرفت که به لحاظ سیاسی - نظامی و اقتصادی به بن بست کامل برسد. به عقیده آنان، این اقدام به منزله فروپاشی خواهد بود.»

عصر روز جمعه ۶۷/۴/۳۱ حدود ساعت ۶ بعد از ظهر، به قسمت های مختلف مستقر در قراگاه اشرف و اردوگاه های دیگر ابلاغ شد که همه برای سخنرانی مسعود رجوی راس ساعت ۸ در سالن عمومی حضور داشته باشند. رجوی در این سخنرانی با اشاره به اینکه «کارهای بزرگ در پیش داریم مگر نگفته بودیم که اول مهرا ن بعدا تهران» خبر از عملیات بزرگی داد. او به تحلیل قطعنامه ۵۹۸ نشست و گفت: «اگر الان اقدام نکنیم فرصت از دست خواهد رفت. زیرا بعد از

مذاکرات و ورود مستقیم آمریکا به جنگ با ایران، پس از مشورت و تصمیم مسئولان عالی رتبه، با موافقت امام خمینی، در ۲۷ تیرماه سال ۶۷ ایران اعلام کرد قطعنامه ۵۹۸ را بدون قید و شرط پذیرفته است.

اما ارتش صدام در تاریخ ۳۱ تیرماه به خاک ایران حمله کرد و از منطقه جنوب به سمت خرمشهر و اهواز پیشروی نمود. پس از ضد حملات موفق ایران، ارتش عراق در جبهه های میانی و غرب کشور نیز به عملیات نظامی مبادرت کرد که آنها هم با بسیج مجدد نیروهای مردمی و نظامی جمهوری اسلامی، ناموفق شدند.

این در شرایطی بود که یک ماه قبل در ۳۰ خرداد سال ۶۷ نیز حدود ۱۳۸ نماینده کنگره آمریکا و ۱۴ سناتور این کشور طی نامه ای به «جورج شولتز» وزیر خارجه وقت آمریکا، از او خواستند که به جنبش های مقاومت داخلی در ایران توجه کند و در همین راستا حمایت از سازمان مجاهدین خلق مستقر در عراق را اکیداً توصیه کردند. «مروین دایملی» نماینده کنگره آمریکا یک ماه قبل از عملیات فروغ جاویدان، در یکی از شبکه های تلویزیونی آمریکا ظاهر شد و گفت: «نباید دست از تلاش کشید. مطمئن باشید که با کمی صبر و تلاش بیشتر به زودی از مهرا ن به تهران رژه خواهید رفت.»

وقتی توهم دست و پا در می آورد

پس از عملیات مهرا ن، در جمع بندی رهبری سازمان هدف

بود. بلافاصله سازمان عملیات خود را ترتیب داد. مادرها در سازمان قرار شد روز یکشنبه ۲ مرداد ۶۷ فرزندان را ببینند و خدا حافظی کنند. طی دو روز، افراد پایگاه بدیع به مرور آزاد شده و به قرارگاه اشرف رفتند و در سازمان تیپ ها قرار گرفتند. در همین روز، مانور در قرارگاه اشرف برگزار شد. سپس در یک نشست توجیهی به افراد گفته شد روی جاده حرکت کنند و سرعت ۷۰ کیلومتر در ساعت در پیش روی الزامی است و از هر طرف که به شما شلیک شد به همان سمت شلیک کنید. در همین نشست، برگه هایی جهت پر کردن به افراد داده شد که برگه شناسایی محسوب می شد. همه ماشین ها شماره گذاری شده و به همه ابلاغ شده بود که مدارک عراقی را در کوله خود بگذارند. مقداری پول ایرانی نیز بین افراد تقسیم شد. ظهر روز دوشنبه سوم مرداد عملیات آنها آغاز شد. از آنجایی که ارتش عراق با حجم وسیعی اقدام به حمله گسترده ای در منطقه جنوب با تظاهراتی قصد تصرف خرمشهر را آغاز کرده بود، نیروهای ایرانی به سمت جنوب رفتند تا از این منطقه حفاظت کنند. پس مجاهدین بی هیچ مشکلی در ساعت ۴ بعد از ظهر روز دوشنبه از مرزهای بین المللی عبور کردند و بعد وارد شهرهای قصر شیرین و سرپل ذهاب شدند و از آنجا به سمت اسلام آباد غرب پیشروی کردند و حدود ساعت ۹:۳۰ شب به اسلام آباد غرب رسیدند و شهر را تصرف کردند.

مرصاد به روایت صیاد

در این شرایط عراق با توپ گردنه پاتاق را می زد. از طرفی هواپیماهای عراقی منطقه شمال گردنه و چند روستای پرجمعیت آن حوالی را بمباران شیمیایی نمود. همچنین هواپیماهای عراق اقدام به پخش حجم زیادی اعلامیه بر فراز شهرهای مرزی از جمله «کرنده غرب» نمودند، مبنی بر اینکه عراق در حال انجام عملیات گسترده است و از نیروهای نظامی خواسته شده بود که با در دست داشتن آن اطلاعیه خود را تسلیم نمایند و نیز از مردم منطقه تقاضای ترک منطقه شده بود. در واقع سازمان تا بالای گردنه با پاتاق هیچ نیروی بازدارنده ای جلوروی خود نداشت و تا زمانی که بلندگوی سازمان در اسلام آباد غرب اعلام نمود، کسی باور نمی کرد

اینکه بین ایران و عراق صلح شود مادر اینجا قفل می شویم و دیگر نمی توانیم کاری انجام بدهیم و از لحاظ سیاسی تبدیل به فسیل می شویم. پس بایستی آخرین تلاش خودمان را هم بکنیم.» بدین ترتیب مسعود رجوی، رهبر این سازمان، تاکتیک جنگی خود را بر اساس از «مهران تا تهران» پایه ریزی کرد. قرار بود نیروهای این سازمان از مرز مهران وارد ایران شوند. سپس به قصر شیرین، بعد سرپل ذهاب بروند. از آنجا به سمت اسلام آباد غرب پیشروی کنند. بعد به کرمانشاه بیایند و این شهر را تصرف کنند. از آنجا به همدان و سپس به تهران بیایند. رجوی حتی به زنان سازمان امر کرد که روسری های قرمز خود را در کوله ها بگذارند تا پیروزی را در میدان آزادی تهران جشن بگیرند.

به همین دلیل، با یک هماهنگی کامل با صدام، عراق پس از آتش بس و قطعنامه ۵۹۸، حمله گسترده ای را به مرزهای جنوبی آغاز کرد و تا قطع راه زمینی بین خرمشهر و اهواز پیش رفت. در ایران ذهن مسئولان و اعضای شورای عالی دفاع متوجه محور جنوب و حملات عجیب و سنگین عراق

۶۶

در تیرماه ۱۳۶۷ جمهوری
اسلامی ایران رسماً قطعنامه
۵۹۸ را پذیرفت. در حالی که از
بدو تصویب این قطعنامه در ۳۰
تیر ۱۳۶۶ آن را «رد» نکرده بود و
برای تأمین اهداف خود از طریق
مذاکره با دبیرکل سازمان ملل،
برای پذیرش قطعنامه شروطی را
طرح نموده بود.

۹۹



«۲۵ کیلومتر که
گذشتیم، رسیدیم به
گردنه چارزیر که الان
اسمش را گذاشته‌اند
گردنه مرصاد. من یک
دفعه دیدم وضعیت
غیرعادی است. با
خاک ریز جاده را بستند
و یک عده پشتش
دارند با تفنگ دفاع
می‌کنند... اون ور
خاک ریز، پشت سر هم
تانک، خودرو و نفربر
همین جور چسبیده و
همه معلوم بود مربوط
به منافقین است و
فشار می‌آوردند تا از این
خاک ریز رد شوند...
حدود ۳ تا ۴ کیلومتر
طول این ستون بود.»
(خاطرات شهید صیاد
شیرازی)



شب دنبال این بودیم این دشمنی که دارد می‌آید کیه؟ ساعت ۱:۳۰ با ممداد یک پاسداری سراسیمه و ناراحت آمد و گفت: من اسلام‌آباد بودم. دیدم منافقین آمدند، ریختند توی شهر.» از آن تاریخ وضعیت متفاوت شد. صیاد شیرازی فرماندهان را توجه کرد و روز دوم عملیات منافقین، به سختی گذشت. صیاد شیرازی ساعت ۵ صبح روز چهارم مرداد به پایگاه رفت. همه را آماده و مهیا کرد. به آنها و خصوصا خلبانان گفت که وضعیت خیلی اضطراری است. چاره‌ای نداریم. هلی‌کوپترهای کبری باید آماده باشند. یک تیم آتش نیز آماده شد: «خودم ابتدا با یک هلی‌کوپتر ۲۱۴ برای شناسایی دقیق و هماهنگی به سمت مواضع حرکت کردم و به این ترتیب اولین عملیات را علیه نیروهای مهاجم و منافق آغاز کردیم.»

صبح روز پنج مرداد، عملیات مرصاد با رمز «یاعلی» آغاز شد. مهاجمین، پس از اشغال اسلام‌آباد غرب، به سمت کرمانشاه

که سازمان دست به چنین عملیاتی زده است و همه گمان می‌کردند نیروهای عراق عاملان این عملیات‌اند. (همان: صص ۴۷ - ۴۸ از متن مصاحبه با یکی از کارشناسان اطلاعاتی - عملیاتی منطقه غرب کشور در سال ۱۳۷۶).

خبر سقوط اسلام‌آباد غرب که در تهران پیچید، مردان شورای عالی دفاع در تردید شدند. آنان گمان می‌کردند با ارتش عراق طرف هستند. شهید صیاد شیرازی، روایت می‌کند که در خانه نشسته بود که تلفنی احضارش کردند: «ساعت ۸:۳۰ شب از ستاد کل به من زنگ زدند. گفتند که فلان دشمن از سرپل ذهاب، گردنه پاتاق با سرعت به جلو می‌آید. گفتم: کدام دشمن؟ گفت نمی‌دانیم. همین طور آمده.» همان شب ساعت ۱۰:۳۰ شب صیاد شیرازی به کرمانشاه رفت: «دیدیم اصلا یک محشری است. مردم ریختند بیرون شهر از شدت وحشت. پیاده شدیم. ماشین گرفتیم. رفتیم تا رسیدیم. تا ساعت یک و نیم

حرکت کرده بودند و در تنگه چارزبر با نیروهای ایران روبه رو شدند: «۲۵ کیلومتر که گذشتیم، رسیدیم به گردنه چارزبر که الان اسمش را گذاشته‌اند گردنه مرصاد. من یک دفعه دیدم وضعیت غیرعادی است. با خاک ریز جاده را بستند و یک عده پشتش دارند با تفنگ دفاع می‌کنند... اون ور خاک ریز، پشت سر هم تانک، خودرو و نفربر همین جور چسبیده و همه معلوم بود مربوط به منافقین است و فشار می‌آورد تا از این خاک ریز رد شوند... حدود ۳ تا ۴ کیلومتر طول این ستون بود.» (خاطرات شهید صیاد شیرازی)

اما خلبان‌های ایرانی که قرار بود دستور صیاد شیرازی را اجرا کنند، تمرّد می‌کردند. او به خلبان‌ها گفت که ستون مهاجمین را زیر آتش خود بگیرند: «اینها دشمن هستند. بروید شروع کنید به زدن تا بقیه هم برسند... گفتند اینها خودی هستند چی چی را بزنی؟ من هرچه سعی داشتم به آنها بفهمانم که بابا اینها منافقند گفتند نه. خودی را بزنی؟ برای ما مسئله دارد. فردا دادگاه انقلاب سراغ ما می‌آید. عصبانی شدم... حدود ۵۰۰ متر ستون زرهی داشتیم... گفتم من با این درجه‌ام مسئولم. آمدم که تو راحت بزنی. مسئولیت با منه. گفت به خدا من می‌ترسم... منافقین متوجه بودند که ما داریم بحث می‌کنیم. سرلوله توپ را به طرف ما نشانه گرفتند... گلوله ۵۰ متری ما که به زمین خورد من خوشحال شدم. چون دلیلی آمد که اینها خودی نیستند.» (همان)

اعضای سازمان در تنگه «چارزبر» گرفتار شدند و زمین گیر شدند. بسیاری از نفرات آنها کشته شدند و بخش اعظم تجهیزات آنها از بین رفت. آنها عقب نشینی کردند و برخی از آنها نیز با خوردن قرص سیانور به زندگی خود پایان دادند.

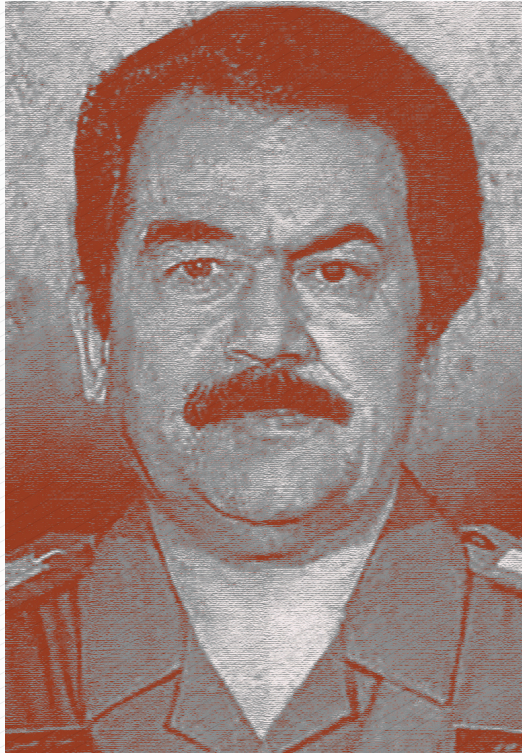
شکست بزرگ و آغاز فرقه‌ای شدن سازمان

غروب روز چهارشنبه درگیری تنگه چارزبر با عقب نشینی نیروهای ارتش آزادیبخش به پایان رسید و از شب پنجشنبه عقب نشینی کامل آغاز شد. چهارشنبه شب در ساعت ۷ بعد از ظهر شدت حملات ارتش جمهوری اسلامی حتی فرصت عقب نشینی را هم از نیروهای سازمان گرفته بود. از صبح روز پنجشنبه ۶/۵/۶۷ نیروهای در حال فرار آنها، در حوالی اسلام

آباد مورد چند حمله مختصر قرار گرفتند. مجروحین یا خود را می‌کشتند یا امیدوار با گذشت نیروهای تازه نفس می‌ماندند. تعداد زیادی از افراد نیز در کوه و دشت و روستاهای اطراف پراکنده شدند و آخرین خودروهای سازمان با حداکثر ظرفیت و در حالی که افرادی به اطراف آن آویزان بودند، به داخل خاک عراق بازگشتند.

شکست آنها باعث شد که سازمان و خط مشی آن از سوی برخی اعضای آن زیر سوال برود. اما برای جبران این مسئله رجوی علت شکست و ناکامی را در خود پرسنل سازمان و بی‌ایمانی و ضعف آنها دید و گفت: «اگر ایراد و مشکلی هست، در خود شماست. خط مشی ما مشکلی نداشته.» و اضافه کرد: «شما در تنگه چارزبر گیر نکردید. بلکه در تنگه توحید زمین گیر شدید. ضعف ایدئولوژیک شما باعث شد تا در تنگه آرزوها و خصلت‌ها و خواسته‌های درجا بزنید.»

دیگر پیامد عملیات، محکومیت سازمان و عملیات فروغ از جانب گروه‌های اپوزیسیون بوده است. عمده گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی، نظیر حزب دمکرات کردستان، چپی‌ها و سلطنت‌طلبان، عملیات فروغ را نتیجه توهمات و خیال پردازی‌های رجوی دانسته و حتی بعضی‌ها سازمان را عامل ایجاد وحدت در جمهوری اسلامی عنوان کرده‌اند. پیامد دیگر عملیات فروغ جاویدان تلفات آن عملیات است. سازمان ۱۳۰۴ نفر کشته را خود رسماً تأیید و با عکس و زندگی‌نامه منتشر کرده است. بدین ترتیب آرزویی که رهبری سازمان در بادی امر مسلم می‌شمرد در کمتر از چهار روز رنگ باخت و واقعیت دیگری را به آنها نشان داد. در اولین جلسه‌ای که قبل از آغاز عملیات، اعضای سازمان با مسعود رجوی برگزار کردند، زنی دست بلند کرد و به مسعود رجوی یادآور شد: «اینکه می‌گویند مردم با ما هستند، فکر نمی‌کنم چنین باشد. من و شوهرم چند شب قبل از خارج آمدم و خود من چهار ماه است که از ایران آمده‌ام. مردمی که من دیده‌ام با آنچه شما می‌گویید تفاوت دارند. فکر نمی‌کنم آنها به ما کمک کنند. خیلی‌ها در ایران هستند که حتی رادیو مجاهد را گوش نمی‌دهند و از مجاهدین به کلی بی‌خبرند.» اما گویی توهمی که نفاق با خود همراه می‌آورد بزرگتر از چیزی بود که تصور می‌شد.



واکاوی ماهیت عملیات مرصاد در گفت وگو با وحید خضاب؛

قمار آخر رجوی و صدام



احسان بیسادی

سازمان مجاهدین خلق در نشستی مشترک با رژیم بعث به این نتیجه رسید که با یک عملیات نظامی با حمایت ارتش صدام و خصوصاً نیروی هوایی، می‌توان حکومت مرکزی ایران را نابود کرد. این عملیات فروغ جاویدان نامیده شد. بعدها مجموعه تلاش نیروهای سپاه، بسیج و هوانیروز برای مقابله با دشمن و آزادسازی شهرهای اسلام آباد و کرند، عملیات مرصاد نام گرفت. عملیات مرصاد آخرین عملیات رزمی جمهوری اسلامی ایران در دوران دفاع مقدس است. اما چرایی وقوع این عملیات از سوی سازمان منافقین هنوز محل بحث و تحلیل پژوهشگران است. آنچه در پی می‌آید حاصل گفت‌وگوی ماهنامه سروبا وحید خضاب، نویسنده و پژوهشگر حوزه تاریخ و سیاست است.

باتوجه به اینکه عملیات مرصاد پس از پذیرش قطعنامه از سوی ایران رخ داد، عراق با چه تحلیلی از این اقدام حمایت کرد؟ ضمناً سازمان منافقین اساساً تا این زمان تجربه جنگ چریک شهری را داراست و تجربه جنگ کلاسیک نداشت. براین اساس چرا آنها این شکل از نبرد را به جای سازماندهی اعضا در داخل برای ایجاد ناامنی در کشور انتخاب کردند؟

عملیات فروغ جاویدان مجاهدین خلق (که پاسخ ایران به آن، عملیات مرصاد نام گرفت)، در واقع حلقه آخر از یک رشته عملیات نظامی محسوب می شد که از حدود یک سال پیش از آن آغاز شده بود. پس از شروع ارتباط راهبردی سازمان و عراق، و سپس انتقال اعضا و (در مرحله بعدی، سران) سازمان به این کشور و برقراری اردوگاه بزرگ برای سازمان در عراق، نهایتاً در سی ام خرداد ۱۳۶۶ سازمان با تأسیس «ارتش آزادیبخش ملی ایران» وارد جنگ کلاسیک نظامی علیه کشور شد، آن هم زیر چتر حمایتی کشور متجاوز که همان زمان بالفعل با کشور ما می جنگید.

سازمان تا آن زمان، فاز سیاسی (مشروعیت زدایی، و آماده سازی نیروها برای براندازی)، تلاش برای سرنگونی ضربتی (سی ام خرداد و پنجم مهر ۶۰)، تلاش برای زدن رأس نظام (ترور مسئولین)، تظاهرات های موسوم به «شورش و مسلحانه»، و ترور مردم (باتوجیه «زدن سرانگشتان اختناق و بدنه سرکوبگر») را تجربه کرده و در هیچ یک موفق به سرنگونی نشده بود. رجوی، در این برهه، برای توجیه هم پیمانی با عراق و سپس آغاز عملیات نظامی علیه ایران، تئوری جدیدی ارائه و اعلام کرد، تا پیش از این ما با اختناق می جنگیدیم ولی جنگ که سرپوش اختناق بود را رها کرده بودیم، پس برای زدن اختناق ابتدا لازم است سرپوش آن را از بین ببریم، یعنی در بستر جنگ کلاسیک (و جنگ جاری بین ایران و عراق) وارد شویم و نیروهای مسلح ایران را در جنگ شکست دهیم.

رجوی در یکی از نشست های درون سازمانی (که بعدها فیلم کامل آن به دست آمد) گفته بود: «جنگ چریک شهری با هدف زدن سرانگشتان رژیم در شهرها (پاسدارکشی و شکستن طلسم اختناق) اگرچه نسبت به جنگ منطقه ای در فاز متریقی تری قرار دارد؛ زیرا که با نیازها و ملزومات فرماسیون بورژوازی

وابسته انطباق بیشتری داشته و منبع نیرو و مکان عملش را در شهر جست و جو می کند؛ اما از آنجا که زمان براست و در تور پلیس نظامی و در احاطه کامل دشمن عمل می کند، میکرو و در کوتاه مدت بلا جواب است. وقتی کسی پاسدارکشی را در دستگاه ذهنی خود می کند، رژیم را به اثبات می انگازد و می پندارد که این رژیم پیوسیده حالاً حالا هست. در این دستگاه تا قبل از تشکیل ارتش آزادیبخش تعادل قوا بین ما و دشمن به وضوح مبین آن بود که سقوط شتابان یا سرنگونی ضربه ای و سریع جواب نداشت. در پاسدارکشی عملاً روی آزادی کار می کردیم و نه روی جنگ؛ در حالی که این با شعارمان "صلح، صلح، تا آزادی" نمی خواند. تنها ایتیم های ترور را به داخل می رفتند و عملیات قهرمانانه انجام می دادند و ما روی پایه اساسی رژیم یعنی جنگ کار نکردیم. جنگ آزادیبخش تجربه کاملاً جدیدی در تاریخ معاصر جهان و در مداری چپ تر و کیفی تر و تکاملی تر از همه استراتژی های نظامی قرار دارد. با هدف طلسم شکنی در کوتاه مدت و با توسل به اصل طلایی حداکثر تهاجم در جنگ تمام عیار و تحرک مطلق، خود را در جنگ انقلابی متجلی می کند... تفاوت طلسم شکنی در جنگ شهری و جنگ آزادیبخش نوین این است که اولی فقط به اختناق می زند و دومی هم به اختناق می زند و هم به سرپوش اختناق [یعنی جنگ]. تزریق نکردن عنصر جنگ در رگ و ریشه خطوطمان، پیوند ما و توده ها را آنچنان که باید برقرار نمی کرد. استراتژی مجاهدین در گذشته اساساً بی توجهی یا کم توجهی به عنصر جنگ رنج می برد و عمق دیالکتیک جنگ و اختناق را در نمی یافته. در جوهر جنگ آزادیبخش نوین ما درست حلقه ای را جنگ زده ایم که قبلاً از دست در رفته بود و آن جنگ ایران و عراق است. و دیگر اینکه در دستگاه چریک شهری ما باید دنبال پاسدارها می گشتیم اما در جنگ آزادیبخش نوین این رژیم است که خودش با پای خودش به مرز آمده و ما باید کمرش را پای مرز بشکنیم.»

با همین توجیه بود که استراتژی سازمان از «جنگ با بدنه سرکوبگر نظام» به «جنگ آزادیبخش» تغییر یافت و رشته عملیات های نظامی سازمان علیه کشورمان آغاز شد.

از حیث سیاسی چطور؟

سازمان تحلیل سیاسی خاصی از این عملیات داشت، و عراق نیز طبق تحلیل خاصی از آن حمایت کرد. هر دو را توضیح می‌دهم. سازمان در ادامه روند عملیات‌های نظامی‌اش، قصد گسترش تدریجی این عملیات‌ها (از حیث دامنه و عمق) را در سرداشت. اما پذیرش ناگهانی قطعنامه ۵۹۸ توسط ایران در ۲۷ تیر ۱۳۶۷، به کلی همه شرایط را دگرگون کرد. عراق از ابتدای صدور قطعنامه ۵۹۸، آن را پذیرفته بود و اعلام می‌کرد ایران است که این قطعنامه را نمی‌پذیرد و در مسیر صلح گام نمی‌گذارد.

پذیرش ناگهانی قطعنامه از سوی ایران (آن هم در حالی که کفه نظامی به نفع عراق در حال سنگین شدن بود و آمریکا نیز به صورت مستقیم علیه ایران وارد درگیری نظامی شده بود) صدام را به این نتیجه رساند که پذیرش قطعنامه به معنای «استیصال مطلق» جمهوری اسلامی است و در واقع، جمهوری اسلامی شبیه کسی است که تا گلوله آخر جنگیده و حالا اگر از صلح سخن می‌گوید، اصلا گلوله‌ای برای جنگیدن ندارد. با همین تفسیر، صدام مطمئن شد با یک یورش گسترده می‌تواند کاری که در آغازین روزهای جنگ موفق به انجام آن نشده بود را محقق کند و یا تاهران پیش برود یا دستکم، مناطق مهمی از خوزستان و برخی استان‌های غربی را تصرف نماید.

یورش ابتدایی نیروهای عراقی، از قضا مطابق پیش‌بینی صدام پیش می‌رفت. آنها موفق شدند مقدار زیادی در خاک ایران پیش‌روی کنند. اما شوک ناشی از پذیرش قطعنامه، پیام امام خمینی که باعث شد بسیاری از مردم و همچنین نیروهای نظامی نوعی حالت شرمندگی درونی پیدا کنند (و حس کنند آنها باعث شده‌اند امام مجبور به پذیرش قطعنامه شود) سیلی از داوطلبین را به سمت جبهه‌ها به راه انداخت و خشم انقلابی مردم و نیروهای نظامی، به سرعت نیروهای نظامی عراقی را عقب زد.

صدام حالا آخرین حضور مستقیم نظامی خود را آزموده و ناکام مانده بود. با این احتساب، پذیرش قطعنامه از سوی ایران (و ناکام ماندن آخرین حمله عراق) باید به صورت طبیعی به

سازمان بعد از یک رشته عملیات کوچک، عملیات‌های آفتاب و چلچراغ را انجام داد که در عملیات چلچراغ، نیروهای سازمان موفق شدند چند ساعت (با پشتیبانی مستقیم ارتش عراق) شهر مهران را (که چندین بار تا آن زمان بین ایران و عراق دست به دست شده بود) تصرف کنند. شعار «امروز مهران، فردا تهران» از همین‌جا شکل گرفت.

طبیعتاً جنگ کلاسیک، نیاز به ابزارها و آموزش‌هایی بسیار فراتر از جنگ چریکی دارد. این ابزارها و آموزش‌ها و پشتیبانی‌های مختلف اطلاعاتی (اطلاعات نظامی)، تسلیحاتی، مالی و میدانی (تأمین آتش و...) جز از طریق ارتش عراق میسر نبود. در واقع، سازمان از این برهه به عنوان «لژیون خارجی» ارتش عراق، با ایران می‌جنگید و عملاً هویت مستقلی از ارتش عراق نداشت. با این احتساب، اساساً سخن گفتن از حمایت عراق از عملیات‌های نظامی سازمان، عبارت صحیحی نیست، چون عملیات‌های سازمان، بخشی از عملیات‌های ساختار رزمی عراق بود و بدیهی است که عراق از ساختار نظامی خود حمایت کند.

66

رجوی، در این برهه، برای
توجیه هم‌پیمانی با عراق و
سپس آغاز عملیات نظامی
علیه ایران، تئوری جدیدی
ارائه و اعلام کرد، تاپیش از این
ما با اختناق می‌جنگیدیم ولی
جنگ که سرپوش اختناق بود
را رها کرده بودیم

99

بفرستیم و مطمئن هستیم که پیروزم و از هم اکنون من این پیروزی را به شما و خلق قهرمان ایران تبریک می‌گویم.» به این ترتیب، سازمان، می‌دانست یا باید دست به عملیات بزند یا به تعبیر رجوی در عراق «فسیل» خواهد شد. عراق هم که آخرین یورش ارتش خود را آزموده بود، عملیات فروغ جاویدان سازمان را آخرین برگه‌ای می‌دانست که می‌شد پیش از آرام شدن جبهه‌ها آن را بیازماید؛ یا این عملیات موفق می‌شد (و صدام، به هر آنچه در جنگ می‌خواست می‌رسید؛ البته از طریق نیروهای سازمان) یا این عملیات شکست می‌خورد که باز هم در این صورت، صدام چیزی از دست نداده بود.

به این ترتیب، منافع صدام و رجوی در آغاز عملیات فروغ جاویدان، به عنوان «قمار آخر» با یکدیگر تلاقی کرده بود.

هنگامی که به روند عملیات فروغ جاویدان می‌نگریم، اینکه

نفرین‌ها در جاده آسفالت پیشروی کردند نشان از وجود یک

تحلیل مشخص در خصوص وضعیت داخل ایران دارد. تحلیل

سازمان چه بود که اینگونه با این تاکتیک وارد خاک ایران شدند؟

معنای پایان جنگ تلقی می‌گردید. اگر این موضوع شکل عملی می‌یافت و جبهه‌ها آرام می‌گرفت، سازمان عملاً زمینه و زمینی برای انجام عملیات نظامی در اختیار نمی‌داشت و مهم‌ترین راهبردی که حالا برای سرنگونی جمهوری اسلامی در پیش گرفته بود نیز با ناکامی مواجه می‌گردید. مسعود رجوی، همه‌حیثیت و آبروی سازمان را پای همکاری با عراق آورده و حاضر شده بود دست در دست یک کشور متجاوز (آن هم متجاوز منقوری چون صدام که حتی مخالفین جمهوری اسلامی نیز از او متنفر بودند) به کشور خودش حمله کند؛ از فرانسه به عراق آمده بود (و حتی بر سر این همکاری با عراق، «شورای ملی مقاومت» که برای سرنگونی جمهوری اسلامی متشکل گردیده بود را به مرز فروپاشی کشیده و باعث جدایی کسانی چون بنی‌صدر از این شورا شده بود)؛ بخش عمده نیروها را از داخل ایران و دیگر کشورها به عراق منتقل کرده و در یک کلام، همه‌وزن و آبرو و قدرت و آینده سازمان را روی جنگ قمار کرده بود. اگر جنگ پایان می‌یافت و جمهوری اسلامی باقی می‌ماند، سازمان به مرز نابودی می‌رسید.

خود رجوی در نشست وسیعی که درست پیش از آغاز عملیات فروغ جاویدان در اردوگاه اشرف برگزار شد و فیلم کامل آن هم پس از اشغال عراق به دست آمد، به این موضوع اشاره کرد و گفت: «اگر موقعیت سیاسی مثل قبول قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت از طرف ایران پیش نمی‌آمد شاید فقط در همان جا (کرمانشاه) عمل می‌کردیم ولی حالا ایران خیلی ضعیف شده است و ما یک راست می‌رویم و تهران را می‌گیریم. باید بدانید که ما از قبل، تصمیم انجام این عملیات بزرگ را داشتیم و می‌خواستیم آن را دیرتر انجام دهیم اما پذیرش قطعنامه کار ما را تسریع کرد؛ یعنی به دلیل شرایط سیاسی جدید مجبوریم یکی دو ماه آن را زودتر انجام دهیم. تصمیمی که ما گرفتیم تصمیم بسیار حساس و مشکلی بود و ما چاره‌ای جز عمل نداریم و اگر الان اقدام نکنیم فرصت از دست خواهد رفت زیرا بعد از اینکه بین ایران و عراق صلح شود ما در اینجا قفل می‌شویم و دیگر نمی‌توانیم کاری انجام بدهیم و از لحاظ سیاسی تبدیل به فسیل می‌شویم. پس بایستی آخرین تلاش خودمان را هم بکنیم و یک بار دیگر کل سازمان را به صحنه

66

رجوی می‌گوید: «اگر ما به

تحلیل‌هایی که در مورد رژیم

داشته‌ایم معتقد هستیم زمان

مناسبی برای ما به وجود آمده

است. ما در تحلیل از جنگ

گفتیم که رژیم در منتهای

ضعف حاضر به توقف جنگ

می‌شود و دلیل قبول قطعنامه

از طرف آنها هم همین است.»

99



نیروی جنگی لازم را ندارد و نمی‌تواند نیروی جبهه را تأمین کند؛ مثلاً عراق در همین چند عملیاتی که کرده است به راحتی توانسته مناطقی را پس بگیرد و هرچه خواسته جلو رفته است. فاو را گرفته و جزایر مجنون و چند نقطه دیگر را با چند ساعت جنگ باز پس گرفته است.

ملت دیگر از جنگ خسته شده‌اند و همه مخالف جنگ هستند و کسی به جبهه نمی‌آید. کسانی که در جبهه هستند افرادی هستند که آنها را به زور از شهرها و روستاها دستگیر کرده‌اند و به جبهه فرستاده‌اند و میلی به جنگیدن ندارند. تمام لشگرها و نیروهای رژیم در حملات عراق ضربه کاری خورده و پراکنده هستند و یارای مقابله با ما را ندارند. پس [رژیم] هم از لحاظ نظامی تعادل خود را از دست داده است و هم از لحاظ سیاسی در انزوای بین‌المللی قرار دارد... شاید سازمان ۲۵ سال پیش به وجود آمد تا در چنین روزی به چنین کاری دست بزنند.»

پس تحلیل رجوی این بود که اصلا کسی مقابل ما نیست و یک راست تا تهران می‌رویم. با این احتساب دلیلی نداشته که روی جاده حرکت نکند!

سازمان معتقد بود این بار به سادگی برای فتح تهران (و نه فتح یک شهر مرزی و حتی نه فتح مرکز یک استان مرزی) در حال حرکت است و چنان مسیر در مقابل او باز است، که نیازی به حرکت با الگوی نظامی وجود ندارد. سازمان معتقد بود جنگ، برای جمهوری اسلامی «سرپوش اختناق» است، بنابراین فقط در دو حالت ممکن است ایران تن به پایان جنگ بدهد: یا صدام را سرنگون کند، یا سرسوزنی توان برای ادامه جنگ در او باقی نمانده باشد.

با این تحلیل، سازمان خود را در برابر نظامی تصور می‌کرد که با اندک تلنگری فرو خواهد ریخت و نیرویی برای دفاع در اختیار ندارد. اجازه دهید جواب روشن‌تر را از زبان خود رجوی (در همان سخنرانی پیش از آغاز فروغ جاویدان) ذکر کنم. رجوی می‌گوید: «اگر ما به تحلیل‌هایی که در مورد رژیم داشته‌ایم معتقد هستیم زمان مناسبی برای ما به وجود آمده است. ما در تحلیل از جنگ گفتیم که رژیم در منتهای ضعف حاضر به توقف جنگ می‌شود و دلیل قبول قطعنامه از طرف آنها هم همین است. ما نباید این فرصت تاریخی را از دست بدهیم. باید حمله کنیم و کارش را یکسره کنیم. رژیم دیگر



صدام که آخرین
یورش ارتش خود
را آزموده بود،
عملیات فروغ
جاویدان سازمان
را آخرین برگه‌ای
می‌دانست که
می‌شد پیش
از آرام شدن
جبهه‌ها آن را
بیازماید.

رجوی بود، مرحله سوم «انقلاب ایدئولوژیک» را در سازمان کلید زد. از نظر رجوی دلیل شکست در تنگه چهارزبر کرمانشاه، این بود که اعضای سازمان به جای فکرکردن به یک فرد واحد یعنی رهبری سازمان، به زن و فرزند می‌اندیشیدند و همین باعث شده بود که دستشان بلرزد، از مرگ بهراسند و دشمن (یعنی نیروهای جمهوری اسلامی) در نظر آنها بزرگ جلوه کند و در نتیجه شکست بخورند. او با متهم کردن اعضا، طلبکار شدن از آنها و سپس کش دار کردن بحث‌های اندیشگی انقلاب ایدئولوژیک، نهایتاً طلاق‌های همه اعضا از همسرانشان و جدا کردن فرزندان از پدر و مادرها را در سطح گسترده آغاز کرد و این روندها، عملجایی برای اندیشیدن به این که چه شد و چرا چنین شد و تقصیر رهبری سازمان در این قضایا چه بود، باقی گذاشت. از آن پس از نیز، بر مبنای آنچه در مراحل مختلف انقلاب ایدئولوژیک مطرح شده بود، سازمان عملاً به یک فرقه (دقیقاً طبق تعاریف جامعه‌شناختی) بدل گردید و در فرقه هم امکان انتقاد و انشعاب، وجود ندارد.

چرا اساساً پس از این شکست ما چندان شاهد نقد رهبری این سازمان نیستیم؟ سازمان تا چه اندازه بعد از این شکست دچار انشعاب شد؟ آنها چگونه توانستند کماکان انسجام سازمانی خود را حفظ کنند؟

البته انتقادات فراوانی در درون سازمان نسبت به آنچه در فروغ جاویدان رخ داده بود مطرح شد، اما به اصطلاح «درگوشی». ماهیت انضباط آهنین سازمان، و زندگی پادگانی (نه به معنای اصطلاحی صرف، بلکه به معنای اصطلاحی و لغوی، هر دو) اساساً امکان بروز انتقادات و انشعابات را در چنین سازمانی نمی‌دهد. از این گذشته، رجوی با استفاده از جو عاطفی سنگینی که کشته شدن تعداد زیادی از اعضای سازمان اعم از زن و مرد بین دوستان آنها به وجود آورده بود، و با مطرح کردن موضوع «تنگه و توحید» و بردن فضا به این سمت که اگر سازمان در فروغ جاویدان موفق نبوده، به ضعف توحید آنها بازمی‌گشته، و سپس ارائه معنای خاصی از توحید که در عمل، هضم شدن اعضا در یک فرد «واحد» یعنی مسعود



دیده بان



با امیر ایلی منتقد سینما و انسیه شاه حسینی، دربارهٔ مهمترین فیلم جریان مقاومت؛

بازگشت به حيفا



شعر مقاومت؛ الهام بخش جنبش های آزادی خواه

هر روز زاده می شوم



روایتی داستانی از نخستین روزهای دفاع؛

تفاوت اندیشه ها برای پیروزی



مروری بر هنر نقاشی دفاع مقدس؛

رنگ خدا



مرحوم سیف الله داد در پشت صحنه فیلم بازمانده

با امیر ابیلی منتقد سینما و انسیه شاه حسینی، دربارهٔ مهمترین فیلم جریان مقاومت؛

بازگشت به حیفا

سیف الله داد با ساخت اثری سینمایی در حوزه مقاومت، توانست ابعاد وسیعی از این جریان مهم و قابل بررسی را به نمایش بگذارد. کارگردانی که با درک ودقی عمیق، جریان تجاوز و اشغالگری صهیونیست‌ها را برای مخاطبان به شکلی باورپذیر به تصویر کشاند.



هنگامه ملکی

سیف‌الله داد؛ یکی از مهمترین کارگردانان و فیلمسازان مولف سینمای ایران

سیف‌الله داد جزء سینماگرانی است که در کارنامه هنری‌اش کارگردانی، نویسندگی، تدوین و حتی تهیه‌کنندگی دیده می‌شود.

آثار سینمایی این فیلمساز را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ابیلی: با توجه به اینکه سیف‌الله داد همواره به عنوان مدیر سینمایی سال‌های اصلاحات شناخته شده است، شاید فیلمسازی‌اش خیلی تحت الشعاع حاشیه‌های مدیریتی قرار گرفته باشد و آن اعتباری که تحلیلگران یا بدنه سینما باید به عنوان فیلمساز برای او قائل می‌شدند، نه اینکه قائل نشده باشند اما در مرتبه پایین تری از مدیریت او قرار گرفته است. در واقع هر زمانی که درباره سیف‌الله داد صحبت می‌شود، بیشتر مدیریت وی در وزارت فرهنگ و ارشاد مورد توجه قرار می‌گیرد. در صورتی که به اعتقاد من وجود دو فیلم «کانی مانگا» و «بازمانده» در کارنامه هر کارگردانی کفایت می‌کند که او را یکی از مهمترین کارگردانان مولف و جزء خوش تکنیک‌ترین فیلمسازان تاریخ سینمای کشور بدانیم.

همچنین یکی از الگوهای سینمای مقاومت است. در واقع دو فیلم «کانی مانگا» و «بازمانده» می‌توانند الگوی فیلمسازی در حوزه مقاومت و دفاع مقدس به شمار آیند. کمالینکه «کانی مانگا» یکی از پرمخاطب‌ترین فیلم‌های تاریخ سینمای ایران و جزء سه فیلم پرمخاطب سینمای دفاع مقدس به شمار می‌آید و اثر بسیار خوش ساختی هم است. تا جایی که به یاد دارم در حوزه تهیه‌کنندگی، تنها در فیلم «از کرخه تا راین» به عنوان مجری طرح فعالیت کردند که تهیه‌کننده آن اثر منوچهر محمدی است. آقای داد پس از کارگردانی و فیلمنامه‌نویسی به عنوان تدوینگر شناخته شده بود که در این حوزه فرد موثری بود و آثار مهمی هم دارد. بنابراین برای پاسخ به این پرسش باید بگویم که با وجود اینکه سیف‌الله داد آثار اندکی در کارنامه‌اش به عنوان نویسنده و کارگردان دارد اما همین تعداد آثار، کفایت می‌کند که او را یکی از مهمترین کارگردانان و فیلمسازان مولف سینمای ایران بدانیم.

«[۱] هرچقدر رسانه‌ها و اهالی سینما تلاش کنند که از ابعاد دیگری به فعالیت‌های تاثیرگذار این سینماگر بپردازند، اما نمی‌توانند حافظه مردم را تغییر دهند و نام او را به «بازمانده» گره نزنند. مرحوم سیف‌الله داد کارگردان، نویسنده و تدوینگر سینمای کشور است. کسی که شاید در کارنامه سینمایی‌اش آثار اندکی دیده شود، اما چنان فیلم‌های تاثیرگذاری کارگردانی کرده و یاد ساخت آثار مهمی هم‌کاری داشته که گویی این سینماگر نه تنها برای آن دوران بلکه برای تمامی ادوار فیلم ساخته است. او در سال ۱۳۶۶ فیلم «کانی مانگا» را ساخت. اثری که لوح زرین جایزه ویژه هیئت داوران را برای سیف‌الله داد از جشنواره ششم فیلم فجر به ارمغان آورد و سیمرغ بلورین بهترین جلوه‌های ویژه و بهترین تدوین را هم از آن خود کرد. «کانی مانگا» پرفروش‌ترین فیلم سال ۱۳۶۷ و یکی از پرفروش‌ترین فیلم‌های تاریخ دفاع مقدس هم به شمار می‌آید. داد در سال ۱۳۷۳ «بازمانده» را ساخت. فیلمی ماندگار در حوزه مقاومت که تجاوز رژیم صهیونیستی را بدون هیچ اغراقی و با ظرافت نشان داد. اثری که بهترین و مهم‌ترین فیلم تاریخ سینمای ایران درباره موضوع فلسطین و قدس، به شمار می‌آید و در کشورهای عربی هم بازتاب‌های خوبی در پی داشت. سیف‌الله داد فیلمنامه «بازمانده» را بر اساس داستانی از غسان کنفانی نویسنده فلسطینی به نام «بازگشت به حیفا» نوشته است و موضوع آن به سال ۱۹۴۸ و تشکیل کشور جعلی اسرائیل و حکومت آن بر شهر حیفا بازمی‌گردد. البته تاثیرگذاری و کیفیت مطلوب این اثر هم از چشم برگزارکنندگان جشنواره فیلم فجر پوشیده نماند و سیمرغ بلورین جایزه ویژه هیئت داوران را از آن خود کرد. سیف‌الله داد در دهه هفتاد ریاست هیئت مدیره خانه سینما و معاونت امور سینمایی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را بر عهده داشت. البته این سینماگر در طول دوران مدیریتش ثابت کرد که علاوه بر ساخت آثار ماندگار درک بالایی از اوضاع سینمای کشور هم دارد تا جایی که برخی این دوره را از دوران طلایی سینمای ایران می‌دانند.

در این شماره از ماهنامه، به تاثیرگذاری سیف‌الله داد بر جریان مقاومت، در سینمای کشور و همچنین نحوه و عملکرد وی در زمان مدیریت سینمایی‌اش می‌پردازیم. در همین ارتباط با امیر ابیلی منتقد سینما و انسیه شاه‌حسینی کارگردان به گفت‌وگو پرداختیم.



این جریان که برای مخاطب جوان امروزی هم تاثیرگذار است و هنوز بیات نشده است. این اثر، کلیشه ای و شعاری نیست و می توان با کاراکترهایش همذات پنداری کرد. به این دلیل که به درستی نوشته و ساخته شده است. یعنی لزوماً قصه و محتوای «بازمانده» نیست که آن را ماندگار کرده بلکه خوش ساخت بودن این اثر سینمایی در این ماندگاری تاثیر بسزایی داشته است. به عبارت دیگر سیف الله داد علاوه بر اینکه یک قصه انسانی تاثیرگذار را روایت می کند بلکه در شخصیت پردازی ها از کلیشه ها فاصله گرفته و فیلم خوش تکنیکی ساخته است و فارغ از قصه و موقعیت داستانی اش با یک فیلم خوب مواجه هستیم. به اعتقاد من و به اذعان بسیاری بهترین و مهمترین فیلم جریان مقاومت در تاریخ سینمای ایران همچنان «بازمانده» سیف الله داد است.

نگاهی انسانی و حماسی به مقاومت

به اعتقاد شما نگاه مرحوم سیف الله داد به سینمای مقاومت چگونه بوده است؟

ابیلی: سینمای مقاومت یک سرفصل کلی است. اما در حوزه دفاع مقدس ایرادی که بسیاری به «کافی مانگا» وارد می کنند این است که این اثر بیشتر در حوزه فیلم اکشن و جنگی قرار می گیرد و روح دفاع مقدس در آن خیلی وجود ندارد. به عبارت دیگر لحن و فضای اثر با آثار اولیه ابراهیم حاتمی کیا، احمد رضا درویش و آن نسل تفاوت هایی داشته است. اما در مجموع نگاه سیف الله داد به حوزه مقاومت، حماسی و انسانی ست. این دو فیلم یعنی «کافی مانگا» و «بازمانده» حتی «از کرخه تا راین» هم به شدت دارای لحظات تاثیرگذار انسانی ست که بر هر مخاطبی با هر طیف و نظر و طبقه بندی می تواند تاثیرگذار باشد و روح حماسی در آنها وجود دارد. از این نظر سیف الله داد می تواند الگو باشد. برای مثال پایان بندی «بازمانده» و آن کاراکتر مادر بزرگ، شخصیت ماندگاری از یک زن مقتدر و فداکار است. با وجود اینکه این شخصیت از یک روحیه حماسی همراه با حزن برخوردار است اما آن اقتدار و کاریزمای مخاطب تاثیر می گذارد و خیلی از موضع ضعف و ذلت به موضوع نگاه نشده که هدفش تنها در آوردن اشک مخاطب باشد. بلکه از موضع اقتدار، عزت و حماسه به موضوع پرداخته شده که ویژگی «بازمانده» و کلا نگاه سیف الله داد همین است.

مهمترین فیلم جریان مقاومت در تاریخ سینمای ایران

یکی از آثار شاخص و ماندگار این کارگردان فیلم «بازمانده» است. فکری کنید این اثر چه ویژگی هایی داشته که توانسته در حوزه مقاومت تا این اندازه ماندگار و مطرح شود؟

ابیلی: وقتی درباره مقاومت صحبت می کنیم، بسیاری بر این عقیده هستند که آثار ماندگار به دلیل محتواهایشان ماندگار شدند در صورتی که چنین نیست. یک اثر ماندگار همیشه علاوه بر محتوا، دارای فرمی است که آن اثر را ماندگار می کند. کمالاتی که در حوزه مقاومت به خصوص در مسئله فلسطین و رژیم صهیونیستی آثار بسیاری در قبل و بعد از انقلاب ساخته شده است. اما بسیاری از مخاطبان سینما یا مردم حتی نام آن ها را نشنیده اند یا اگر هم آن را تماشا کرده اند در حافظه شان باقی نمانده است. تنها اثری که از همان سالی که ساخته شده تا امروز همیشه مورد توجه قرار گرفته و در حافظه تاریخی بسیاری از مردم باقی مانده است و همچنان تازگی دارد؛ فیلم «بازمانده» است. یعنی اگر مخاطب امروزی هم فیلم را ببیند برایش ارزشمند و جذاب است و می تواند آن را دنبال کند و از آن تاثیر بپذیرد. در واقع «بازمانده» تنها فیلمی است در

نام بازیگر نقش خاله صغیه، سلمی المصری است. سکانس پایانی بازمانده
و آیت الکرسی خواندن در گوش نوزاد، به پیشنهاد او بوده و به یکی از
ماندگارترین سکانس‌های سینمای مقاومت تبدیل شد. اولوح تقدیر
جشنواره فجر و تقدیر جشنواره مقاومت را در کارنامه دارد



مدیریت سینمایی سیف‌الله داد و رونق فیلمسازی در کشور

سیف‌الله داد برای چند سال به عنوان رئیس هیات مدیره خانه سینما و معاون امور سینمایی منصوب شد. نگاه مدیریتی او به سینما چگونه بود و چه تأثیراتی بر سینما و فعالیت فیلمسازان گذاشت؟

ابیلی: در حال حاضر اکثر سینماگران و بدنه سینما، بهترین دوره مدیریت سینمایی بعد از انقلاب را زمان مدیریت سیف‌الله داد می‌دانند. واقعیت این است که دوران مدیریت او دوره رونق فیلمسازی در ایران بود و فضاهای به شدت بازی در ژانرها، موضوعات و محتواهای مختلف به وجود آورد. ممکن است در دسته مقابل، طیفی از انقلابیون به دلیل اینکه با بسیاری از سوزده‌های

ملت‌پسند و سیاسی همسو با جریان اصلاحات یا سوزده‌های عاشقانه جوان‌پسند موافقت می‌شد، دوره ایشان را نپسندند. به هر حال سیف‌الله داد مدیر سینمایی عطاالله مهاجرانی بود و اساساً آن دوره به دلیل حضور آقای مهاجرانی و فضای بازی که کلاً در فرهنگ و سینما ایجاد شده بود پرحاشیه‌ترین دوره وزارت ارشاد در کشور بود. آن زمان دوره آغاز و رونق فیلم‌های سیاسی بود که برخی آثار، خط قرمزها را رد و آن‌ها را دستمایه شوخی می‌کردند. برای مثال فیلم‌هایی مانند «مکس»، «نان، عشق، موتور هزار» و... در این دسته قرار می‌گرفتند. ممکن است نگاه بدنه حزب الهی و انقلابی به آن دوران نگاه مثبتی نباشد. اما اگر سینمایی نگاه کنیم به دلیل فضای بازی که ایجاد شده بود، رونق فیلمسازی شکل گرفت و بسیاری از فیلمسازان مشغول کار شدند و تعداد

تکنیک مهم‌تر از محتوا بوده است. «کانی مانگا» اثری است که به خود جنگ می‌پردازد و اما «از کرخه تا راین» اثری است که درباره طبقات جنگ است. البته «از کرخه تا راین» را نمی‌توان خیلی در کارنامه داد حساب کرد، چون مولف آن اثر حتمی کیاست و داستان برآمده از ذهن و روح آن کارگردان است. شاید اگر داد آن فیلم را می‌ساخت با مدل و لحن دیگری به آن می‌پرداخت.

99

انسبیه شاه حسینی



سیف‌الله داد؛ یکی از موفق‌ترین هنرمندان دوران خود است

آثار سینمایی سیف‌الله داد را در حوزه کارگردانی و نویسندگی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

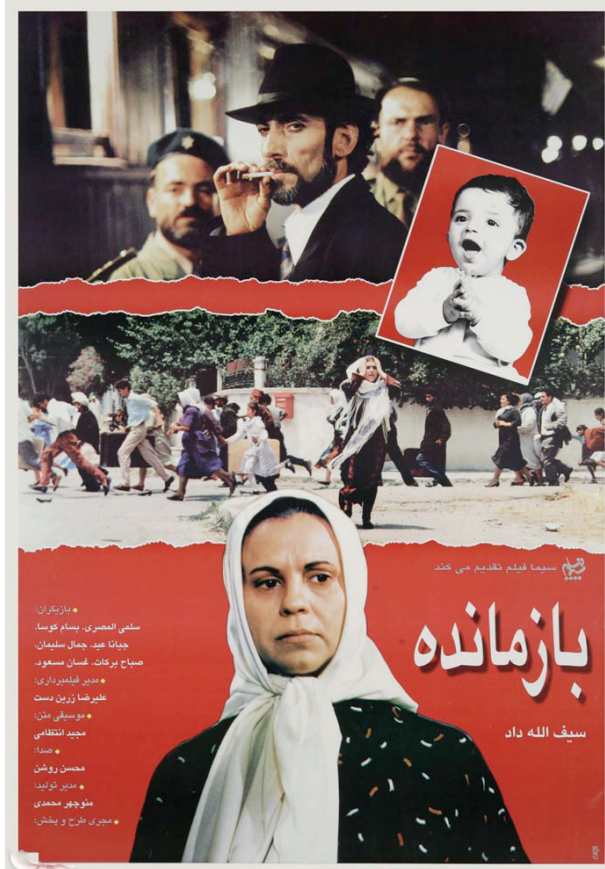
شاه حسینی: سیف‌الله داد یکی از فیلمسازان و مدیران شاخص سینمای کشور است. از همان ابتدا اهدافش مشخص و صاحب ایدئولوژی بود، در نتیجه فیلم‌هایی که ساخت در راستای مولفه‌های خاص ایشان قرار می‌گرفت. بارزترین آن هم فیلم «بازمانده» بود. اگر چه برای ساخت این اثر از یک رمان خارجی تاثیر گرفته بود، اما توانست آن را خیلی خوب و باورپذیر بسازد. یا فیلم «کانی مانگا» که در رابطه با دفاع مقدس بود و اتفاقاً رکورد فروش را هم شکست.

آثاری که ساخته می‌شد افزایش پیدا می‌کرد. به همین دلیل هم هر مخاطبی می‌توانست اثر مورد علاقه‌اش را انتخاب کند و به سینما برود. حتی در حوزه مقاومت آثار جدی‌تری ساخته شد و فیلم‌های با کیفیت‌تری در حوزه دفاع مقدس و دیگر ژانرهای پر حاشیه تولید شد.

به هر حال از منظر سینماگران بهترین دوره بعد از انقلاب دوران ایشان است. شاید به این علت باشد که وی تنها مدیر سینمایی بود که سینماگر حرفه‌ای هم بوده است و با بدنه سینما هم ارتباط پررنگی داشته و با آن‌ها هم‌ذات‌پنداری می‌کرده است. به همین دلیل از سینماگران، حمایت می‌کرد و بسیاری از ممیزی و سانسورها در آن زمان تعدیل شد. البته از طرف دیگر طیف سینماگرانی بودند که این اتفاقات را به ابتذال تعبیر می‌کردند. همان دوران بود که مجید مجیدی در یک سخنرانی گفت که صدای پای ابتذال را می‌شنوم. این فضای بازی که سیف‌الله داد در سینما ایجاد کرد به گسترش ابتذال هم ترجمه و معنی می‌شد و می‌گفتند فیلم‌های مبتذل ساخته می‌شود بنابراین باید جلوی این اتفاق را گرفت و ممیزی‌ها بیشتر باشد و در پروانه ساخت و نمایش دایره محدودتر شود. اما به هر حال دوره داد دوره رونق سینما بود.

«کانی مانگا» جزء آثاری است که این کارگردان در حوزه دفاع مقدس ساخته است. علاوه بر این داد، به عنوان مجری طرح و مدیر تولید فیلم «از کرخه تا راین» هم فعالیت داشته است. به اعتقاد شما این کارگردان تا چه اندازه سینمای دفاع مقدس را می‌شناخته است؟

ایبلی: نام سیف‌الله داد در فیلم «از کرخه تا راین» به عنوان مجری طرح بیان شده است. در مورد «کانی مانگا» هم همانطور که گفته شد بیش‌تر یک اثر جنگی است تا اینکه روح دفاع مقدس در آن وجود داشته باشد. اما به هر حال به لحاظ تکنیکی جزء آثار شاخص سینمای دفاع مقدس ماست. در مجموع نگاه آقای داد به جنگ و دفاع مقدس شاید خیلی نزدیک به سینماگران دفاع مقدسی همان نسل و دوره یعنی ابراهیم حاتم‌کیا، احمد رضا درویش و تا حدودی هم کمال تبریزی باشد. نسلی که برآمده از جنگ بودند و نگاهشان به دفاع مقدس نگاه درست‌تری بود. نگاه سیف‌الله داد از آن نسل دور نبود. احتمالاً بر تکنیک مسلط تر بوده و برای او



در برخی از مدیران قدیم بازمانده حال مشاهده می‌شود. سیف‌الله داد تکلیف روشن عمل می‌کرد و در راستای اهدافش کوتاه نمی‌آمد.

این کارگردان در طول فعالیت فیلمسازی خود نشان داد که درک زیادی از سینمای مقاومت و دفاع مقدس دارد. آیا فضای فرهنگی کشور توانست از آن بهره‌بردار شود؟

شاه‌حسینی: جای ایشان در فضای فرهنگی کشور بسیار خالی است. در واقع چه در سینما و چه در زمینه فعالیت‌های مدیریتی و فرهنگی کسی نتوانسته جای سیف‌الله داد را بگیرد. به‌شخصه هنوز نتوانسته‌ام مرگ ایشان را باور کنم چون انسان‌هایی مانند او همیشه زنده‌اند. اگر جایی صحبت از ارزش‌ها، حماسه و مدیریت صحیح باشد همواره یاد وی زنده می‌شود. سیف‌الله داد می‌توانست آثار بیشتری بسازد اما متأسفانه زود از دنیا رفت. شاید اگر مسئولیت و مدیریت فرهنگی را قبول نمی‌کرد و تنها در عرصه میدانی سینما کار می‌کرد، مخاطب بیشتری از ایشان بهره‌بردار می‌شد. چون بالاخره در زمان مدیریت، بخشی از فعالیت فیلمسازی‌اش متوقف شد و اکثر فعالیت‌ها و افکارش بر کارهای مدیریتی متمرکز شد. در هر صورت کارگردانی شبیه جنس و نگاه آقای داد در سینما بسیار اندک‌اند. از دید من کاش ایشان مدیر نبودند و بیشتر فیلم می‌ساختند.

این اثر جزء فیلم‌های حماسی بود و از آنجا که در آن شرایط جنگی، می‌طلبید که فیلم‌های حماسی که ترویج‌کننده حضور نیروها و مردم در جبهه‌ها باشد، ساخته شود؛ بسیار موفق عمل کرد. اثری که برای اولین بار در آن قهرمان پروری رایج شده بود و یک قهرمان دوست‌داشتنی با عملکرد حماسی را به تصویر کشاند. به اعتقاد من سیف‌الله داد یکی از موفق‌ترین هنرمندان دوران خود است.

اثری که می‌توان با آن ارتباط برقرار کرد

یکی از مهمترین آثار سینمایی ماندگار جریان مقاومت «بازمانده» است. نگاه سیف‌الله داد به سینمای مقاومت چگونه بود و این اثر شاخص چه ویژگی‌هایی داشت که ماندگار شد؟

شاه‌حسینی: به دلیل اینکه در رابطه با محور مقاومت تا به حال در کشور کار جدی صورت نگرفته بود و تنها چند فیلم مستند و سریال که با مخاطب هم خیلی ارتباط برقرار نمی‌کرد نمایش داده شده بود، ساخت اثری با متن و اجرای صحیح و کارگردانی مناسب باعث شد «بازمانده» به اثری ماندگار بدل شود. در آن برهه زمانی هم مردم به شدت احتیاج داشتند تا بدانند در دیار فلسطین چه می‌گذرد؟ بنابراین همه این ویژگی‌ها دست به دست هم داد تا «بازمانده» در اجرا، محتوا، شکل و در راستای اهدافی که آقای داد دنبال می‌کرد اثر بسیار موفقی شود. اثری که می‌توان با آن کاملاً ارتباط برقرار کرد.

مدیری که هیچ‌گاه تناقضی بین حرف و عملش دیده نمی‌شد

سیف‌الله داد برای چند سال به عنوان رئیس هیأت مدیره خانه سینما و معاون امور سینمایی منصوب شد. نگاه و عملکرد مدیریتی او به سینما چگونه بود؟

شاه‌حسینی: این نگاه صد در صد مدیریتی است. من به عنوان کارگردان به ایشان نگاه می‌کردم و تاجایی که شاهد بودم در رابطه با اهدافش فردی مستقل بود که باعث شد اتفاقات خوبی در سینما بیفتد. او همواره فیلمسازان را تشویق و از آثار ارزشی حمایت می‌کرد. ایشان در هر شرایطی که بود همان مولفه‌های خود را دنبال می‌کرد و این مسئله خیلی ارزشمند بود. چون هیچ‌گاه تناقضی بین حرف و عملش دیده نمی‌شد. موضوعی که متأسفانه



شعر مقاومت؛ الهام بخش جنبش های آزادی خواه

هر روز زاده می شوم

ادبیات پایداری جهان عرب، با فعالیت های شاعران با ذوق و میهن پرستش توانست در این حوزه به جایگاهی مطرح، دست پیدا کند. یکی از این شاعران، محمود درویش است که با سرودن اشعار پراحساس و وطنی اش نگاه دنیا را به خود و فلسطین جلب کرد.



نرجس عسگری

تناظر شعر و مقاومت در آثار محمود درویش

محمود درویش شاعری است که از او به عنوان چهره معروف ادبیات پایداری و مقاومت یاد می‌شود. ویژگی‌های ادبی و شعری این شاعر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ایشان یکی از چهره‌های مطرح شعر مقاومت یا به اصطلاح شعر پایداری است. اما اغلب کسانی که این خصلت را برای وی قائل هستند، از عنصر هنری شعرهای این شاعر غفلت می‌کنند. شاعران دیگری هم شاعر پایداری بوده‌اند. البته مسئله فلسطین موضوع پایداری است و هر کسی که درباره آن شعر بگوید، در حوزه شعر پایداری می‌گنجد. غیر از محمود درویش شاعران فلسطینی بسیاری بوده‌اند که آثارشان در حوزه شعر پایداری می‌گنجد اما شهرت، اعتبار و جایگاه محمود درویش را کسب نکرده‌اند. به همین دلیل این پرسش مطرح می‌شود که چرا این اتفاق برای درویش افتاده است؟ مطمئناً این چرا را باید در خصلت هنری، خلاقیت در شعر و عناصر مشهود دیگری که در شعر او نهفته است، جستجو کنند. زمانی که درباره محمود درویش صحبت می‌کنم به یک مفهوم قائل هستم و آن تناظر شعر و مقاومت است؛ به عبارت دیگر در آثار او هم جنبه پایداری مهم است و هم شعریت شعر به این معنا که چه عناصری اشعار را برجسته می‌کند. محمود درویش هر دو خصلت را دارد. در واقع علاوه بر اینکه در حوزه شعر پایداری، سرآمد است بلکه به لحاظ شاعر بودن و ارزش‌های هنری شعر، جزء بزرگان شعر امروز جهان عرب به شمار می‌آید. جایگاه شعری محمود درویش، جدا از موضوع پایداری و فلسطین که حالت قدسیت دارد و به لحاظ ملی، میهنی و عاطفی هم همه به این موضوع اذعان دارند که مسئله بسیار مهمی است؛ والا است. در واقع هر شخصی چه از خود ملت فلسطین باشد و چه از ملت‌های دیگر در این چارچوب شعر بگوید به ارزش‌های ملی و میهنی پایبند است و از مسئله برحق چون مسئله آزادی خواهی و آزادسازی یک سرزمین غصب شده و آزاد شدن یک ملت به بند کشیده شده دفاع می‌کند. به هر حال شعر پایداری جنبه بسیار والایی است که همه شاعران پایداری فلسطین این خصلت را دارند. اما محمود درویش به دلیل مسائل و عناصر هنری، ارزشش والا تر است به این اعتبار که علاوه بر اینکه زنانش جدید است و از پیشگامان شعر نو جهان عرب است بلکه ساختار شعری، نگاه و بینش وی به آفاق شعر متمایز است.

«[۴] شاخه‌ای از ادبیات است که تحت تأثیر شرایطی مانند اختناق، استبداد داخلی، جنگ، اشغال نظامی و سرکوب آزادی‌های اجتماعی و... نوشته می‌شود که به واسطه مضمون و درون‌مایه‌اش که ایستادگی در برابر جریان‌های ضد آزادی و مبارزه بر علیه ظلم است، شناخته می‌شود.» این عبارت، تعریف مفهوم ادبیات پایداری است. مقوله‌ای که به عنوان بخشی از مبارزات آزادی خواهانه و جنبش‌های مقاومت در آفریقا، آمریکای جنوبی و خاورمیانه ظهور یافته است که البته بخش وسیعی از ادبیات پایداری و مقاومت خاورمیانه به فلسطین و تجاوز رژیم صهیونیستی برمی‌گردد. اتفاقاً همین موضوع باعث شده که شاعران عرب بسیاری در این عرصه گام بگذارند و آوارگی و مصائب مردم فلسطین را برای جهانیان در قالب شعر و احساس به تصویر بکشند. محمود درویش یکی از این شاعران است. او آوارگی و تجاوزات رژیم صهیونیستی را با پوست و گوشت خود تجربه کرده و بیش از بیست سال را در تبعید گذرانده است.

درویش متولد روستای «البروه» فلسطین است که در سن شش سالگی، ارتش رژیم صهیونیستی روستایشان را ویران کرد و به همراه خانواده‌اش از روستای خود فرار کرد. در سال ۱۹۶۰ نخستین مجموعه آثار او در زمانی منتشر شد که تنها ۱۹ سال داشت. با دومین مجموعه‌اش به نام «برگ‌های زیتون» (اوراق الزیتون) در سال ۱۹۶۴، به عنوان یکی از شاعران پیشرو شعر مقاومت شناخته شد. موضوع اصلی در شعرهای درویش مفهوم وطن است که در قالب عشق و سیاست بیان شده است. از آثار مطرح او می‌توان به «عاشق از فلسطین» (۱۹۶۶)، «گنجشک‌ها در الجلیل می‌میرند» (۱۹۷۰)، «سریزن غریبه» (۱۹۹۵) و... اشاره کرد. این شاعر با به کارگیری عواطف، استعاره و تجربیات خود توانست به گونه‌ای رنج‌ها و مصائب فلسطینیان را در قالب شعر برای مخاطب بیان کند که نه تنها در جهان عرب بلکه در ادبیات مقاومت سراسر دنیا شناخته شود و از او به عنوان یکی از تأثیرگذارترین‌ها در این حوزه یاد کرد.

درباره ویژگی‌های ادبی و شعری محمود درویش و تأثیرگذاری این شاعر بر ادبیات پایداری جهان عرب و دیگر کشورها موسی اسوار مترجم آثار درویش و عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی به گفت‌وگو پرداختیم که در ادامه می‌خوانید.



افرادی بودند که شعر شاعران مقاومت فلسطین را در ایران دنبال می کردند. محمود درویش جدا از تأثیرگذاری اش، در جنبش های خارج از جهان عرب، جوایز جهانی بسیاری هم به او تعلق گرفت مانند جایزه شاهزاده کلاوس در هلند یا جایزه دیگری در سوئد. در جهان عرب هم جوایز متعددی از جمله جایزه لوتوس که جایزه معتبری بود و به نویسندگان آسیا و آفریقا داده می شد و همین طور جایزه شعر عربی به او تعلق گرفت. در خارج از جهان عرب هم جایزه ابن سینا در اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۸۲ و جایزه لنین در شوروی سابق در سال ۱۹۸۳ به ایشان تعلق گرفت که شناخت و شهرت جهانی درویش را می رساند. در ایران بسیاری از مخاطبان شعر مقاومت اعم از شاعران و علاقمندان، آثار وی را دنبال می کردند.

به اعتقاد شما اشعار محمود درویش چه ویژگی هایی داشته که مورد استقبال مردم دیگر سرزمین ها قرار گرفته و به نوعی اشعاری جهانی شده است؟

این دلایل به همان جنبه های هنری شعرهای ایشان بازمی گردد؛ یعنی شعریت شعر یا جوهره شعر. آن چیزی که شعر یا بلونرودا یا فدریکو گارسیا لورکا یا اسپانیایی را در دنیا معروف می کند، شعر محمود درویش فلسطینی یا ناظر حکمت ترک را هم جهانی می کند. دوباره تأکید می کنم شعر گرا جوهره و شعریت نداشته باشد و عناصر

این جنبه های تحول را در هر مرحله از زندگی اش نشان داده است. از همان جوانی که ابتدا به شعر کلاسیک و بعد به شعر نوری آورد. زبان و بیانش تحت تأثیر نسل شاعران متقدم بود اما در دهه های بعد در زندگی اش تحول پیدا کرد و یکی از چهره های مطرح شعر نو عربی شد و دوشادوش پیشگامان شعر امروز عربی با یک نسل فاصله زمانی حرکت کرد.

شعر پایداری، الهام بخش جنبش های آزادی خواه در دنیا

همانطور که اشاره کردید شاعران عرب دیگری هم بودند که در این حوزه فعالیت می کردند. به اعتقاد شما محمود درویش توانست بر ادبیات پایداری دیگر نقاط دنیا تأثیر بگذارد یا اینکه تأثیرگذاری او تنها به ادبیات عرب محدود شد؟

خیر، شعر پایداری در هر جای دنیا که باشد الهام بخش جنبش های آزادی خواه در دیگر نقاط دنیا است. برای مثال شعر آمریکای لاتین در جهان سوم و در خاور میانه هم مخاطب دارد یا شعر شاعران ویتنامی در جاهای دیگر هم مورد توجه قرار می گیرد. شعر یا بلونرودا به زبان اسپانیایی یا ائرویکتور خارا شیلیایی در ایران مخاطبان بسیاری داشت. شعر محمود درویش و دیگر شاعران مقاومت قبل از انقلاب هم در ایران مخاطب داشت و اشعارشان ترجمه شده بود. در هر صورت

هنر شاعر این است که بتواند چندین نسل را مخاطب خود کند

با وجود اینکه محمود درویش برای نسل جوان امروز جزء شاعران قدیمی محسوب می‌شود، اما اشعار او تازگی دارد و حتی دیده شده که گاهی اوقات در فضای مجازی یا در بسترهای دیگر اشعار او با استقبال جوانان همراه بوده است. به چه دلیل این استقبال رخ می‌دهد و اشعار او مورد توجه مخاطبان عام و خاص قرار می‌گیرد؟

این ویژگی، هنر شعری محمود درویش است. در واقع هنر شاعر این است که بتواند از یک مسئله سیاسی، مسئله‌ای عاطفی خلق کند یا از یک مسئله سیاسی، مسئله عاشقانه‌ای به دست آورد. البته محمود درویش جزء شاعران معاصر است که در ۶۷ سالگی از دنیا رفته و اگر دچار نارسایی قلبی نبود، شاید تا امروز هم زنده بود. درویش شاعر معاصر است، زبان و بیانش معاصر است. شاید حتی برای نسل‌های بعد هم این بیان و زبان تازگی داشته باشد. چون همه عناصر شعری وی از ساختار اشعار تا تصاویر، شکل بیان، عواطف و تصویرسازی‌های اشعارش نو است.

هنری در شعر مانند ساختار جدید، تصاویر زیبا، نغز، پراز الهام، ایما و اشاره و زبان مرز که در آثار به کار برده می‌شود شاعر را مطرح می‌کند و محمود درویش به اعتبار این خصلت‌ها و خصوصیات در جهان مطرح شد. البته ناگفته نماند که زبان شعری در ترجمه به زبان‌های دیگر قدری کیفیتش را از دست می‌دهد.

اشعار محمود درویش موفق‌تر از رسانه‌ها

آیا درویش توانست مسئله فلسطین را به جهانیان بشناساند و مصائب و سبک زندگی فلسطینی‌ها را برای دنیا به تصویر بکشد؟

بله. در تک‌تک شعرهایش زندگی قشرهای مختلفی چون زنان، پیرمردان و کودکان فلسطینی و مصائب و مشکلات آنها مانند آوارگی و رنج‌هایی که در زیر سلطه اشغالگران تحمل می‌کنند را به نحو مطلوب بیان کرده و مسئله را به خوبی منتقل کرده است. چه بسا اشعار محمود درویش از بسیاری رسانه‌ها در مطرح کردن مسائل مردم فلسطین موفق‌تر عمل کرده است.

دو موضوع عمده در ساختار اشعار این شاعر دیده می‌شود، یکی عشق است و دیگری سیاست؛ آیا ارتباطی بین این دو مفهوم وجود دارد و اینکه شاعر در پرداخت به کدام یک از این موضوعات موفق عمل کرده است؟

نمی‌توان گفت محمود درویش مانند نزار قبانی عاشقانه سراسر است. نزار قبانی تمام اشعارش نازل به عشق و بیان احساس و عواطف مرد و زن است. محمود درویش عشق را به نوعی دیگر تلقی می‌کند. او عشق به زن، محبوب، معشوق و عشق زمینی را مطرح می‌کند و اینکه یک عشق نمادین دارد که میهنش است. یعنی گاهی میهن را به صورت زنی تصویر می‌کند و آن را محبوب خود می‌داند. به عبارت دیگر گاهی گوشه گوشه نقاط میهنش را در غالب رموز و استعاره به صورت محبوب بیان می‌کند. گاهی از عناصر نمادین مثل زیتون، پرتقال، نارنجستان یا گندم‌زار یا عشق به زمین استفاده می‌کند. در نتیجه خود به خود مفهوم عشق و سیاست با یکدیگر درهم آمیخته است و نمی‌توانیم این دو را از یکدیگر تفکیک کنیم. ضمن اینکه شعرهای عاشقانه‌ای هم دارد. اما عاشقانه‌هایش با عاشقانه‌های شاعری مانند نزار قبانی متفاوت است.

۶۶

شعر پایداری در هر جای
دنیا که باشد الهام بخش
جنبش‌های آزادی خواه
در دیگر نقاط دنیا است.
برای مثال شعر آمریکای
لاتین در جهان سوم و در
خاور میانه هم مخاطب
دارد.

۹۹



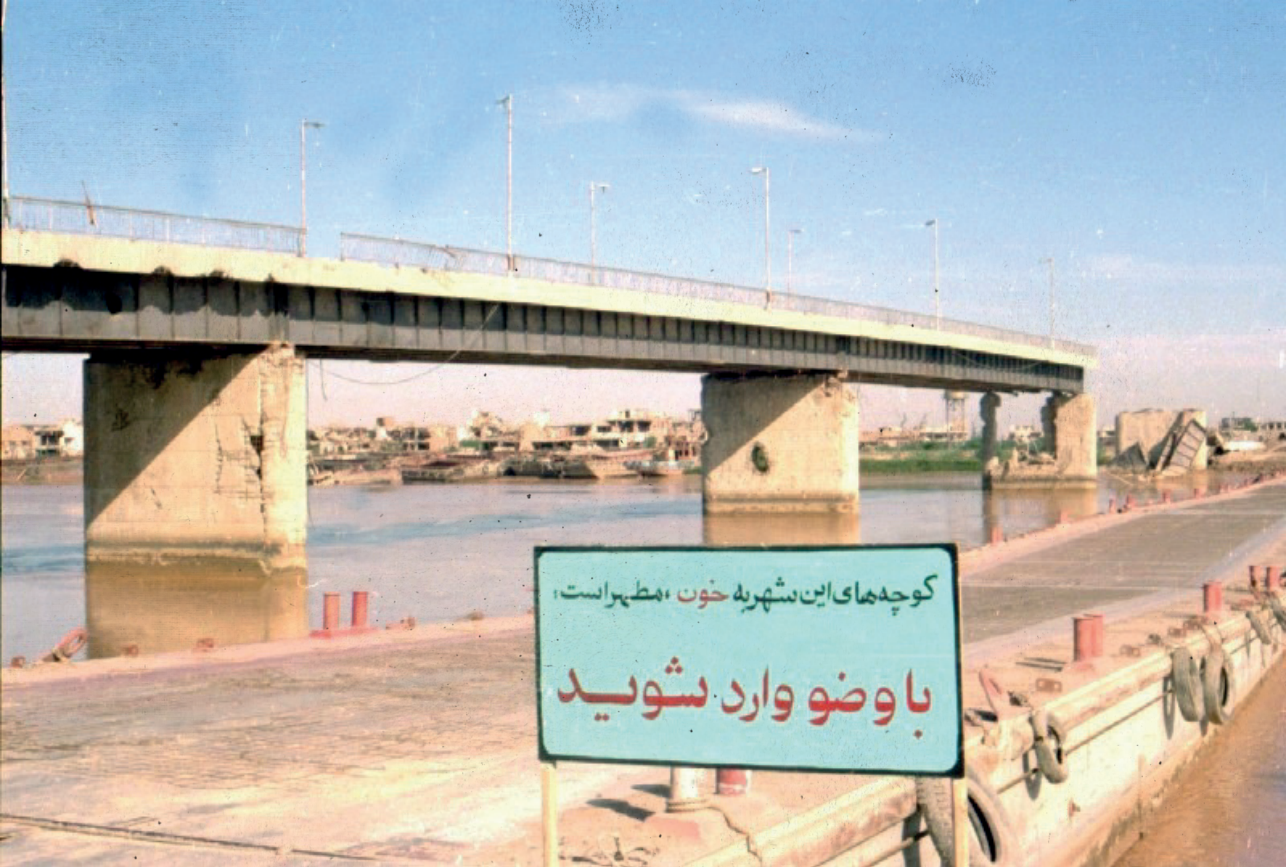
موسسی اسوار

می شود. همانطور که شعر پابلو نرودا و لورکا از اسپانیایی به فرانسه یا انگلیسی ترجمه می شود و از انگلیسی یا فرانسه به زبان فارسی یا ترکی و... ترجمه می شود یا شعر ناظر حکمت ترک هم همینطور که از ترکی به روسی و از روسی به فارسی یا نظایر این ها ترجمه می شود.

آیا می توان شعر پایداری و مقاومت را با اشعار دفاع مقدس مقایسه کرد؟ اگر چنین است چرا اشعار مقاومت تا این اندازه جهانی شده، اما این اتفاق برای اشعار دفاع مقدس رخ نداده است؟ معمولاً برای اینکه شعری تثبیت شود باید چندین دهه بگذرد. کل آثاری که در یک مقطع تولید شده باید دیده، سنجیده و از صافی مخاطبان بگذرد و بعد اگر ارزش ماندگاری داشت، ماندگاری می شود، در غیر این صورت قطعاً فراموش می شود. باید دید بعد از چندین دهه که از انتشار کل آثار می گذرد و در ذهن مخاطبان محک می خورد، چه اتفاقی برای آن می افتد. اگر آثار ارزشمند باشد ماندگار است در غیر این صورت نه جهانی می شود و نه ماندگار.



گاهی ممکن است شعری از او بخوانید که اگر در آن توقف کنید، فکر می کنید شعری عاشقانه است. برای مثال؛ اگر باران نیستی نازنین من درخت باش، سرشار از باروری، درخت باش و اگر درخت نیستی نازنین من سنگ باش / سرشار از نمناکی سنگ باش، اگر سنگ نیستی نازنین من ماه باش، دروایی معشوق ماه باش. تا اینجا همه فکر می کنند با شعری عاشقانه مواجه هستند. اما بعد یک بیت می آید و نشان می دهد که یک مسئله سیاسی را با یک موضوع عاطفی آمیخته است. دنباله اش این است (چنین گفت زنی در تشییع جنازه فرزندش). همه آنچه که تا قبل از جمله آخر خوانده شد، جملاتی بود که یک زن در تشییع جنازه فرزندش خطاب به او می گفت. این هنر شاعر است. به عبارت دیگر هنر شاعر این است که بتواند چندین نسل را مخاطب خود کند. این متن ها که گاهی در فضای مجازی هم دیده می شود از روی کتاب ها یا از طریق زبان سوم نقل می شود. اشعار ایشان به ۲۲ زبان ترجمه شده است. گاهی شخصی آن را از زبان انگلیسی به فارسی ترجمه می کند. البته ممکن است در کیفیت ترجمه زمانی که از یک زبان ثالث ترجمه شود، اشکالاتی به وجود آید. اما در چنین شرایطی هم، برای مخاطب مغتنم است. ممکن است اشعار او در فضای مجازی به ذائقه برخی خوش بیاید و آن را نقل کنند. این هنر شاعر است که حتی با وجود ترجمه از زبان سوم، شعریت شعر به دیگران منتقل



روایتی داستانی از نخستین روزهای دفاع؛

تفاوتِ اندیشه‌ها برای پیروزی

بخش اول این یادداشت که بر مبنای وقایع روزهای آغازین جنگ تحمیلی در خرمشهر و براساس نقش قهرمانان پادگان دژ با محوریت سرهنگ قری و ستوان زارعیان تحت عنوان «نوشته‌ای روی یکی از دیوارهای شهر؛ ما برمی گردیم!» تقدیم حضورتان شد؛ حاوی نکات و روایت‌های بازگو نشده از قهرمانانی‌ها و ایستادگی‌های مردان بزرگی چون ستوان حمید امیری بود که در گیرودار محاصره دشمن فریاد برآورد: «ایران کشور فراخی است؛ ولی جایی برای عقب‌نشینی ما ندارد» و ستوان زارعیان نیز با نگارش این دو کلمه «ما! برمی گردیم» روی دیوار خرمشهر، تاریخ را غیر از آنچه که دشمنان ایران می‌خواستند ثبت کرد و میل به پیروزی و رشادت و شجاعت و غیرت رانه در شعار بلکه در عینیت محض به تصویر کشید.



مهدی امتدادجو

مطمئن شود که در شهر کسی باقی نمانده و ستوان زارعی روی دیوار شهر وعده بازگشت را نوشت؛ اراده‌ای پولادین در نزد فرزندان ایران زمین شکل گرفت تا به رغم صفحات تاریخ مابه قبل این جنگ که هر بار خرمشهر اشغال می‌شد در مقابل بازپس‌گیری آن، امتیازی خاص یا شهری مثل هرات واگذار می‌شد؛ این بار تاریخ به رنگ خون جوانان این وطن و با تأسی از سید الشهداء (ع) ظفرو پیروزی بزرگ را برای مردم ایران در خود بنویسد.

مرد در کشاکش روزگار

گرچه از این سقوط چشم‌ها گریان بود اما مرد بود که در کشاکش روزگار سنگ زیرین آسیاب بود. علی قمری و کتاب باغ سوخته از ستوان اسماعیل زارعیان روایتی دیگر چون یک قهرمان حقیقی دارند «... آن شب راه به سختی سحر کردیم. صبح روز بعد خبر دادند که عراق نیروهای تازه‌تری وارد عمل کرده است. آنها در حال پیش‌روی بودند و ما ناخواسته به سمت گل فروشی و ۴۰ متری کشیده شدیم. آنجا هم تکاوران به شدت می‌جنگیدند و خیلی هم شهید داده بودند. سرگرد شریف‌النسب هم آنجا بود. او می‌گفت عراقی‌ها از طرف خیابان خیام هم در حال پیش‌روی هستند. بچه‌ها خسته بودند و رمق نداشتند. گروه زارعیان هم آنجا بود و وضعی مشابه ما داشت. به طرف زارعیان رفتیم و گفتیم: اسماعیل! بچه‌ها خسته و گرسنه و تشنه هستند. اسماعیل زارعیان شروع به سخن کرد: بچه‌ها! ما مردیم. نه از دشمن می‌ترسیم نه خستگی می‌شناسیم. ما نباید خرمشهر را از دست بدهیم. بچه‌ها! اگر مردانگی کنیم می‌توانیم همه عراقی‌های متجاوز را بکشیم. یکی از سربازان گفت: جناب سروان با دست خالی؟ زارعیان نگاهی به او کرد و گفت بله! با دست خالی. ما اگر دستمان پُر بود که عراق جرأت حمله به ما را نداشت. بچه‌ها همه یا علی (ع) بگویند. صدای یا علی (ع) در فضا پیچید و همه صلوات فرستادند.»

آبادان یعنی ایران

برای بازپس‌گیری خرمشهر شرط اول آن بود که آبادان سقوط

سقوط و بازپس‌گیری خرمشهر برای همه مردم ایران دارای تلخی و شیرینی بود؛ اما برای اهالی خرمشهر و کسانی که در آن ۳۴ روز مقاومت کردند معنای دیگری داشت؛ ستوان زارعیان و علی قمری و باقی مانده‌های پادگان دژ و کسانی که در روزهای آخر سقوط خرمشهر در هسته‌های دفاعی شهر حضور داشتند؛ یک فرق اساسی با کسانی که بعد از حدود دو سال برای آزادسازی خرمشهر از اقصاء نقاط کشور آمده بودند داشت و آن این بود که آنها به رغم تلاشهای زیاد، خرمشهر را جلوی چشم خودشان از دست رفته دیده بودند و غیرتشان جریحه دار شده بود و وعده کرده بودند که خرمشهر را پس می‌گیرند؛ اما دیگران آمده بودند که خرمشهر را آزاد کنند. تفاوت اندیشه‌ای در این دو نگاه باعث برآن بود که بعد از اعلام رمز عملیات بیت المقدس برای آزادسازی خرمشهر آنهايي که باقی مانده از دوره مقاومت خرمشهر بودند جای خالی شهدای مقاومت ۳۴ روزه را به شدت احساس کنند و در بین آنها حتی نگاه انتقام‌آمیز از نیروهای صدام نیز وجود داشت. ۵۷۸ روز صبر و برنامه‌ریزی و تقویت غیرت و روحیه چیزی بود که رزمندگان باقی مانده از مقاومت ۳۴ روزه را به عملیات بیت المقدس رسانده بود و این بار بدون قید و شرط و با سلاح غیرت و مردانگی و وطن دوستی آمده بودند تا خرمشهر را باز پس بگیرند.

صدام فکر همه چیز را در جنگ می‌کرد جز از دست دادن خرمشهر. و آن قدر به استحکامات خرمشهر متکی بود که می‌گفت اگر ایرانی‌ها بتوانند خرمشهر را پس بگیرند من کلید بصره را به آن‌ها خواهم داد. آن همه موانع و میدان‌های مین و آهن و ماشین و تیر آهن‌هایی که برای حفاظت خرمشهر به کار گرفته بود این اطمینان را به او داده بود که قرص و محکم صحبت کند؛ ولی این را نمی‌دانست که عزم و اراده ایرانی‌ها بسیار قوی‌تر از لوازم و ابزار آنهاست. او البته مرد نبود و نه تنها خرمشهر را باز پس گرفتیم؛ بلکه او کلید بصره را نداد و البته که ما برای تنبیه او میل به بصره داشتیم و البته که فاو و جزیره مجنون و ... را گرفتیم تا کسی دیگر در دنیا چشم طمع به خاک ما نداشته باشد.

از همان روز که شهر خالی شد و ناخدا صمدی بازگشت تا



گریه می‌کنند. واسماعیل می‌گوید: قمری امروز در ذوالفقاریه باید انتقام شهدای خرمشهر را از عراقی‌ها بگیریم.

عراقی‌ها پلی بر روی بهمنشیر زده بودند و خیلی از نیروهای خود را از آن عبور می‌دادند و از این طریق وارد کوی ذوالفقاریه شده بودند که خلبانان هوانیروز توانستند در همان پروازهای اول، پل مواصلاتی عراق بر روی بهمنشیر را منهدم و ارتباط عراقی‌های این سمت رودخانه با آن سمت را قطع کنند؛ تکاورانی هم که باید به مرخصی می‌رفتند مرخصی‌های خودشان را کنسل کرده بودند و سرهنگ کهتری فرمانده تیپ قوچان هم خودش را برای حفظ آبادان رسانده بود که به واسطه عملکردش زبانزد خاص و عام شده بود. تلاش‌های اسماعیل زارعیان از چشم سرهنگ کهتری دور نمانده بود و برای همین در فرصتی به شوخی به زارعیان گفت: حیف است افسر فعالی مثل تو به مرخصی برود. تو باید بمانی و دمار از روزگار عراقی‌ها در بیاوری. اسماعیل زارعیان که با گروه ضربت خود حماسه آفریده بود در جواب کهتری حرف همیشگی خود را می‌زند: ما باید تقاص خون شهدای خرمشهر را در

نکند و از محاصره خارج شود؛ نیروهای باقی مانده خرمشهر سر از پیر شده بودند آبادان. قمری توی جاده عراقی‌ها را دیده بود و یقین داشت که آبادان در حال محاصره شدن کامل است. دریاقلی خودش را رسانده به حسنی سعدی و کسی حرفش را باور نمی‌کرد. قمری تاییدش می‌کند و حالا خبر توی شهر پیچیده بود. فقط ۳۰ تا ۴۰ درجه شهر از محاصره باقی مانده بود. همه خودشان را به ذوالفقاریه می‌رسانند. در طول مسیر مردم عادی و رزمندگان‌های داوطلب با هروسيله و هر سلاح ممکن از تفنگ M۱ معروف به ام چماق تا بیل و کلنگ و حتی ملاقه، با ماشین و پیاده خودشان را به آنجا می‌رسانند.

از بس تعداد شهدا در طول روزهای مقاومت خرمشهر بالا رفته بود دیگر سازهایی به نام گروهان یا گردان دژ وجود نداشت و دسته‌های ضربت چند نفره خودشان را به ذوالفقاریه رسانده بودند. زارعیان با تعدادی از بازمانده‌های پادگان دژ که زودتر از قمری در آنجا بود با قمری روبرو می‌شود و همدیگر را در آغوش می‌گیرند و بابت سقوط خرمشهر و شهید شدن همراهانشان



در خیال خرمشهر
که کنار کارون
آرام نشسته
بود، هیچ صدای
خمپاره‌ای نبود.
نخلستان هایش
صدای چرخ‌های
تانک راتان روز
نشنیده بودند، تا
شهریور ماه ۵۹ که
خرمشهر، خونین
شهر شد.

زارعیان صلوات فرستادند. این تجمع قبل از حمله ما نه به شکل یک نشست و جلسه رزمی، که مثل یک جلسه عروسی و شادی بود؛ منتها بدون موسیقی. البته موسیقی متن این نشست صدای گلوله‌هایی بود که دقایقی بعد فضای منطقه را پر کرد. من که در تمام مدت بچه‌ها را تماشا می‌کردم در دل گفتم؛ خدایا! ما ایرانی‌ها چه جور آدم‌هایی هستیم که این همه به وطن علاقه داریم. اگر صحبت از تاریخ و حملات نادر شاه شود می‌گوییم اینها فقط در کتاب‌ها نوشته شده؛ ولی امروز در این لحظات همه نیروهای حاضر در کنار ما از بسیجی گرفته تا سپاهی و ارتشی هر کدام یک قهرمان هستند. اینها در لحظات باقی مانده تا جنگ خونین با چنان روحیه‌ای عمل می‌کنند که انگار می‌خواهند به عروسی بروند و اصلاً نگران جان‌شان نیستند. این واقعه همان ارزشی است که در دل ایرانی‌ها و قصه‌هایشان نهفته است و زنده باد فردوسی که این بیت را گفت: همه سربه سر تن به کشتن دهیم / از آن به که کشور به دشمن دهیم.

اینجا از عراقی‌ها بگیریم. سرهنگ کهتری گفت: الحق که در ذوالفقاریه گرفتید.

اما این کافی نبود و حصر آبادان باید می‌شکست. نیروهای دژ بعد از حضور در «دب حردان» باید خودشان را به منطقه عملیاتی می‌رساندند. ماموریت، حرکت از شرق میدان تیرو شکستن خط دفاعی دشمن و حرکت به سمت خرمشهر با رمز «نصر من الله و فتح قریب» بود. تیپ قوچان و ستاد فرماندهی لشکر ۷۷ یگان اصلی بودند؛ اما ماموریت گردان دژ بسیار تعیین کننده بود و باز هم بچه‌ها نیاز به روحیه داشتند و باز هم ستوان اسماعیل زارعیان حاضر شد و با بچه‌ها شروع به صحبت کرد: «بچه‌ها ما همه سرباز اسلام و ایران و امام خمینی هستیم. امام فرموده حصر آبادان باید شکسته شود. ما باید نه تنها حصر آبادان، بلکه کمر نیروهای متجاوز عراقی را هم بشکنیم. ما مردان با غیرت این سرزمین هستیم و باید کاری بکنیم که عراق بعد از این به فکر تجاوز به ایران نباشد.» قمری در «باغ سوخته» می‌گوید: نیروها با شنیدن صحبت‌های



مردم بستان از

ترس عراقی‌ها در

و پنجره‌هایشان را

با چوب و آهن و هر

چه داشتند محکم

کرده بودند. با ورود

رزمندگان ایرانی

که در ساعات اولیه

بامداد انجام شد

مردم بستان با

چشم‌پوش‌های

در و پنجره‌های

محکم بسته شده

خود را باز کردند و به

استقبال رزمندگان

آمدند.



حکایتی تلخ از لحظه‌هایی سخت و شیرین

حصر آبادان شکست و فرمان امام نیز اجرا شد؛ اما هنوز قمری و زارعیان و بچه‌های دژ، در فکر خرمشهر بودند و یک لحظه از تب و تاب نمی‌ایستادند. بستان در اشغال عراق بود و باید آزاد می‌شد. طراحی عملیات طریق القدس صورت گرفته بود و گردان دژ حالا عطش عملیاتی دیگر در سرداشت تا به خرمشهر نزدیکتر شود.

عراق برای حفظ بستان، سیم خاردار و میادین مین وسیعی گسترده بود. یگان‌های مهندسی ایران در چند نقطه معابری باز کرده بودند ولی نیروهای شرکت‌کننده زیاد بودند و معابر باز شده کفاف عبورانبوه نیروها را نمی‌داد؛ به همین خاطر تمام یگان‌های در خط با معابر با مشکل کندی در حرکت مواجه بودند. تعدادی از نیروهای خط شکن روی مین رفتند و در بعضی جاها افراد داوطلبی حاضر شدند خود را روی سیم خاردار و مین‌ها بیندازند تا معبر جدیدی باز شود. گردان دژ با یگان الغدیر یزدادغام می‌شود و پیرمردی ۷۰ ساله خود

را روی سیم خاردارها می‌اندازد تا نیروها از رویش رد شوند. اوضاع کمی پیچیده بود و تدبیر شد که تعدادی موتور سوار و آربی جی زن به ۲۰ کیلومتری و پشت نیروهای عراقی بروند و توپخانه ارتش عراق را تصرف کنند تا مانع تیراندازی آنها به سمت نیروهای ایرانی شوند که با موفقیت چنین نیز شد و ظاهراً صدام مستقیم در عملیات حضور داشته و فرمان می‌داده؛ اما حتی حضور صدام هم مانع حرکت رزمندگان نشد و بستان با غیرت رزمندگان آزاد شد.

مردم بستان از ترس عراقی‌ها در و پنجره‌هایشان را با چوب و آهن و هر چه داشتند محکم کرده بودند. با ورود رزمندگان ایرانی که در ساعات اولیه بامداد انجام شد مردم بستان با چشم‌پوش‌های اشکبار در و پنجره‌های محکم بسته شده خود را باز کردند و به استقبال رزمندگان آمدند.

قمری می‌گوید: وقتی به صورت و چشم هر کدام از مردم بستان نگاه می‌کردم هر یک حکایتی تلخ داشت. احساس کردم هر کدام می‌خواهند گوشه‌ای از جنایات نیروهای بعثی



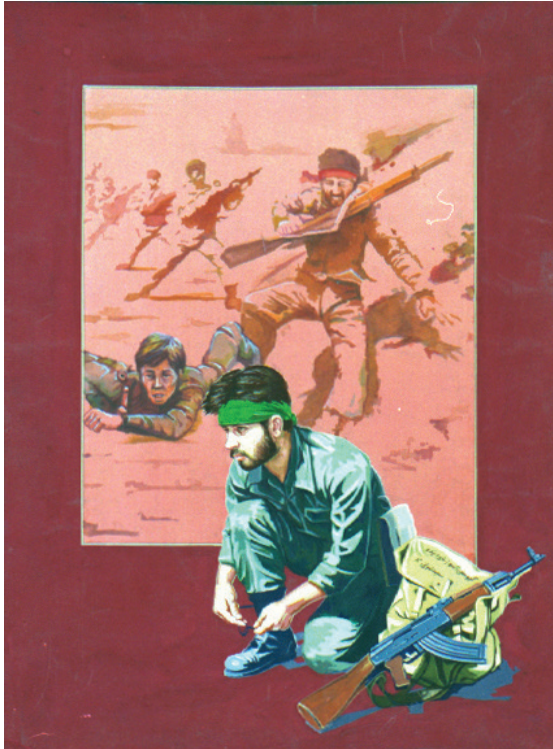
در طی همین عملیات آزاد سازی بستان وقتی در نقطه ای نیروها از پیشروی واهمه داشتند گلش رادر آورده، جلوی تانک رفته و گفته: پشت سر من بیاید. این حرکت او باعث شده که سایر نیروها به سر غیرت بیایند و حرکت کنند و علی رغم خستگی هیچ گاه خستگی خودش را نمایان نمی کرد و به دلیل حضور در جبهه و شرکت در عملیات نه تنها به مراحل درمان دختر خودش نمی رسد و نه تنها در مراسم تدفین و تشییع نمی تواند حضور پیدا کند؛ بلکه در مراسمات بعدی نیز به دلیل حضور در جبهه و شرکت در عملیات ها شرکت نمی کند و اولویت را دفاع از میهن ذکر می کند. او به شدت شجاع بود و به دل دشمن می زد و یک تنه زخمی ها را هم از چنگال دشمن خارج می کرد که یک بار با آمبولانس، خودش سرهنگ الماسی معاون لشکر را که در میان نیروهای دشمن زخمی شده بود نجات داد... (ادامه دارد)

عراق را بگویند. ما مرهم درد مردم بستان بودیم. ما ارتش مردم بستان بودیم. ما محافظان آب و خاک و ناموس این مردم بودیم که با دیدن چهره های داغدارشان احساس شرم می کردیم و حرفی برای گفتن نداشتیم. تنها حرف ما این بود که ای مردم بستان! ماصدها نفر از متجاوزان رادر بیرون شهر به خاک و خون کشیدیم و انتقام ظلم هایی را که به شما رفته بود گرفتیم.

ما می توانیم گورستان عراقی ها را نشانمان بدهیم که به دستور سرهنگ نیاکی برایشان درست کردیم.

سرهنگ نیاکی فرمانده لشکر بود اما بیش و پیش از هر رزمنده دیگر علی رغم آنکه کهنوت سن داشت و تقریباً از همه فرماندهان لشکر پیرتر بود تحرک داشت و در خطوط مختلف می جنگید و دقیقاً در دل رزم و در دل نبرد قرار می گرفت. او با حضور خود و فکر بلند نظامی که داشت به بچه ها همیشه روحیه می داد؛





جنگ و دفاع مقدس انگیزه‌ای برای بروز خلاقیت‌هایی شد که تا آن زمان در ایران تجربه نشده بود. هنرمندان نیز مانند سایر مردم در این میدان حضور یافتند و به خلق آثار هنری در این زمینه پرداختند. هنر دوره جنگ هم، پیرو حرکتی بود که از اول انقلاب شکل گرفت؛ با این تفاوت که در این زمان هنرمندان بیشتری از جمله هنرمندان آکادمیک به این جریان روی آوردند. در این دوره نقاشی در کنار سایر هنرها، اتفاقات جبهه‌های جنگ را به جامعه منتقل کرده و مسؤولیت تبلیغات در شرایط بحرانی جنگ را بر عهده داشت. آثار نقاشی با موضوع جنگ از دو وجه قابل ارزیابی هستند؛ بخش اول، صورتی روایی که صحنه‌هایی از شجاعت‌های رزمندگان و بستگان آنها را به تصویر درآورده و وجه دوم، نشان دهنده جلوه‌های باطنی جنگ است. در حالت اول، این آثار موجب همراهی بیننده می‌شود و آنان را برای حضور در جبهه‌های جنگ ترغیب می‌کند. جمع این

هنر نقاشی نسبت به سایر هنرها در انقلاب اسلامی و جنگ، پیشرو بوده است. این در حالی است که در آن زمان دانشگاه و رشته خاصی برای تحصیل در این حوزه وجود نداشت و در واقع نقاشان، هنرمندانی خودآموز بودند. زمانی که نمایشگاه معروف حسینیه ارشاد در مورد نقاشی دفاع مقدس برپا شد، هنرمندان انقلاب در یک جا آثارشان را ارائه کردند و «نقاش جنگ» نامی آشنا برای هنرمندان شد.

با آغاز جنگ تحمیلی، همه آحاد ملت ایران برای دفاع از کشور خود به پا خاستند که برخلاف سایر جنگ‌های مرسوم دنیا بود. این جنگ، دفاع مقدسی از خاک، مال، جان و ناموس بود و چنانچه می‌دانیم هنگامی که جنگ به صورت دفاعی آرمانی درمی‌آید، دیگر جنبه خشونت‌آمیز ندارد بلکه پدیده‌ای اجتماعی است که با ابزارهای گوناگون هنری، ماندگاری تاریخی پیدامی‌کند.

نقاش جنگ زمانی که قصد دارد شهادت را به تصویر درآورد، در اثرش با او شهید می‌شود که آن شهید نیز در سلسله شهیدان ماقبل خویش به مقام شهادت رسیده است. این سلسله همچنان ادامه دارد تا به صحنه عالی شهادت در کرپلا برسد؛ این همان صورت نمادین نقاشی‌های جنگ است که هنرمند با تعمق معنوی به آن دست پیدا می‌کند. این نوع نگرش که آمیخته با روح نقاش است، درواقع بازتاب احساسات فردی وی به شمار می‌رود.

از دیگر مواردی که طی جنگ پدید آمد، تصاویر شهدا بود که به صورت نقاشی روی بوم یا روی دیوار ترسیم می‌شد و در دوران قبل از آن وجود نداشت. در نظر بعضی از پژوهشگران، این، اتفاق تازه و منحصر به فردی بود که در هیچ جای دیگر چنین چیزی رخ نداده؛ نقاشی دیواری با ابعاد بسیار بزرگ از جنگ و قهرمانان آن به وجود آمده‌اند اما اینکه صورت‌های خیلی مشخص و با هویت معلوم در سطح بسیار بزرگ روی دیوارها کار بشود و سبب شود آنهایی که جنگ را ندیده و لمس نکرده‌اند، در بین این تصاویر زندگی کنند، اتفاق هنری پسندیده‌ای که در نوع خود بی‌نظیر است جنگ باعث تحرك جدی در عرصه نقاشی شد که حوزه‌های گوناگون



دو خصوصیه در يك اثر هنری نشانه‌ای از درجه والای آن است که این گروه از نقاشی‌های جنگ موفق به کسب چنین موفقیتی شده‌اند. اما در حالت دوم، درون و حقیقت جنگ تصویر می‌شود؛ باطنی زیبا که با چشم سرنمی‌توان به وادی آن راه پیدا کرد و تنها با چشم دل است که می‌توان قدم در این عرصه گذاشت.

نیاز هنرو هنرمند جنگ، تلاش برای زنده نگه داشتن ابعاد وجودی و عمق باور مبارزان مسلمان ایرانی و منش آنهاست. این هنرمندان بیشتر به سوی آفرینش آثار هنری به صورت نمادین و سمبلیک گرایش پیدا کردند و همان طور که ملاحظه می‌شود، مهم‌ترین دلیل نمادین کار کردن هنرمندان ایرانی توجه به ارزش‌های درونی و نیز خواسته عمیق هنرمند برای بیان کردن ذات مفاهیم به کمک تصویر است؛ چیزی که می‌بایست در ورای طبیعت صرف آن را جست‌وجو کرد و به کمک تصویر چنان پیام‌هایی ارائه داد. در آثار نقاشی‌های جنگ، حضور تصاویر و عنصر خیال در مقابل عناصر واقع‌گرا، تا حد زیاد باعث نزدیک شدن به فضای ماورایی شده است. روایت در جنگ به مفاهیم حقیقی تبدیل می‌شود یا آنچه هنرمندی تصور می‌کند بیان هنر حقیقی است. به همین دلیل آثار هنری جنگ ما به شدت نمادین است و هنرمند از روایتگری مستقیم به طور ناخودآگاه پرهیز کرده است. درواقع نگاه هنرمند مادی نیست و سعی کرده براساس باور دینی خود یا به هر حال باور معنوی خود، مفهوم مبارزه را در فضای نقاشی نشان دهد و عناصری را در اثر خود تعریف کند تا به بیان آن حقیقت دست پیدا کند زیرا با خود می‌اندیشد که روایتگری صرف نمی‌تواند حق مطلب را بیان کند و درواقع روایتگری، یک عکاسی عین به عین از موضوع است.



هنری مادرست تبیین و تشریح شده است. «(سخنرانی آیت الله خامنه‌ای در جمع هنرمندان، ۱۳۷۹)

این سخنان خود می‌تواند نشان دهنده مواردی باشد که از هنرمندان جنگ انتظار می‌رفته تا در آثار خود به آنها بپردازند.

در اغلب آثار اوایل انقلاب و جنگ تحمیلی حضور نمادها و نشانه‌ها به صورت بارزی مشاهده می‌شود. این نمادها نشانی از خیر و شر را همراه خود دارند که به این شکل سمبلیک قصد دارند مفاهیم را به مخاطب منتقل کنند. تکرار این نمادها سبب شده که در اثر مرور زمان، تبدیل به علائم شناخته شده‌ای از خیر یا شر شوند؛ دشت قرمز، نشانه خون شهید است و رنگ سبز و سفید نشانه پاکی و نشانگر خیر، گروه سربازان جبهه حق و گل سرخ نشانه شهادت و دسته رنگ‌های تیره، نمایانگر گروه شر است.

در تمامی آثار مربوط به جنگ، چهره‌های مصمم و استوار و رنج دیده‌ای ترسیم شده‌اند که قاطعانه قصد دارند در مقابل ظالم بایستند و در مقابلشان افرادی با چهره‌های مشوش و ترسان مربوط به گروه باطل جای دارند. تمامی این نمادها سعی در به نمایش گذاشتن پیروزی حق بر باطل دارند؛ گروه حقی که در مقام دفاع از جان و ناموس و سرزمینشان به میدان جنگ آمده‌اند که عین جهاد است و گروه باطلی که به قصد تجاوز و سلطه جویی به جنگ پرداخته‌اند که به یقین شکست خواهند خورد.

نقاشی «واقع‌گرا» و «فراواقع‌گرا» را دربرگرفت. تجربه‌های ژورنالیستی نیز در این زمینه انجام گرفت. از این دست، چهره «مادر وطن» در کنار شهیدان، بیشترین توجه نقاشان را برانگیخت. در این آثار بود که برای اولین بار در نقاشی فیگوراتیو، کم‌کم گرایش به کشف مختصات چهره و استخوان بندی ایرانی ظاهر شد و دفاع مقدس، زمینه مناسب و بستر حقیقی‌ای بود که سیمای مردان ایرانی در متن نقاشی به حالتی از شجاعت و ایمان و نور پدیدار شد. رهبر فرزانه انقلاب، آیت‌الله خامنه‌ای آنچه از هنرمندان دفاع مقدس انتظار می‌رفته را این‌گونه بیان فرموده‌اند: «من غالب این آثار هنری جنگ را دیدم یا شنیدم، قطعاً چیزهای با ارزش در بین اینها وجود دارد؛ لیکن همه اینها در مقابل آن گنجینه عظیمی که در این دفاع هشت ساله به وسیله ملت ایران به وجود آمد، چیز کمی است. همه جنگ، داخل جبهه‌ها نیست، بسیاری از مسائل جنگ، داخل خانه‌هاست، توی راه‌هاست، دو قطب بزرگ دنیای آن روز- یعنی قطب آمریکا و قطب شوروی سابق - مشترکا با همه ساز و برگشان به کمک عراق آمدند. کدام یک از این آثار





راویان



بازخوانی حماسه پاوه
وقتی خمینی عصایش را بلند کرد!



مروری بر زندگی شهید عباس بابایی؛
گمنام نام آشنا



۱۳ مرداد سالگرد شهادت علی موحد دانش؛
سرباز خمینی



درباره شهید حسین لشگری، سیدالاسرای دفاع مقدس؛
قفسی برای عقاب

وقت خمینه عصائش را بلند کرد!

بعد از سقوط پادگان مهاباد به دست عوامل حزب دمکرات
کردستان ایران و دیگر گروه‌های سیاسی در ۳ اسفند ۱۳۵۷
و به غارت رفتن سلاح‌ها و تجهیزات این پادگان، بحران
کردستان وارد مرحله تازه‌ای شد و گویای این واقعیت
بود که گروه‌های مخالف تنها از طریق راه‌های سیاسی
در صدد دستیابی به خواسته‌های خود نیستند. بلکه روش
مسلحانه در دستور کار آنها قرار دارد. به دنبال این حادثه،
مراکز انتظامی شهرها به دست شورشیان افتاد و شهرها و
روستاهای کردستان تحت کنترل گروه‌های مخالف قرار گرفت.



حمیدرضا مسعودی

ج. جمعیت جوانان مسلمان کرد که رهبری آن را احمد مفتی‌زاده عهده‌دار بود. این گروه به دلیل گرایش‌های سیاسی - ایدئولوژیک با دو حرکت قبلی تفاوت داشت. اما در مساله خود مختاری کردستان با آنها همراه و هم‌رأی بود. با آغاز انقلاب اسلامی در ایران مردم کردستان نیز مانند دیگر مناطق کشور به صف مبارزه علیه رژیم پهلوی پیوستند. البته کردستان نسبت به استان‌هایی مانند اصفهان، تبریز، قم و... دیرتر به جریان انقلاب پیوست و در خود کردستان نیز سنجیدگی در مبارزه با رژیم پهلوی به صحنه مبارزه وارد شد. نخستین تظاهرات در هجدهم خرداد ماه سال ۱۳۵۷ در مهاباد در جریان تشییع جنازه عزیز یوسفی از زندانیان سیاسی که در زندان درگذشته بود، رخ داد که به دستگیری عده‌ای توسط ساواک منجر شد. بعد از این وقایع موج راهپیمایی و تحصن سراسر منطقه را فرا گرفت و اهالی کردستان مانند مردم سراسر کشور در مبارزه علیه رژیم شاه شرکت کردند و در روز بیست و دوم بهمن ماه مردم مناطق کردنشین به مراکز نظامی مانند شهرهای هاندارمری‌ها و... هجوم آوردند و این مراکز را تصرف کردند.

آغاز درگیری با تجزیه‌طلبان

پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ماه ۱۳۵۷ محصول مشارکت همه احاد ملت و اقوام ایرانی بود. عموم مردم از هر طبقه و قشر و قبیله در اقصی نقاط کشور به صورت یکپارچه و فشرده تحت رهبری حضرت امام خمینی (ره) در مقابل رژیم پهلوی قرار گرفتند و موجب سقوط آن شدند. اهالی مناطق کردنشین نیز همچون دیگر احاد مردم در تظاهرات خود در شهرهای مهاباد، پاوه، کرمانشاه، مریوان، سنندج و دیگر شهرها در سرنگونی نظام شاهنشاهی مشارکت داشتند.

به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی گروه‌های مخالف با بهره‌مندی از وضعیت جغرافیایی کردستان و همجواری با عراق و دریافت کمک‌های نظامی و غیر نظامی از رژیم بعث در عرصه سیاسی وضعیتی را پدید آوردند که تمامی مناطق کردنشین دچار بحران شد. اولین رویارویی در برگزاری همه‌پرسی تغییر نظام از پادشاهی به جمهوری اسلامی در ۱۱ و ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ ظاهر شد و حزب دمکرات این همه‌پرسی را تحریم کرد. در این

از آغاز قرن بیستم مساله کردها همواره یکی از پرتنش‌ترین مسائل کشورهای خاور میانه بوده است. در این منطقه چهار کشور ایران، ترکیه، عراق و سوریه به دلیل داشتن جمعیت در خور توجهی از کردها مهم‌ترین مناطق پراکندگی این گروه جمعیتی به شمار می‌روند. طی قرن گذشته برخوردهای بسیاری میان کردها و حکومت‌های مرکزی کشورهای مذکور روی داده است. همچنین احزاب و تشکل‌هایی در مناطق کردنشین این کشورها شکل گرفته‌اند و فعالیت می‌کنند که بیشتر تحت تأثیر عوامل داخلی و شرایط بین‌المللی با طرح دیدگاه‌های استقلال طلبانه به مبارزه مسلحانه متوسل شده‌اند.

حرکت‌های تجزیه طلبانه در استان کردستان ایران مدت‌ها پس از آغاز اینگونه حرکت کردها در دو کشور ترکیه و عراق آغاز شد. استقلال خواهی کردها در ترکیه و عراق میراث شکست امپراتوری عثمانی، فروپاشی آن و تعهدی بود که کشورهای پیروز جنگ جهانی اول، در معاهده لوزان در مورد تشکیل کشور مستقلی برای کردها داده بودند. آغاز حرکت‌های استقلال طلبانه در کردستان ایران در واقع به جنگ جهانی دوم و تسلط نیروهای شوروی بر استان‌های آذربایجان و کردستان برمی‌گردد. یکی از مهم‌ترین دلایل تاخیر اینگونه حرکت‌ها در کردستان ایران آن بود که برخلاف کردهای ترکیه و عراق، خود را از ریشه نژاد و فرهنگ ترک و عرب نمی‌دانند. کردهای ساکن ایران خود را ایرانی می‌دانند.

وضعیت کردستان در آستانه انقلاب اسلامی

همزمان با اوج گیری مبارزات انقلابی مردم ایران در سال ۱۳۵۷ سه جریان سیاسی کردی در مناطق کردنشین ایران فعال بودند:

- الف. حزب دموکرات کردستان ایران که توسط قاسملو به عنوان رهبر حزب، تجدید سازمان یافته بود.
- ب. حزب کومله که مرکز آن در شهر سنندج بود. این حزب نخست با نام تشکل دانشجویان کرد مطرح شد و از نظر گرایش سیاسی و ایدئولوژیک مائوئیست بود. به اعتقاد آنها نخست کردستان و سپس تمام ایران را می‌توان با به راه انداختن مبارزات دهقانی در روستاها از طریق یک سازمان پیشستاز نجات داد!!

شد و گویای این واقعیت بود که گروه‌های مخالف تنها از طریق راه‌های سیاسی در صدد دستیابی به خواسته‌های خود نیستند، بلکه روش مسلحانه در دستور کار آنها قرار دارد. به دنبال این حادثه، مراکز انتظامی شهرها به دست شورشیان افتاد و شهرها و روستاهای کردستان تحت کنترل گروه‌های مخالف قرار گرفت.

پاوه، تنگه‌ی احد نبرد

گروه‌های تجزیه‌طلب با غارت پادگان هادست به شورش و ایجاد جو ترور و ناامنی در استان‌های مرزی زدند. شهرها و روستاهای بسیاری یکی پس از دیگری به اشغال عوامل بیگانه درآمد و مردم بی‌پناه مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. گروهک‌های آشوب طلب بعد از غارت پادگان مه‌باد توانستند حضور خود را به زور اسلحه در شهرهای مهمی همچون سنندج، سقز، بانه، بوکان، مریوان و در استان‌های آذربایجان غربی و کردستان تحمیل کنند و آنگاه حمله خود را متوجه شهرهای استان کرمانشاه کرده و به سوی شهرهایی همچون پاوه نیز نیرو گسیل دادند تا با حمایت رژیم بعث عراق ضمن اشغال این شهر، از آنجا به عنوان پایگاه مهمی علیه منافع ملی بهره ببرند.

شهر مقاوم پاوه و مردم غیور آن حوادث سال ۵۸ را همیشه در خاطره خود دارند. زمانی که هنوز طعم شیرین پیروزی انقلاب اسلامی در کامشان کامل نشده بود که ضد انقلاب با تدارک استکبار جهانی برای تلخی پیروزی شان به میدان آمد. مهاجمان با بستن راه‌های ورودی، هر جا پاسداری را داخل شهر می‌دیدند دستگیر و جدا کردن سراز بدن او، سر بریده را در خیابان‌های شهر می‌چرخاندند تا مردم را وادار به مراجعت به خانه‌های خود کنند. حلقه محاصره هر لحظه تنگ‌تر می‌شد. تعداد مهاجمان که از پشتیبانی دشمنان خارجی حمایت می‌شدند حدود ۵۰۰ نفر مجهز به سلاح‌های مرگبار و تنها نیروی مدافع شهر تعداد کمی از پاسداران و نیروهای ژاندارمری بودند که مجموع آنان به ۲۰۰ نفر هم نمی‌رسید. عدم توازن قوا میان مهاجمان و مدافعان شهر باعث شد که در نیمه شب ۲۴ مرداد ۱۳۵۸ درگیری‌ها به اوج برسد. تعدادی

فراندم ۹۸ درصد رأی دهندگان به جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند. دومین رویارویی در عرصه سیاسی، موضوع تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی جهت تنظیم قانون اساسی نظام جدید بود. سومین رویارویی سیاسی در تصویب قانون اساسی بروز کرد. هر چند، اختلافات سیاسی محدود به این موارد نمی‌شد و دامنه وسیعی را در بر می‌گرفت. از جمله اختلاف بر سر حضور نمایندگان منسوب به خلق گرد در مذاکرات، اختلاف بر محدوده مناطق کردنشین و ایجاد کردستان بزرگ شامل استان‌های ایلام، کرمانشاه، کردستان و آذربایجان غربی، مخالفت با طرح خودگردان پیشنهادی دولت و اختلاف درباره مفهوم خودمختاری به عنوان مفهوم مبهم و قابل مناقشه می‌شد.

در عرصه نظامی رویارویی شدیدتر بود. بعد از سقوط پادگان مه‌باد به دست عوامل حزب دمکرات کردستان ایران و دیگر گروه‌های سیاسی در ۳ اسفند ۱۳۵۷ و به غارت رفتن سلاح‌ها و تجهیزات این پادگان، بحران کردستان وارد مرحله تازه‌ای

۶۶

پاوه به محاصره دشمن درآمد
و ساعت به ساعت حلقه
آن تنگ‌تر می‌شد. شامگاه
۲۲ مرداد سپاه پاسداران و
گروهان ژاندارمری پاوه طی
پیام‌های فوری به مراکز خود
در کرمانشاه، اعلام کردند:
«پاوه به دست مهاجمان
در سُرف سقوط است» و
از مسئولان و قوای نظامی
طلب کمک کردند.

۹۹



ژاندارمری پاوه طی پیام‌های فوری به مراکز خود در کرمانشاه، اعلام کردند: «پاوه به دست مهاجمان در شرف سقوط است» و از مسئولان و قوای نظامی طلب کمک کردند. در این پیام‌ها شرایط بسیار شکننده و مدت مقاومت شهر حدود یک ساعت پیش بینی شده بود. در پی اعلام این خبر، هیأتی مرکب از دکتر چمران معاون نخست‌وزیر، تیمسار فلاحی فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش و ابوشریف فرمانده عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با سه فروند هلی کوپتر و مهمات کافی راهی پاوه شدند.

دو روز بعد یعنی در روز ۲۵ مرداد ۱۳۵۸ مهاجمان مسلح با نفوذ به بخش‌هایی از شهر پاوه، حدود ۶۰ نفر از جمله ۱۸ عضو سپاه پاسداران که در بیمارستان این شهر بستری بودند را قتل عام کردند. شهید مصطفی چمران در حماسه فراموش ناشدنی «پاوه» شرکت فعال داشت و فرماندهی جریان را بر عهده داشت. او خود از جریانات درگیری با ضدانقلاب در پاوه چنین نقل

از نیروهای سپاه پاسداران به شهادت رسیدند و یا مجروح شدند و همه ارتفاعات اطراف شهر به دست مهاجمان اشغال شد. پاسداران به مقر خود در وسط شهر عقب‌نشینی و از اطراف خانه‌های خود در شهر به مقابله علیه مهاجمان اقدام کردند. بخش عمده‌ای از شهر از جمله بیمارستان به تصرف مهاجمان درآمد. در روز ۲۴ مرداد ۱۳۵۸ یک فروند هواپیمای اف-۴ نیروی هوایی ارتش بر فراز منطقه اورامانات سقوط کرد و خلبان (سرگرد نوژه) و کمک خلبان آن به شهادت رسیدند.

چمران و فلاحی در محاصره

گروهک‌ها با وجود نفرت بیشتر به دلیل مقاومت جانانه مردمی و نیروهای مسلح وفادار به نظام جمهوری اسلامی پشت دروازه‌های شهر ماندند و موفق به تسخیر شهر نشدند. اما پاوه به محاصره دشمن درآمد و ساعت به ساعت حلقه آن تنگ‌تر می‌شد. شامگاه ۲۲ مرداد سپاه پاسداران و گروهان

کرده است: «در جریانات پناه، خانه پاسداران در محاصره دشمن قرار داشت و پاسگاه ژاندارمری نیز به محض غروب آفتاب با پیشروی نیروهای ضد انقلاب تا پشت دیوارهای محاصره شد. گروهک‌ها برای تسلیم نمودن افراد ژاندارمری با بلندگو اعلام می‌کردند: «ما با شما کاری نداریم، اسلحه خود را تحویل بدهید و به سلامت از پاسگاه خارج شوید، ما فقط می‌خواهیم پاسدارها و دکتر چمران را سربیریم!» شعبانی، مسئول نیروهای پاسدار، نیز ژاندارم‌ها را مختار کرد که خود راه‌شان را انتخاب کنند و به آنها گفت: «ما آماده شهادت شده‌ایم و تا آخرین قطره خون خود می‌جنگیم، ولی به هیچ وجه نمی‌خواهیم که شما به خاطر ما به خطر بیفتید. شما می‌توانید با کمال آزادی بروید.» ژاندارم‌ها گفتند: «ما افتخار می‌کنیم که در رکاب پاسداران به شهادت برسیم.» به این ترتیب، علی‌رغم تبلیغات وسیع دشمن نیروهای ژاندارم حاضر به تسلیم نشدند و تحت بدترین شرایط ممکن در مقابل حملات آنان ایستادند.»

قتل عام وحشیانه

یک روز پس از حضور سرتیپ فلاحی و دکتر چمران در پناه (صبح روز ۲۶ مرداد ۱۳۵۸) گروهی از مهاجمان به بیمارستان حمله کردند، بیمارستان و همچنین منبع آب پناه به کلی نابود شد. مردم پناه در خانه‌ها و یا زیرزمین منازل خود پنهان شدند. دکتر چمران به همراه ۲۰ نفر از پاسداران در گروهان ژاندارمری همچنان در محاصره بودند. کسی قادر به جمع‌آوری اجساد شهدای پاسداران در خیابان‌های پناه نبود. سرهنگ خلبان سید علی زعفرانی به مورد وقایع آن روز می‌گوید: «روز تاریخ بیست و پنجم مرداد ۱۳۵۸، با سه فروند بالگرد مأموریت داشتیم در قرارگاه لشکر ۸۱ بنشینیم؛ خلبانان عبارت بوده‌اند از سروان بلادی، سروان طاعتی، ستوانیار حیدر مصیب مرادی و سروان حاجیلویی و من با سرکار ستوانیار هاشم فتحی، تیمسار فلاحی با تعدادی داوطلب در یک بالگرد، دکتر چمران و عده‌ای داوطلب در بالگرد دیگر و من با ۱۴ نفر داوطلب بلند شدیم و به طرف پناه حرکت کردیم. وقتی به پناه رسیدیم بالگرد سروان طاعتی مورد اصابت چندین گلوله

قرار گرفت. بعد از تخلیه افراد در حال ترک منطقه بودم که از طریق رادیو مرا صدا زد و تقاضای تخلیه مجروحان را داشت. من به پناه بازگشتم و به دستور سرهنگ سعدی نام (فرمانده پایگاه کرمانشاه) که در بالگرد من بود، دوباره در چاه آتش نشستیم و منتظر مجروحان شدیم. سروان طاعتی از من می‌خواست خونسرد باشم. بعد از سوار کردن مجروحان، به طرف کرمانشاه پرواز کردیم.

نبرد در پناه

روز بیست و ششم مرداد ۱۳۵۸ در حالی که کسی امید به زنده ماندن سرتیپ فلاحی و دکتر چمران نداشت، به دو فروند بالگرد ۲۱۴ مأموریت داده شده که مقداری مهمات را به پناه برسانند. من به اتفاق ستوانیار اکبر مرادی افکن به صورت داوطلب با یک فروند و سرکار ستوان مزدهای و کمک خلبان با یک فروند دیگر عازم پناه شدیم. در پناه در کنار پاسگاه نشستیم و مهمات تخلیه شد. چون دم بالگرد در دره قرار داشت، مورد اصابت گلوله قرار می‌گرفتم. تعداد زیادی زخمی و کشته داخل بالگرد سوار کردند. به طوری که دیگر جایی نبود. وضعیت خیلی خطرناک بود. در همین حین دیدم تیمسار فلاحی پای بالگرد ایستاده بود. به کروچیف گفتم به هر قیمتی است ایشان را سوار کند. وقتی که ایشان سوار شد، از جا بلند شدم و در حالی که بالانس بالگرد به هم خورده بود و قابل کنترل نبود، خداوند عنایت فرمود و ما را از مهلکه نجات داد. در همین زمان بالگرد بعدی نشست که وقتی به پنجاه مایلی کرمانشاه رسیدم، اطلاع یافتیم بالگردی که در حال تخلیه مهمات بود، مورد اصابت تیر قرار گرفته و سقوط کرده است.»

پرواز بالگردها و مورد هدف قرار دادن مواضع نیروهای ضدانقلاب در ارتفاعات پناه با نظارت سرتیپ فلاحی ادامه داشت تا آنکه اطلاعیه امام موجب حرکت نیروهای نظامی و نیروهای داوطلب مردمی به سمت پناه و فرار مهاجمان ضدانقلاب گردید.

وقتی خمینی عصایش را بلند کرد

پس از پیام امام خمینی (ره) در روز شنبه ۲۷ مرداد، لشکرهاي مختلف ارتش و نیروهای سپاه پاسداران از نقاط مختلف برای سرکوب مهاجمان اعلام آمادگی کردند. دولت نیز به مهاجمان



دستمال سرخ‌ها
گروهی بودند که با
آغاز درگیری‌های
کردستان به آنجا رفته
و با ضد انقلاب به
شدت جنگیدند. این
گروه به فرماندهی
شهید اصغر وصالی
توانستند با شرایط
سخت جبهه غرب به
خوبی مقابل دشمن
بایستند.

زمینی قرار دهد. در روز بیست و هفتم مردادماه واحدهای تقویتی با استفاده از حداکثر مقدرات هوانیروز با فرماندهی و نظارت سرتیپ فلاحی با بالگرد وارد پاوه شدند. واحدهای اعزامی نیز از راه زمینی به پاوه نزدیک شدند. نیروهای ارتش بدون درگیری، از گردنه مله پلنگان وارد پاوه شدند و در اطراف گروهان ژاندارمری پاوه موضع گرفتند.

در ساعت ۱۱ صبح روز ۲۷ مرداد چهار فروند بالگرد حامل نیروهای نظامی و پاسداران و مهمات از کرمانشاه عازم اورامانات و پاوه شدند. مهاجمان که تحت فرماندهی حزب دمکرات کردستان بودند، پاوه را ترک کردند. مردم پاوه از مخفیگاه‌های خود خارج شدند و به استقبال نیروهای اعزامی آمدند. انتقال نیرو توسط بالگردهای هوانیروز با تعداد و سرعت بیشتری ادامه یافت. سرتیپ فلاحی همراه با اولین نیروها وارد شهر پاوه شد و مورد استقبال دکتر چمران و مردم پاوه قرار گرفت.

اخطار کرد که اگر تا ساعت یک بعد از ظهر امروز حلقه محاصره را رها و گروگان‌ها را آزاد نکنند، به وسیله نیروهای ارتش و مردم سرکوب خواهند شد. در اجرای فرمان امام، علاوه بر نیروی زمینی، فعالیت مؤثر و کلی در سایر نیروهای ارتش آغاز شد. یک واحد ۱۵۰ نفری از افراد تیپ ۲۳ نیروی ویژه هوایرد (نوهده) که با دستور سرتیپ فلاحی از روز قبل با هواپیمای (سی-۱۳۰) از تهران وارد کرمانشاه شده بود، به همراه گروهانی از نیروی مخصوص تیپ ۵۵ هوایرد شیراز در روز بیست و هشتم مردادماه به پاوه اعزام شد.

با فرمان امام در مقابله با گروه‌های ضدانقلاب، تردید و دودلی نیروهای نظامی در مواجهه با اشرار از میان رفت. از سوی ستاد مشترک ارتش (سرتیپ شاکر) به نیروی دریایی دستور داده شد ۱۵۰ نفر از تکاوران دریایی بوشهر را با هواپیما به کرمانشاه اعزام کند و زیر امر سرتیپ فلاحی، فرمانده نیروی



گمنام نام آشنا



مصطفی حسینی

مروری بر زندگی
شهید عباس بابایی

شهید عباس بابایی بزرگمردی است که در مکتب شهادت پرورش یافت. مجاهدی که زهد و تقوایش به سان دریایی خروشان بود و هر لحظه از زندگانی اش موج‌ها در برداشت. مردوارسته‌ای که سراسر وجودش عشق و از خودگذشتگی و کرامت بود. رزمنده‌ای که دلاوری میدان جنگ بود و مبارزی سترگ بانفس اماره خویش. از آن زمان که خود را شناخت کوشید تا جز در جهت خشنودی حق تعالی گام برندارد. به راستی او گمنام، اما آشنای همه بود. از آن روستایی ساده‌دل تا آن خلبان دلیروی پاک شهید بابایی در سال ۱۳۲۹ در شهرستان قزوین دیده به جهان گشود. دوره ابتدایی و متوسطه را در همان شهر به تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۴۸ به دانشکده خلبانی نیروی هوایی راه یافت و پس از گذراندن دوره آموزش مقدماتی برای تکمیل دوره به آمریکا اعزام شد.

خلبان روستایی

شهید عباس بابایی بزرگمردی است که در مکتب شهادت پرورش یافت. مجاهدی که زهد و تقوایش به سان دریایی خروشان بود و هر لحظه از زندگانی اش موج‌ها در برداشت. مرد وارسته‌ای که سراسر وجودش عشق و از خودگذشتگی و کرامت بود. رزمنده‌ای که دلاور میدان جنگ بود و مبارزی سترگ با نفس اماره خویش. از آن زمان که خود را شناخت کوشید تا جز در جهت خشنودی حق تعالی گام برندارد. به راستی او گمنام، اما آشنای همه بود. از آن روستایی ساده دل تا آن خلبان دلیر و بی باک شهید بابایی در سال ۱۳۲۹ در شهرستان قزوین دیده به جهان گشود. دوره ابتدایی و متوسطه را در همان شهر به تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۴۸ به دانشکده خلبانی نیروی هوایی راه یافت و پس از گذراندن دوره آموزش مقدماتی برای تکمیل دوره به آمریکا اعزام شد.

شهید بابایی در سال ۱۳۴۹ برای گذراندن دوره خلبانی به آمریکا رفت. طبق مقررات دانشکده باید به مدت ۲ ماه با یکی از دانشجویان آمریکایی هم اتاق می شد. آمریکایی‌ها در ظاهر هدف از این برنامه را پیشرفت دانشجویان در روند فراگیری زبان انگلیسی عنوان می کردند، اما واقعیت چیز دیگری بود. چون عباس در همان شرایط تمام واجبات دینی خود را انجام می داد و از بی بند و باری موجود در جامعه آمریکا بیزار بود.

همه چیز برای نماز

خود وی ماجرای فارغ التحصیلی از دانشکده خلبانی آمریکا را چنین تعریف کرده است: «دوره خلبانی مادر آمریکا تمام شده بود، اما به خاطر گزارشاتی که در پرونده خدمتم درج شده بود، تکلیفم روشن نبود و به من گواهی نامه نمی دادند تا اینکه روزی به دفتر مسئول دانشکده که یک ژنرال آمریکایی بود احضار شدم. به اتاقش رفتم و احترام گذاشتم. او از من خواست که بنشینم. پرونده من در جلوی او، روی میز بود. ژنرال آخرین فردی بود که باید نسبت به قبول و یا رد شدنم اظهار نظر می کرد. او پرسش هایی کرد که من پاسخش را دادم. از سوال های ژنرال برمی آمد که نظر خوشی نسبت به من ندارد. این ملاقات ارتباط مستقیمی با ابرو و حیثیت من

داشت، زیرا احساس می کردم که رنج ۲ سال دوری از خانواده و شوق برنامه هایی که برای زندگی آینده ام در دل داشتم، همه در یک لحظه در حال محو و نابودی است و باید دست خالی و بدون دریافت گواهی نامه خلبانی به ایران برگردم. در همین فکر بودم که در اتاق به صدا درآمد و شخصی اجازه خواست تا داخل شود. او ضمن احترام، از ژنرال خواست تا برای کار مهمی به خارج از اتاق برود. با رفتن ژنرال، من لحظاتی را در اتاق تنها ماندم. به ساعت نگاه کردم، وقت نماز ظهر بود. با خود گفتم کاش در اینجا نبودم و می توانستم نماز را اول وقت بخوانم. انتظارم برای آمدن ژنرال طولانی شد. گفتم که هیچ کار مهمی بالاتر از نماز نیست.

همین جا نماز را می خوانم. انشاء الله تا نماز تمام شود او نخواهد آمد. به گوشه ای از اتاق رفتم و روزنامه ای را که همراه داشتم به زمین انداختم و مشغول نماز شدم. در حال خواندن نماز بودم که متوجه شدم ژنرال وارد اتاق شده است. با خود گفتم چه کنم؟ نماز را ادامه بدهم یا بشکنم؟ بالاخره گفتم نماز را ادامه می دهم. هر چه خدا بخواهد همان خواهد شد. سرانجام نماز را تمام کردم و در حالی که بر روی صندلی می نشستم از ژنرال معذرت خواهی کردم. ژنرال پس از چند لحظه سکوت، نگاه معناداری به من کرد و گفت چه می کردی؟ گفتم عبادت می کردم. گفت بیشتر توضیح بده. گفتم در دین ما دستور بر این است که در ساعت های معین از شبانه روز باید عبادت کرد. من هم از نبودن شما در اتاق استفاده کردم و این واجب دینی را انجام دادم.

ژنرال با توضیحات من سری تکان داد و گفت: همه این مطالبی که در پرونده تو آمده مثل اینکه راجع به همین کارهاست. این طور نیست؟ پاسخ دادم آری همینطور است. او لبخندی زد. از نوع نگاهش پیدا بود که از صداقت و پابندی من به سنت و فرهنگ و رنگ نباختنم در برابر تجدد جامعه آمریکا خوشش آمده است. با چهره ای بشاش، خود نویس را از جیبش بیرون آورد و پرونده ام را امضا کرد. سپس با حالتی احترام آمیز از جا برخاست و دستش را به سوی من دراز کرد و گفت: به شما تبریک می گویم، شما قبول شدید. برای شما آرزوی موفقیت دارم، من هم متقابلاً از او تشکر کردم.

و در مرداد سال ۶۰ فرماندهی پایگاه هشتم هوایی برعهده او گذاشته شد.

رهبر معظم انقلاب در تاریخ ۱۳۸۳/۱۰/۲۳ در دیدار با مسئولان عقیدتی، سیاسی نیروی انتظامی در خصوص ویژگی‌های شهید بابایی فرموده‌اند:

«چند روز قبل خانواده شهید بابایی این جا آمده بودند؛ این خاطره یادم آمد و برای آنها گفتم. سال ۶۱ شهید بابایی را گذاشتیم فرمانده پایگاه هشتم شکاری اصفهان. درجه این جوان حزب اللهی سرگردی بود، که او را به سرهنگ تمامی ارتقاء دادیم. آن وقت آخرین درجه‌ی ما سرهنگ تمامی بود. مرحوم بابایی سرش را می تراشید و ریش می گذاشت. بنا بود او این پایگاه را اداره کند. کار سختی بود. دل همه می لرزید؛ دل خود من هم که اصرار داشتم، می لرزید، که آیا می تواند؟ اما توانست. وقتی بنی صدر فرمانده بود، کار مشکل تر بود. افرادی بودند که دل صافی نداشتند و ناسازگاری و اذیت می کردند؛ حرف می زدند، اما کار نمی کردند؛ اما او توانست همان ها را هم جذب کند. خودش پیش من آمد و نمونه‌ی از این قضایا را نقل کرد. خلبانی بود که رفت در مباران مراکز بغداد شرکت کرد، بعد هم شهید شد. او جزو همان خلبان هایی بود که از اول با نظام ناسازگاری داشت. شهید عباس بابایی با او گرم گرفت و محبت کرد؛ حتی یک شب او را با خود به مراسم دعای کمیل برده بود؛ با این که نسبت به خودش ارشد هم بود. شهید بابایی تازه سرهنگ شده بود، اما او سرهنگ تمام چند ساله بود؛ سن و سابقه خدمتش هم بیشتر بود. در میان نظامی ها این چیزها خیلی مهم است. یک روز ارشدیت تأثیر دارد؛ اما او قلباً و روحاً تسلیم بابایی شده بود. شهید بابایی می گفت دیدم در دعای کمیل شانه هایش از گریه می لرزد و اشک می ریزد. بعد رو کرد به من و گفت: عباس! دعا کن من شهید بشوم! این را بابایی پس از شهادت آن خلبان به من گفت و گریه کرد.»

چهره‌آشنای «بسیجیان»

بابایی با کفایت، لیاقت و تعهد بی پایانی که در زمان تصدی فرماندهی پایگاه اصفهان از خود نشان داد، در تاریخ

احترام گذاشتیم و از اتاق خارج شدم. آن روز به اولین محل خلوتی که رسیدم به پاس این نعمت بزرگی که خداوند به من عطا کرده بود، دو رکعت نماز شکر خواندم.»

تجمع تعهد و تکرر

با ورود هواپیماهای پیشرفته اف - ۱۴ به نیروی هوایی شهید بابایی که در زمره خلبان های تیزهوش و ماهر در پرواز با هواپیمای شکاری اف - ۵ بود به همراه تعداد دیگری از همکاران برای پرواز با هواپیمای اف - ۱۴ انتخاب و به پایگاه هوایی اصفهان منتقل شد. با اوج گیری مبارزات علیه نظام ستمشاهی، بابایی به عنوان یکی از پرسنل انقلابی نیروی هوایی در جمع دیگر افراد متعهد ارتش به میدان مبارزه وارد شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، وی گذشته از انجام وظایف روزمره به عنوان سرپرست انجمن اسلامی پایگاه به پاسداری از دستاوردهای پرشکوه انقلاب اسلامی پرداخت. شهید بابایی با دارا بودن تعهد، ایمان، تخصص و مدیریت اسلامی چنان درخشید که شایستگی فرماندهی وی محرز

66

شهید بابایی قسمت اعظم وقت خویش را در پروازهای عملیاتی و یاقرارگاه ها و جبهه های جنگ در غرب و جنوب کشور سپری کرد و به همین ترتیب چهره آشنای «بسیجیان» بود.

99



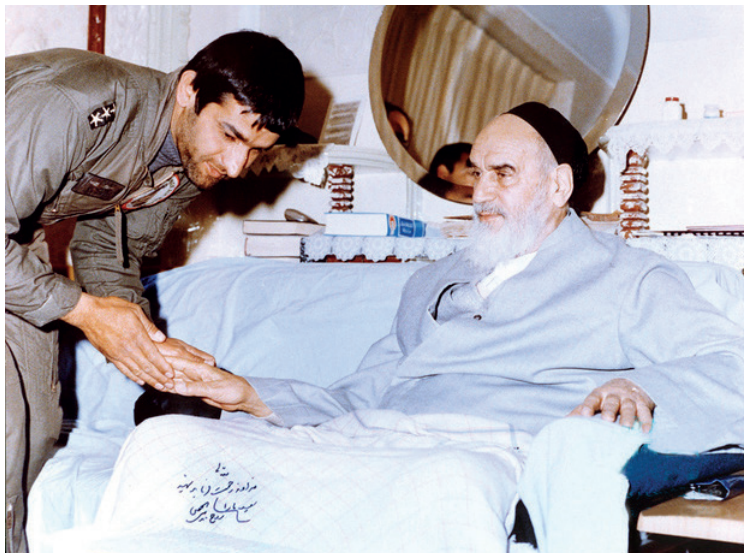
شهید عباس بابایی
بزرگمردی است که
در مکتب شهادت
پرورش یافت.
مجاهدی که زهد
و تقوایش به سان
دریایی خروشان
بود و هر لحظه از
زندگانی اش موج هادر
برداشت.

ایران به هنگام بازگشت از یک مأموریت برون مرزی هدف گلوله ضد هوایی قرار گرفت و به شهادت رسید. تیمسار عباس بابایی صبح روز پانزدهم مرداد ماه در روز عید قربان همراه یکی از خلبانان نیروی هوایی (سرهنگ نادری) به منظور شناسایی منطقه و تعیین راهکار اجرای عملیات با یک فروند هواپیمای آموزشی اف-۵ از پایگاه هوایی تبریز به پرواز درآمد و وارد آسمان عراق شد. تیمسار بابایی پس از انجام دادن مأموریت به هنگام بازگشت، در آسمان خطوط مرزی، هدف گلوله های تیربار ضد هوایی قرار گرفت و از ناحیه سرم مجروح شد و بلافاصله به شهادت رسید. یکی از راویان مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ درباره این واقعه نوشته است:

«به دنبال اصابت گلوله به هواپیمای تیمسار بابایی و اختلالی که در ارتباط هواپیما و پایگاه تبریز به وجود آمد، پایگاه مزبور به رابط هوایی سپاه اعلام کرد که یک فروند هواپیمای خودی در منطقه مرزی سقوط کرد. برای کمک به یافتن خلبان و لاشه آن هرچه سریعتر اقدام نمایید. مدت کوتاهی از اعلام این موضوع نگذشته بود که فرد مذکور مجدداً تماس گرفت و در حالی که گریه امانش نمی داد گفت: هواپیمای مورد نظر توسط خلبان به زمین نشسته و یکی از خلبانان در داخل کابین به شهادت رسیده است.»

۱۳۶۲/۹/۹ با ارتقاء به درجه سرهنگی به سمت معاون عملیات نیروی هوایی منصوب و به تهران منتقل گردید و با روحیه شهادت طلبی به همراه شجاعت و ایثاری که در طول سال ها در جبهه های نور و شرف به نمایش گذاشت صفحات نوین و زرینی در تاریخ دفاع مقدس و نیروی هوایی ارتش نگاشت و با بیش از ۳ هزار ساعت پرواز با انواع هواپیماهای جنگنده، قسمت اعظم وقت خویش را در پروازهای عملیاتی و یا قرارگاه ها و جبهه های جنگ در غرب و جنوب کشور سپری کرد و به همین ترتیب چهره آشنای «بسیجیان» و یار وفادار فرماندهان قرارگاه های عملیاتی بود و تنها از سال ۱۳۶۴ تا هنگام شهادت بیش از ۶۰ مأموریت جنگی را با موفقیت کامل به انجام رسانید. شهید بابایی برای پیشرفت سریع عملیات ها و حسن انجام امور تنها به نظارت اکتفا نمی کرد، بلکه شخصاً پیشگام می شد و در جمیع مأموریت های جنگی طراحی شده برای آگاهی از مشکلات و خطرات احتمالی، اولین خلبان بود که شرکت می کرد.

سرلشکر بابایی به علت لیاقت و رشادت هایی که در دفاع از نظام، سرکوبی و دفع تجاوزات دشمنان از خود بروز داد در تاریخ ۱۳۶۶/۲/۸، به درجه سرتیپی مفتخر گردید. تیمسار بابایی معاون عملیات نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی



تصویری با امضای امام؛ «خداوند رحمت فرماید این شهید سعید ما را»

مجری مدیریت اسلامی

سرتیپ خلبان علی محمد نادری هم‌رمز شهید بابایی در خصوص ویژگی‌های شهید می‌گوید: «اصولا اگر بحث و خاطراتی از او گفته شده از ساده، بسیجی و مخلص بودن او صحبت شده که فقط يك بعد از ابعاد شخصیتی شهید بوده، در حالی که او ابعاد گوناگونی داشت. يك مدیر و فرمانده قاطع و توانمند، يك طراح زبردست و يك آینده‌نگر بسیار توانمند بود که يك مدیریت اسلامی دلسوزانه‌ای داشت و با هر کس يك بار روبه‌رو می‌شد او را شیفته خود می‌کرد. شهید بابایی يك نیروی هوایی متحرك، مغز متفكر و طراح اكثر عملیات‌های هوایی بعد از معاون شدنش در نیرو بود. زمانی که تازه این سمت را داشت، گروهک‌ها و نفوذی‌هایی که در کشور ما بودند، حتی در دفتر ویژه نیروی هوایی نیز نفوذ کرده بودند، پروازها و عملیات‌ها لو می‌رفت، به طوری که وقتی هواپیمای ما می‌خواست از مرز عبور کند، با دیوارهایی از پدافند روبرو می‌شد. از زمانی که ایشان محوریت عملیاتی نیرو را بر عهده گرفت به روش‌های قبلی پشت کرد و روش‌های جدیدی را به وجود آورد. خود ایشان با ماشین‌هایی که يك تشك ابری روی آن پهن بود، از این پایگاه به آن یکی حرکت می‌کرد، ماشین طراحی می‌کرد و به پایگاه‌ها می‌داد. خودش در تكتك هواپیماهای دو کابینه می‌نشست و روش‌ها را به خلبانان نشان می‌داد. نیروهای زمینی را با پروازها هماهنگ می‌کرد که زمانی که این پروازها از میان آنها عبور می‌کنند، مورد هدف پدافند خودی قرار نگیرند. شهید بابایی يك فرد نبود، بلکه متفكری به تمام معنی با کلیه‌ی ابعاد گوناگون پیشرفته انسانیت بود، یکی از بنده‌های خاص خدا بود که به نظر من در صدی از خصایص حضرت علی (ع) را داشت.»

ساده‌زیستی

زندگی شخصی شهید بابایی سرشار از ساده‌زیستی و دوری از تجملات بود. حجت الاسلام والمسلمین محمدی گلپایگانی نقل می‌کند: «... چیزی را که من در ایشان نیافتم، علاقه، توجه و فریفتگی به مادیات و زرق و برق دنیا بود. زندگی بسیار ساده‌ای داشت. بارها به من می‌گفت که هیچ وقت خمس بدهکار نمی‌شود و اصلا مهلت نمی‌دهد، خمسی به گردنش بیفتد و سرمه‌ای از حقوقش به اندازه مخارجش برمی‌دارد و بقیه را می‌دهد در راه خدا.»

مادر شهید در خصوص ساده‌زیستی و زندگی بی‌تکلف او نقل می‌کند: «وقتی که لباس‌هایش چرک می‌شد، بی‌آنکه کسی بداند، خودش می‌شست و به تن می‌کرد. عباس هیچ‌گاه کفش مناسبی نمی‌پوشید و بیشتر وقت‌ها پوتین به پا می‌کرد. عقیده داشت که پوتین محکم است و دیرتر از کفش‌های دیگر پاره می‌شود و آن قدر آن را می‌پوشید تا کاف نما می‌شد. به خاطر می‌آورم روزی نام او را در لیست دانش‌آموزان بی‌بضاعت نوشته بودند. دایی عباس، که ناظم همان مدرسه بود، از این مساله خیلی ناراحت شد و به منزل ما آمد. از ما خواست تا به ظاهر و لباس عباس بیشتر رسیدگی کنیم تا آبروی خانواده حفظ شود. من از سخنان برادرم متأثر شدم. کمد لباس‌های عباس را به او نشان دادم و گفتم: نگاه کن. بین ما برایش همه چیز خریده‌ایم؛ اما خودش از آنها استفاده نمی‌کند. وقتی هم از او می‌پرسم که چرا لباس نو نمی‌پوشی؟ می‌گوید: در مدرسه شاگردانی هستند که وضع مالی خوبی ندارند. من نمی‌خواهم با پوشیدن این لباس‌ها به آنان فخر فروشی کنم.»

به بهانهٔ ۱۳ مرداد
سالگرد شهادت
علی موحد دانش

سربازِ خمینِ



حمید صفاری

عضویت سپاه پاسداران درآمد و ابتدا مأموریت حراست از بیت امام خمینی (ره) را برعهده گرفت. پدر شهیدان موحد دانش می‌گوید: علی مدتی از محافظان مقام معظم رهبری و محمدرضا محافظ دکترآیت بود. علیرضا از اولین نیروهایی بود که سپاهی شد. یک روز از طرف سپاه برای تحقیقات به منزل می‌آیند که خود علیرضا در باز می‌کند. سوالات اولیه را می‌پرسند. نیم ساعتی از او سوال می‌کنند که آیا علی را می‌شناسید؟ این هم نمی‌گوید منم. کامل سوالات را جواب می‌دهد. در آخر که می‌پرسند کی به خانه می‌آید؟ علیرضا می‌گوید یک ساعت است وقت من را گرفتید. علیرضا عضو گردان ۶ و ۹ تهران بود. در واقع هر کجا که کارنشانی ای بود او هم حضور داشت.

نفر اول

با آغاز غائله کردستان، به آنجا رفت و در چند عملیات پاکسازی علیه ضدانقلاب شرکت کرد. سرلشکر رحیم صفوی در خاطرات خود در خصوص حضور علی موحد دانش در کردستان گفت: «موحد دانش اولین فرماندهی بود که از سپاه تهران، با گردان ۲ پادگان ولیعصر (عج) قبل از ما خود را به نآرامی‌های سندج رسانده بود. در آزادسازی سندج، نیروهای گردان ۲ پادگان ولیعصر نقش مهمی آفریدند. وی بسیار جسور و شجاع و یک مقدار تند بود و ایمان بسیار قوی ای داشت. او بعداً در جنگ و در تیپ ۱۰ سیدالشهدا (ع) یک دستش قطع شد. این سردار بزرگوار، جنگ را در کردستان خوب یاد گرفت و در جنگ تحمیلی در تیپ ۱۰ سیدالشهدا (ع) واقعا شجاعانه می‌جنگید و در عملیات‌های مختلف، یک رزمنده و فرمانده بارز بود.»

حضور در جبهه

پس از آن به جبهه اعزام شد و به عنوان جانشین محسن وزوایی در عملیات بازی دراز حضور یافت و در همین عملیات یک دستش قطع شد. وی پس از عملیات «مطلع الفجر» به مکه معظمه مشرف شد. مدتی بعد به تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) اعزام شد، تا به عنوان معاون گردان حبیب بن مظاهر، مأموریتش را انجام دهد. موحد دانش پس از خاتمه عملیات

«من در عملیات بیت المقدس هم بودم. در این عملیات خاطرات خیلی خوبی هم یادم هست. در آن زمان به عنوان نیروی پشتیبانی رفتیم که عمل کنیم. ما دیرتر از نیروهای رزمی با قلیق به آن طرف کارون رفتیم و در جایی دپو شدیم. دم غروب بود، نماز خواندیم. تدارکات کامل نداشتیم. مثلاً قمقمه نداشتیم. «علی موحد دانش» یک قطب نما و یک فانوسخه سبزرنگ و یک قمقمه داشت. وقتی دید شرایط اینطور است گفت وقتی که همه شما قمقمه نداشته باشید، من هم از قمقمه‌ام استفاده نمی‌کنم.» (خاطره محمد غلامعلی) علی موحد دانش نمونه همان سربازان در گهواره خمینی کبیر (ره) در ابتدای نهضت بود. علی، فرزند اول خانواده در سال ۱۳۳۷ در تهران به دنیا آمد. در سال ۱۳۵۵ بعد از اخذ دیپلم به سربازی رفت و پس از فرمان امام خمینی مبنی بر فرار سربازان از پادگان‌ها، وی نیز از پادگان گریخت و به جمع انقلابیون پیوست. علی از سربازی طاغوت گریخت و تا پایان عمر لباس سربازی اسلام را به تن کرد. اگر به تحصیلات دانشگاهی در رشته برق دانشگاه تبریز ادامه نداد، اگر به مجس تشکیل کمیته‌های انقلاب اسلامی وارد کمیته شد، و برای مبارزه با اشرار و قاچاقچیان سراز مرز بازگان درآورد و با قاچاقچیان بزرگ و حرفه‌ای دست و پنجه نرم کرد، چون سرباز بود.

ماجرای دستگیری هویدا و نصیری

علیرضا در جریان انقلاب پا به پای مردم انقلابی فعالیت‌های ضد شاهنشاهی می‌کرد. از حضور در تظاهرات تا نگهبانی اسلحه‌خانه‌ها و محل‌های استقرار ضدانقلاب و بازماندگان رژیم قبلی. بعد از پیروزی انقلاب یکبار که علیرضا در حال پاسبانی روی برجک بود، نصیری و هویدا از عوامل رژیم شاه را می‌بیند که از کاخ بیرون می‌رفتند. کمی سروصدا می‌کند اما کسی متوجه نمی‌شود. می‌دود و پاره آجری برمی‌دارد و به سر نصیری می‌زند. این کار را که می‌کند مردم اطراف متوجه ماجرا می‌شوند و نصیری و هویدا را به زندان می‌اندازند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در کمیته انقلاب اسلامی شمیران به فعالیت مشغول شد. علیرضا در فروردین سال ۱۳۵۸ به

عروسی در مسجد

پدر که همیشه دوست داشت روزی برسد که علیرضا خودش بگوید می‌خواهد ازدواج کند بالاخره این روز را می‌بیند. پدر در تعریف خاطره آن روز می‌گوید: «یک شب ساعت ۱۱ بود که با چند نفر از دوستانش با تویوتایی پرا از اسلحه از کردستان به خانه آمدند. من تا صبح نتوانستم بخوابم. صبح مادرش گفت علی دیشب به من گفته من نصف دینم را دارم و می‌خواهم نصف دیگرش را داشته باشم تا کامل شود. گفتم تا مستقیم به خودم نگوید قبول نمی‌کنم. صبح رفتند اسلحه‌ها را تحویل دادند و شب به خانه آمدند. خواست درباره ازدواج حرف بزند گفتم با قدرت بگو مگر می‌خواهی دزدی کنی. موضوع را گفت. آن زمان علیرضا دستش قطع شده بود، خواهر شهیدی را پسندید و با هم قرار گذاشتند. در این فاصله برادرش محمد ۱۲ اردیبهشت به شهادت رسید. چهل‌مش را برگزار کردیم. پایان مراسم چهل‌م عروس علیرضا را به همه معرفی و اعلام کردیم فردای چهل‌م برنامه علیرضا را داریم. دخترم هم عقد کرده بود. از مجلس بیرون آمدیم به پدر داماد گفتیم عروست را ببر. دو روز بعد برای خواندن خطبه عقد خدمت امام (ره) رفتیم. آن زمان پدر داماد را راه نمی‌دادند. من عین راننده تاکسی دم در ایستادم و مابقی نزد امام رفتند و خطبه عقد جاری شد. علیرضا برای عروسی اعلام کرد چیزی نمی‌خواهد و می‌خواهد عروسی را در مسجد بگیرد. مسجدی قدیمی را انتخاب کردیم که بچی بچه‌ها و خودمان در این مسجد گذشت؛ عروسی را گرفتیم. علیرضا از اینجا زندگی دار شد.»

فتح‌المبین، فرماندهی گردان حبیب بن مظاهر را به عهده گرفت و نقش فعالی در مراحل سه‌گانه الی بیت المقدس و آزادی خرمشهر ایفا کرد. پس از پایان عملیات بیت المقدس، به همراه قوای محمد رسول الله (ص)، به لبنان اعزام شد.

به یاد علقمه

یکی از همراهان شهید موحد دانش نقل می‌کند: «عملیات بازی دراز بود. صبح عملیات، حاج علی برای بیدار کردن بچه‌ها، به سمت یکی از چادرها رفت، غافل از اینکه شب قبل عراقی‌ها پاتک زده، چند تا از چادرها را گرفته بودند. هنگامی که حاجی وارد چادر شد، سربازان عراقی او را به رگبار بستند، خیلی سریع پشت یکی از صخره‌ها سنگر گرفت، اما لغزش پا روی ریگ‌ها باعث سقوط او شد و در اثر اصابت سر به تخته سنگی، برای مدتی بیهوش شد. پس از به هوش آمدن، یکی از عراقی‌ها نارنجکی را به سمت او پرتاب کرد. حاجی که قصد داشت نارنجک را به سمت دشمن بازگرداند، آن را در دست گرفت اما نارنجک منفجر شد و دست حاج علی را از مچ قطع کرد. در همین حین ما با شنیدن صدای تیرانفجار متوجه جریان شدید و به سمت چادرها رفتیم و پس از به عقب راندن عراقی‌ها حاج علیرضا موحد دانش را یافتیم. فکرمی‌کنم همه بچه‌ها با دیدن آن صحنه به یاد کربلا و علقمه و علمدار لشکر امام حسین (ع) افتادند. حاج علی بعد از جانبازی باز هم راهی جبهه‌ها شد، آخر هیچ چیز نمی‌توانست حضور او را در صحنه جهاد کمرنگ کند.





مرد میدان شلمچه

در خیز اول مرحله چهارم عملیات بیت المقدس، یگان های تحت امر قرارگاه نصر مثل تیپ ۲۷ حضرت رسول (ص)، وارد عمل شدند، اما کار گره خورده بود. لشکر ۲۵ کربلا به فرماندهی سردار مرتضی قربانی را وارد عمل کردند و قرار شد این گره با قدرت بیشتری باز شود و شکافی که عراقی ها بین نیروهای ایرانی به وجود آورده بودند، بسته شود. علی موحد دانش در مصاحبه ای بعد از عملیات به امیر رزاق زاده، راوی دفاع مقدس گفت که ما در شلمچه هر چه گلوله آر، پی. جی. به طرف تانک های عراقی شلیک می کردیم، اثر نمی کرد. من تفنگم را زیر این دستم که قطع بود، می انداختم و بعد ضامن نارنجک را با دندان خارج می کردم و آن را توی تانک می انداختم و بلافاصله خودم پایین می پریدم. او می گفت در شب دوم، آن قدر تانک های دشمن مقاوم بودند که کار دیگری نمی توانستیم انجام دهیم. (در مسیر پیروزی: روایت سردار مرتضی قربانی)

خدایا شکرت

شهید موحد دانش یکی از خاطراتش را برای یکی از همزمانش اینگونه تعریف کرده است: بعد از عملیات «بازی دراز» با دلی شکسته رو به خدا کردم و گفتم: «پروردگارا! ما که توفیق شهادت نداشتیم، قسمت کن در همین جوانی کعبه ات را، حرم رسالت را، غریبی بقیعت را زیارت کنم...» مشغول دعا و درخواست از درگاه پراز لطف خداوند بودم که شهید پیچک آمد. دستی به شانه ام زد و گفت: «حاج علی، مکه می روی؟!» یک دفعه جا خوردم و با تعجب پرسیدم: «چطور مگر؟» خندید و ادامه داد: «برایم یک سفر جور شده است اما من به دلیل تدارک عملیات نمی توانم بروم. با خود گفتم شاید شما دوست داشته باشید به مکه بروید!» سر به آسمان بلند کردم. دلم می خواست با تمام وجود فریاد بکشم: «خدایا شکرت».

در خدمت اسلام

پدر شهید موحد دانش در خصوص سفر حج فرزندش می گوید: «سهمیه مکه برای شهید پیچک بود که آن را به علی (شهید



از راست نفر سوم شهید علیرضا موحد دانش فرمانده لشکر ۱۰ در سفر حج



همین کار را مکرر ادامه می‌دهد. به دوستانش گفته بود: این دست مصنوعی ما بیشتر از دست واقعی در خدمت اسلام قرار گرفته است.»

مهمان بانوی دو عالم

مادر شهید در خصوص شهادت فرزندش اینگونه روایت می‌کند: «چند روز قبل از شهادت علیرضا من که در خارج از کشور به سرمی‌بردم، خواب عجیبی دیدم. در خواب دیدم که تمام کوچه‌مان را چراغانی کرده و دیوارهایش را از پرچم پوشانده‌اند. خانم فاطمه زهرا (س) جلوی در خانه ایستاده‌اند و مردم بین خودشان نقل‌پخش می‌کنند. دریافتم که شاید برای علیرضا اتفاقی افتاده است و همینطور هم بود.

چند روز بعد همسرم از ایران تماس گرفتند و خبر شهادت او را به من رساند. سیزدهم مرداد سال ۱۳۶۲ و عملیات والفجر ۲ بود. علیرضا که زخمی شده بود، در آخرین لحظات به سختی خودش را به بیسیم عراقی‌ها رسانده، سیم آن را با

موحد دانش) داد. ایشان وقتی می‌خواست عازم حج شود، همچنان از کار تبلیغات و کار برای اسلام غافل نبود. لذا با توجه به مصنوعی بودن دستش از این موضوع حداکثر استفاده را کرد و مقدار زیادی عکس و پوستر انقلابی را داخل آن جاسازی کرد، طوری که تا خود عربستان هیچ کس متوجه این قضیه نشده بود.

آن جا که می‌رسند، در یکی از به اصطلاح کمپ‌ها که وارد می‌شوند، می‌بینند عکس فهد زده شده است. با زیرکی آن عکس را می‌کند و عکسی را که همراه خود برده بود به جای آن می‌زند. مأمورین سعودی که این قضیه را می‌بینند علیرضا را برای بازجویی می‌برند، اما چیزی از وی نمی‌توانند پیدا کنند. عکس فهد را دوباره روی دیوار می‌زنند و می‌روند. بر می‌گردند و می‌بینند عکس فهد باز پایین آورده شده پوستر دیگری به جای آن نصب شده است. عصبانی می‌شوند که علیرضا این پوسترها را از کجا می‌آورد، باز هم متوجه دست مصنوعی علیرضا نمی‌شوند تا اینکه بالاخره رهایش می‌کنند.



از بالا ایستاده

ناشناس

شهید وزوایی

برادر خالقی

شهید سلمان طروقی

برادر کیانی

علیرضا موحد دانش

شهید احمد غلامی

برادر خوش فر

نشسته ردیف دوم

از راست ناشناس

شهید ستار صفری

ناشناس، ناشناس

برادر شفيعی، ناشناس

ردیف جلو نشسته

برادر محقق

ناشناس، ناشناس

سومار، قبل از عملیات

مسلم بن عقیل

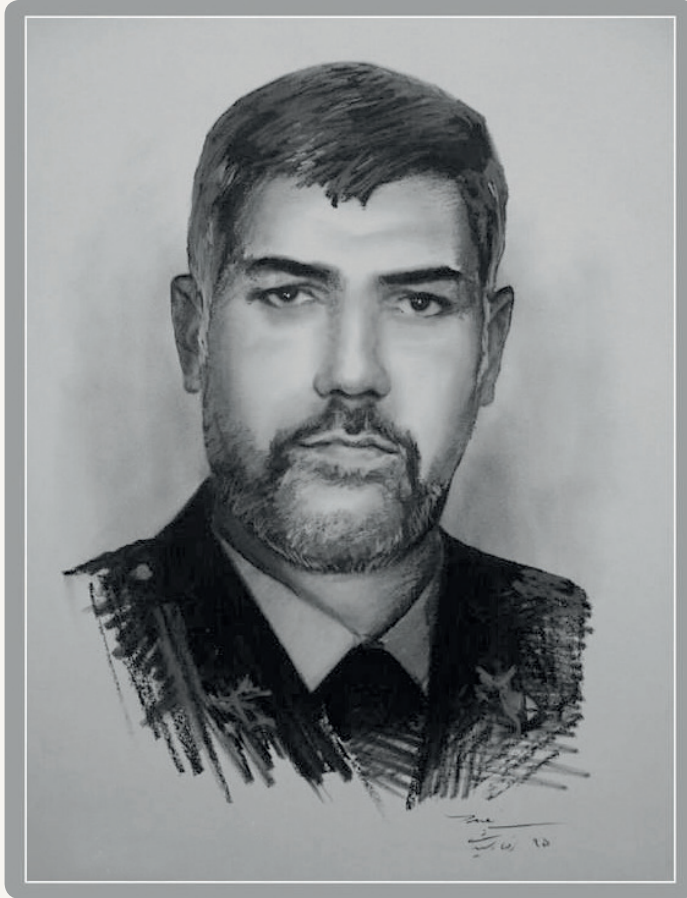
راه حسین (ع) است و به اختیار انتخاب کرده و تا آخرین نفس و آخرین رمقی که به تن داریم در سنگر رضای خدا خواهیم ماند و به دشمن زبون کافر خواهیم فهماند که ملتی که پشتیبانش خداست و پیشاپیشش امام زمان فی سبیل الله در مقابل تمامی متحدان کفر خواهد ایستاد و انشاء الله پیروز خواهد شد.

پدر و مادر عزیزم همانگونه که در شهادت برادرم صبر کردید و استقامت ورزیدید اکنون نیز صبر پیشه کنید. در حدیث است که هرگاه پدر و مادری در مرگ دو فرزندشان استقامت کنند خداوند کریم اجری عظیم (بهشت) نصیب شان می کند. شما خوب می دانید که شهید عزادار نمی خواهد، رهرو می خواهد. برادرم شما هم با قلم و قدم و زبان تان پشتیبان انقلاب و امام عزیز باشید. مادر عزیزم به مادران بگو همانطور که من رهرو خون حسینم مباد از رفتن فرزندان تان به جبهه جلوگیری کنید که فردا در محضر خدا نمی توانید جواب زینب (س) را بدهید که تحمل ۷۲ تن شهید را نمود.

دندان جوید تا مانع ارتباط آنان با عقبه گردد. پس از قطع سیم که دشمن متوجه این کار علی شد، او را به رگبار بسته، راهی دیار بهشت گرداند. پیکرش، همانطور که آرزو داشت پس از مدت ها، به وطن بازگشت و در گلزار شهدا به خاک سپرده شد.»

درواه حسین (ع)

علیرضا موحد، عاقبت در تاریخ ۱۳ مرداد ۱۳۶۲ در عملیات والفجر ۲ در منطقه حاج عمران، در حالی که فرماندهی تیپ ۱۰ سیدالشهدا (ع) را بر عهده داشت به شهادت رسید. در بخشی از وصیتنامه وی آمده است: «پروردگارا با گناهی زیاد از تو که لطف و کرم و رانهایتی نیست، تقاضای عفو و بخشش دارم و الهی بنده ای که تحمل از دست دادن یک دست را ندارد چگونه بر آتش دوزخ توان دارد، خدایا توبه ام را بپذیر و از گناهانم بگذر که غیر از تو کسی را ندارم و غیر از تو امید می ندارم. مردم بدانید راهی را که در آن گام نهاده ایم که همانا



قفسه برای عقاب

درباره شهید حسین لشگری، سیدالاسرای دفاع مقدس

برای حسین چه رخ داده بود؟! این را ما پس از چهل و سه سال می دانیم. او اندکی پس از فرود در عراق به اسارت نیروهای عراقی که از کشته شدن همزمانشان توسط خلبانان ما خشمگین بودند، درآمد و خودتان می توانید حدس بزنید که برخورد با او چندان مهربانانه نبود.



عرفان حیدری

برای عقاب فرقی ندارد که قفسش را از چوب و آهن بسازند یا از طلا و نقره؛ عقاب به آنسوی میله‌ها نگاه می‌کند و آرزوی پرواز را در سر می‌پروراند. آرزوی آنکه باز هم بال بگشاید و در آسمان نیلگون اوج بگیرد و بر باد سوار شود و بالا و بالاتر برود. برای عقاب اسارت همان مرگ است!

زاده روستای ضیاءآباد تاکستان قزوین بود. بیستم اسفندماه ۱۳۳۱. پس از اینکه دیپلمش را گرفت برای خدمت سربازی رفت لشکر ۷۷ خراسان. همانجا بود که راه زندگی‌اش عوض شد. در آزمایش مشترک میان نیروی هوایی و زمینی ارتش، شیفته پیشه خلبانی شد و در سال ۱۳۵۱ به دانشکده خلبانی نیروی هوایی ارتش ایران پیوست و پس از پنج سال شد ستوان دوم حسین لشگری، خلبان جنگنده اف ۵ (تایگر). فروردین سال ۱۳۵۸ با منیزه ازدواج کرد. چندی پس از آن بود که می‌بایست با خانواده کوچکش از تبریز بروند دزفول. تحرکات ارتش عراق در مرز ایران زیاد شده بود و نیروی هوایی که هشیارانه این جابه‌جایی‌ها را دنبال می‌کرد، به نیروهایش در خوزستان آماده باش داده بود.

هنوز چند ماهی از پدر شدن حسین در اردیبهشت ۱۳۵۹ نمی‌گذشت که در ۲۷ شهریور ۱۳۵۹ و ۴ روز پیش از یورش سراسری عراق به ایران و آغاز رسمی جنگ، ماموریتی به او واگذار شد. لشگری و سرگرد ورتوان که لیبر عملیات بود می‌بایست ستونی از نیروهای متجاوز عراقی را که برای پاسگاه‌های مرزی مشکلاتی پیش آورده بودند، بمباران می‌کردند.

او پیشتر هم دوازده بار ماموریت‌های مشابه را انجام داده بود و تجربه کافی برای چنین پروازی را داشت. صبح بود که دو خلبان، تایگرهای آماده را چک کردند و اندکی پس از آن دو ببر نیروی هوایی غرش کنار آسمان خوزستان را شکافته و به سوی اهداف خود در خاک دشمن رهسپار شدند. پیش از آنها دو فروند تایگر دیگر عراقی‌ها را گوشمالی داده بودند و این پدافند آنها را هشیار کرده بود. همین هم شد که تا مرز راپشت سرگذاشتند، آتشبارهای عراقی از شان پذیرایی کردند. خلبان‌ها با دیدن هدف روی آن شیرجه زده و بمب‌ها و راکت‌ها را روی عراقی‌ها ریختند، اما انگار مشکلی برای شماره دو پیش آمده بود؛ جنگنده چون اسبی سرکش به هیچ‌کدام از فرمان‌ها

پاسخ نمی‌داد و صدای آژیرهای هشدار کابین را پیر کرده بود. خود حسین درباره آن هنگام گفته بود: «به هر نحو توسط پدال‌ها هواپیما را به سوی هدف هدایت کردم. این لحظه ارتفاع هواپیما ۶۰۰۰ پا بود و چراغ‌های هشدار دهنده موتور مدام خاموش و روشن می‌شد. شاسی پرتاب راکت‌ها را رها کردم، در یک آن ۷۶ راکت روی هدف ریخته و جهنمی از آتش زیر پایم زبانه کشید. ازینکه هدف را با موفقیت زده بودم بسیار خوشحال بودم. اما می‌دانستم با وضعی که هواپیما دارد، قادر به بازگشت نیستم. درحالی که دست چپم بر روی دسته گاز بود، دست راستم را به سمت دسته ایجکت بردم. دماغ هواپیما در حالت شیرجه بود و هر لحظه زمین جلوی چشمانم بزرگ و بزرگ‌تر می‌شد. تصمیم نهایی را گرفتم؛ با گفتن شهادتن دسته ایجکت را کشیدم و از این لحظه به بعد چیزی یادم نیست.» برای حسین چه رخ داده بود؟! این را ما پس از چهل و سه سال می‌دانیم. او اندکی پس از فرود در عراق به اسارت نیروهای عراقی که از کشته شدن هم‌زمانشان توسط خلبانان ما خشمگین بودند، درآمد و خودتان می‌توانید حدس بزنید که برخورد با او چندان مهربانانه نبود.

هنگامی که واژه اسارت را می‌شنویم یاد چه چیزهایی می‌افتیم؟ بازجویی، زندان، انفرادی و شکنجه؛ شکنجه‌های روانی و جسمی و وای به حال کسی که اسیر موجوداتی شود که آتش سیگارشان را در حدقه چشم هموطنانشان خاموش می‌کردند! دیگر ببینید اینها با دشمن خود چگونه برخورد می‌کردند؟ دشمنی که باور داشتند خدا مگس و ایرانی‌ها را بیهوده آفریده است!

حسین هم می‌دانست با چنین کسانی سرو کار دارد و قرار است حسابی از خجالتش دریابند. اما او تصمیمش را گرفته بود و حتی به بهای جان هم حاضر نبود با آن‌ها همکاری کند و نکرد! حسین سه ماه نخست اسارت را در رفت آمد میان انفرادی و اتاق‌های شکنجه استخبارات گذراند. در آغاز بازجوها از حسین می‌خواستند جایگاه پایگاه‌های نیروی هوایی ارتش ایران و هرچه از آنها می‌داند را لو بدهد و بهانه شکنجه‌شان همین بود. حسین را به برق وصل می‌کردند، ساعت‌ها وارونه آویزان می‌کردند، نمی‌گذاشتند بخوابد و آنقدر با کابل او را می‌زدند که



دیدار یار هبیر انقلاب

خرداد سال ۱۳۷۴ اما بارقه‌ای از امید درخشید. سرانجام پس از پانزده سال بی خبری، نامه‌ای از حسین رسید. آری اوزنده بود و درجایی که هیچ‌کس نمی دانست کجاست، به دور از دیگر از اسیران نگهداری می شد. چراکه عراقی ها هنوز امید داشتند تا خسته شود و با آنها همکاری کند. به او می گفتند که پنجاه خلبان اسیر نیروی هوایی را به ایران بازگردانند، تنها تو ماندی و اگر تو هم بیایی و جلوی دوربین بگویی که ایران بود که به عراق حمله کرد، تو را هم رها می کنیم! اما حسین ایران را بیش از اینها دوست داشت، او به بهای آزادی هم، ایران و مردمش را به عراقی ها نفروخت و سه سال دیگر هم در اسارت ماند.

اینک حسین ۴۷ سال داشت و ۱۸ سال از زندگی را در زندان های دشمن گذرانده بود. بعدها خودش بهترین لحظه دوران اسارت را نوشیدن یک لیوان آب خنک از سرباز عراقی در نوروز ۱۳۷۴ می دانست. و تصور کنید که چند سال بود آب خنک ننوشیده بود؟ پانزده سال! و آسمان را چند سال بود ندیده بود؟ یا برگری سبز؟ یا تابش آفتاب؟ یا صدای پرنده ای؟ یا بوی گلی؟ یا نوازش نسیمی؟

سرانجام پس از ۱۸ سال اسارت، در ۱۷ فروردین ۱۳۷۷ حسین با تیم اسکورت عراقی به سوی مرز ایران راهی شد. او که نخستین اسیر ایرانی بود، می رفت تا واپسین آزاده ایرانی لقب بگیرد. پیش از بازگشت به ایران نماینده صلیب سرخ

خودشان خسته می شدند، اما حسین کم نمی آورد و تنها پنج واژه را تکرار می کرد: نامش، درجه، هواپیما، پایگاه و کد پرسنلی. کمی که گذشت عراقی ها خسته شدند. آنها که اسرای تازه تری هم از ایران گرفته بودند دیگر فهمیدند که ایرانی ها سرسخت تر از آنند که با شکنجه لب به سخن باز کنند، بارها و بارها پیش می آمد که اسیران ایرانی زیر شکنجه عراقی ها جان می دادند اما اطلاعات هرگز!

با همه اینها عراقی ها دست از سر حسین برنداشتند. برای آنها حسین یک اسیر عادی نبود، آنها حسین را سندی می دیدند که به واسطه او نشان دهند ایران آغازگر جنگ بوده نه عراق! و بخاطر همین هم از معرفی او به صلیب سرخ سرباز می زدند تا شاید حسین تحت فشار قرار بگیرد و با آنها همکاری کند که نکرد!

پس از آن به مدت ۸ سال حسین را در کنار ۶۰ اسیر ویژه دیگر جایی دور از چشم صلیب سرخ نگهداری می کردند. جنگ که تمام شد و قطعنامه که پذیرفته شد، او را از دوستانش جدا کرده و دوران دوم اسارت آغاز شد. دیگر هیچکس نمی دانست او کجاست؟ آیا عراقی ها حسین را سربیه نیست کرده بودند؟ هیچ بعید نبود! نزدیکان حسین و دوستان و آشنایانش دیگر امیدی به بازگشت او نداشتند، گویی تنها همسرش بود که در همه این سال ها امیدش را حفظ کرده بود و علی، یادگار حسین را یکه و تنها بزرگ می کرد.



بازگشت به میهن

شده بود. در سال های پس از اسارت بیشتر در کنار خانواده بود و از اینکه نتوانسته بود قد کشیدن فرزندش علی را ببیند بسیار غمگین بود. خودش می گفت: «هنگامی که به جنگ رفتم علی دندان نداشت، هنگامی که بازگشتم دانشجوی دندانپزشکی بود.»

سرانجام در ۱۹ مرداد ۱۳۸۸ و پس از ۲۹ سال از روزی که حسین به دست دژخیمان عراقی گرفتار شده بود، روان بلندش به سوی آسمان ها پرکشید. همسر شهید درباره هنگامه شهادت او چنین می گوید: «لحظه شهادتش تلخترین لحظه زندگی ام بود. نوزدهم مرداد ۱۳۸۸ بود. شام خورده بودیم و حسین می خواست نوه مان محمد رضا را بیرون ببرد. حالش خوب بود و ظاهرا مشکلی نداشت. رفت و بعد از دقایقی بازگشت. گفت می خواهم توی سالن کنار محمد رضا بخوابم. من هم شب بخیر گفتم و از پله ها بالا رفتم. آخرین پله که رسیدم صدای سرفه اش بلند شد. به خاطر شکنجه هایی که شده بود حال بدی داشت و همیشه سرفه می کرد اما این بار صدایش متفاوت بود. پایین را نگاه کردم دیدم به پشت افتاده. نمی دانم چطور خود را به او رساندم. حالت خفگی پیدا کرده بود. به سختی نفس می کشید. دستش در دستم بود و نگاهمان به هم گره خورد. دنیا برایم تیره و تار شد. چشمان حسین دیگر نگاهم را نمی دید و لحظاتی بعد دستانم از آن وجود گرم، جسمی سرد را لمس می کرد...»

او را می بیند و پیشنهاد می دهد که به هرکجا می خواهد می تواند پناهنده شود. اما حسین لشگری در پاسخ می گوید: «من ۱۸ سال شرایط سخت اسارت را تحمل کردم به امید اینکه روزی به کشورم بازگردم. از شما خواهش می کنم حتی اگر در این چند ساعت باقی مانده از دنیا رفتم، جنازه ام را به ایران بازگردانید.»

در ایران امیر سررتیب عبدالله نجفی به پیشواز او آمد و حلقه گلی را بر گردنش انداخت و حسین در میان پیشواز پر شور ایرانیان و بردوش آن ها با شعار «لشگری قهرمان خوش آمدی به ایران» پس از سال ها در هوای میهن نفس کشید.

فردای آن روز لشگری برای دیدار با آیت الله العظمی خامنه ای به بیت رهبری رفت. در آن دیدار امیر نجفی درباره حسین لشگری گفت که ایشان طولانی ترین دوره اسارت در میان اسرای ایرانی را داشته و پیشنهاد کردند مقام معظم رهبری ایشان را به عنوان سیدالاسرا مفتخر نمایند که مورد قبول واقع شد. پس از آن در بهمن ۱۳۷۸ درجه سرلشگری به حسین دادند. سرلشکر حسین لشگری درست ۶۴۰۹ روز اسیر عراقی ها بود، عددی که موی بر تن آدمی سیخ می کند. او آنقدر با عراقی ها و دور از ایرانی ها بود که لهجه عربی پیدا کرده بود، حتی برخی از واژه های پارسی را هم به کار نمی برد. در سرش یک تار موی سیاه دیده نمی شد، بر اثر شکنجه بسیار رنجور شده بود، نفسش تنگ و دندان هایش ریخته و چشمانش کم سو



راهیان



فرهنگ سربازی و ترویج و تبیین فرهنگ دفاع مقدس؛
دُرُشت ننویسیم، دُرُست بنویسیم!



گفت وگویی سرو با آزاده سرافراز حسن نوری؛
اسرایی که آزاده شدند



سید حسن نصرالله بعد از جنگ ۳۳ روزه چه تحلیلی ارائه داد؟
جهان را مبهوت کردید!



فرهنگ سربازی و ترویج و تبیین فرهنگ دفاع مقدس؛

دُرُشت ننویسیم، دُرُست بنویسیم!

فرهنگ، سرباز و مدیریت، سه واژه محجزا، ولی پیوسته به هم در دوران دفاع مقدس بودند که به رغم پرداخت‌های متنوع و متفاوت به هر کدام از آنها، اما هنوز ابعاد کامل این سه جزء تاثیرگذار، بویژه در حوزه واژه «سرباز» برای جامعه بازگوشده و این نقش با توجه به آنکه محققین و پژوهشگران و مورخان و تحلیلگران هم همواره بیشتر به مباحث کیفیت نتایج عملیات‌ها و یا به نقش شهدای برجسته و یا فرماندهان پرداخته‌اند از بخش‌های مغفول مانده دوران دفاع مقدس محسوب می‌شود و لزوم پرداخت به آن با عنایت به آنکه این دوره و مرحله، برای زندگی جوانان بسیار حساس است امری مهم و تاثیرگذار می‌تواند باشد.

بر همین اساس و با توجه به نیاز مبرم برای انتقال مفاهیم دفاع مقدس به نسل‌های جدید و فرصت بهره‌گیری ارزشمند از دوران سربازی جوانان، با طرح این سوال که «فرهنگ سربازی و نقش مدیریت سربازی ستاد کل در ترویج و تبیین فرهنگ دفاع مقدس» چگونه است؟ به سراغ دوتن از محققین و مدرسیین و اساتید برجسته حوزه دفاع مقدس در دانشگاه‌ها و اندیشکده‌ها رفتیم و نظر آنان را در این زمینه جویا شدیم.



عزیزالله محمدی

فرهنگ ناب و معارف دوست داشتنی

دکتر اسماعیل زمانی

مدرس دانشگاه و مربی مراحل آموزشی سربازان



در فرمایشات رهبری دارای یک نکته بسیار مهم است که همواره تاکید موکد دارند؛ برای زنده نگه داشتن فرهنگ و مفاهیم و معارف دفاع مقدس، چرا که این فرهنگ و مفاهیم و معارف، اگر در میان نسل جوان به «درستی» و نه به «درستی» بیان شود بی شک و بی تردید در مسیر تحقق «تمدن نوین اسلامی» با نقشه راه «بیانیه گام دوم» بیش از پیش موفق خواهیم بود و برداشت شخصی بنده از بیان رهبری مبنی بر زنده نگه داشتن فرهنگ ایشار و شهادت این است که ایشان به عنوان فرمانده کل قوا متوقع هستند؛ تبیین اندیشه‌های عرصه سخت که امروز، یا به عنوان جنگ و یا به عنوان دوران دفاع مقدس از آن اسم می‌بریم؛ در جنگ تمام عیار جنگ نرم - که امروز هزار برابر بیشتر از جنگ سخت است - به هر نحو ممکن انجام پذیرد.

با این مقدمه نکته‌ای را باید اشاره کنم که وقتی در میان نسل جوان حضور پیدا می‌کنیم و با آنها شروع به صحبت می‌کنیم و آن آرمان‌ها و ارزش‌ها که توسط انسان‌هایی روی زمین با داشتن ایمان و باور و دین‌مداری و داشتن سبک ایرانی اسلام به منحصه ظهور رسید را بیان می‌کنیم؛ تأثیرات آن را به خوبی و آشکارا می‌بینیم.

آن انسان‌ها کدام اتفاق را رقم زدند؟ ببینید! فرق بسیار مهمی است بین جنگ و دفاع، وقتی گفته می‌شود جنگ، یعنی تحمیل خواسته‌های یک اندیشه و یا یک مجموعه و یا یک کشور به طرف دیگر با استفاده از زور، اما وقتی از دفاع صحبت می‌کنیم؛ عبارت است از بروز صفت‌های پسندیده و والای یک انسان. مثل ایثار، اخلاص، شهامت، شجاعت و در انتها شهادت.

ما وقتی صادقانه می‌خواهیم این مطالب را در حوزه‌های مختلف مثل دانش‌آموزی و یا دانشجوی و یا سربازی و چه حتی در حوزه علمیه و میان نخبگان و شرکت‌های دانش بنیان مطرح کنیم؛ می‌بینیم که مورد استقبال قرار می‌گیرد.

یکی از اتفاقات خوبی که در ستاد کل نیروهای مسلح افتاده است؛ نگاه به فرهنگ سربازی است. فرهنگ نسل جوان سربازی که با مهارت‌ها و حرفه‌های بسیار مهم، به عنوان سرباز در طراز انقلاب اسلامی مشغول هستند و می‌بینیم که وقتی به این موضوع می‌پردازیم؛ در مجموعه ستاد کل نیروهای مسلح بزرگوارانی هستند که برای تبیین کردن آن آرمان‌ها و ارزش‌های دوران دفاع مقدس در میان نسل جوان برنامه‌ریزی می‌کنند و به پیش می‌روند؛ اجازه بفرمایید من خاطره‌ای بسیار شیرین برای شما تعریف کنم:

در عملیات «کربلای ۵» و در «جزیره بوارین» عراق، محور عملیات مادر گردان به سمت و سویی بود که باید می‌رفتیم از «نهر جاسم» متمایل می‌شدیم به سمت جزیره بوارین. در گردان ما که یک گردان به علاوه بودیم و تقریباً دو دسته رزمی هم به ما اضافه بود؛ در میان این بچه‌ها سربازانی بودند که بعضاً متاهل و بعضاً مجرد بودند؛ اما برای اینکه گوش به فرمان ولی و امام باشند در آن شرایط سخت و بحبوحه جنگ و دفاع مقدس، به عنوان «سرباز» آمدند وسط میدان و از این آرمان دفاع و در جنگ اعتقادات سهم خودشان را تقدیم کردند

هم با بسیجیان هم‌رنگ می‌کردند و صفات آنان را داشتند. در شب عملیات کربلای ۵ وقتی در جاده جزیره بوارین قرار گرفتیم یک تانک T۷۲ وارد جزیره شد و من و بچه‌ها داد می‌زدیم که آرپی جی زن! آرپی جی زن! بلند شو و بزن. در این لحظه دیدیم که شهید والا مقام «محمد رضا مهربانیان» بلند شد و قبضه آرپی جی را مسلح کرد و به محض اینکه شلیک کرد دیدیم که پیکر مبارکش به زیرشنی تانک که ۲۹ تن وزن دارد افتاد و تانک پیکر او را بر زمین دوخت.

هرگز چهره زیبا، پاک و اقتدار و اخلاص و آن رنگ و لعابی که از بسیجیان گرفته بود و زیارت عاشورا خواندن را، نماز اول وقت و شرکت در نماز جماعتش را، شرکت در صبحگاه و مراسم‌های سوگواری و سینه زنی و... او را فراموش نمی‌کنم. او و سربازان دیگر با بسیجیان یکی شده بودند و یکصد و یک رنگ بودند. رنگ لباسشان خاکی بود. لیوان آب خوردنشان مثل هم قرمز رنگ پلاستیکی بود و سفره غذایشان چغیه بود و از همه بهتر، یک رنگ و یک دل بودند و یک مشیت و یک واحد شدند در مقابل دشمن تا بن دندان مسلح.

وقتی در حوزه تبیین و در این جهاد تبیین وارد می‌شویم در میان نسل جوان چه در راهیان نور و گروه‌های جهادی و یا دوره‌های آموزشی آموزشگاه‌های زیر نظر ستاد کل، من به آنها می‌گویم که شما جوانانی هستید که تجربه‌های خوبی از راهیان نور و گروه‌های جهادی و آموزش و تولید علم کسب می‌کنید و مقدمات و الگوهای دارید؛ اما ما در دوران دفاع مقدس و انقلاب این تجربه‌ها و مقدمات و الگوها را نداشتیم و شما الگوهای خیلی خوبی دارید.

من وقتی که در میان نسل جوان در مناطقی مختلف و جاهای آموزشی مختلف حضور پیدا می‌کنم و از دوران دفاع مقدس و از آن فرهنگ ناب و معارف دوست داشتنی صحبت می‌کنم و به شکلی درست و نه درشت عنوان می‌کنم؛ آنها به شدت استقبال می‌کنند و می‌بینم که این عزیزان سرباز و جوانان، دوست دارند نه تنها در زمان آموزش تعیین شده، بلکه تا ساعت‌ها می‌خواهند صحبت کنند.

هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم وقتی در میان سربازان عزیز و بزرگوار نخبگان حضور پیدا می‌کنم؛ و خودم را معرفی می‌کنم و از

که به این طریق، اولاً، نقش خودشان را پیدا کردند و سپس وقتی نقش خودشان را پیدا کردند نقش آفرین شدند و نقش خودشان را هم بخوبی به عنوان سرباز جوان میهن، زیر پرچم جمهوری اسلامی ایران ایفا کردند.

در طول و قبل از عملیات کربلای ۵ این نسل جوان و سربازان، با مادر گردان و با بسیجیان جوان و نوجوانی که دل داده فرهنگ ناب دین مبین اسلام بودند همراه شدند و من می‌گویم اینها پیشانی حوزه دفاعی کشور هستند.

فراموش نکنیم که در گردان‌ها چهار مولفه و شاخصه قبل از عملیات به شکل جدی خودش را نشان می‌داد. اول، خودسازی (من عرف نفسه) دوم، کسب علم و معرفت، سوم، مسئولیت پذیری که راهکارها و روش‌های مسئولیت‌پذیری را از فرماندهان و دیگران فرامی‌گرفتند و چهارم، خدمتگزاری صادقانه بود که به طور مثال یک نفر نانو، یک نفر شهردار، و یک نفر آب رسان می‌شد و وقتی این چهار مولفه را بررسی می‌کنیم؛ می‌بینیم که همان نسل جوان سرباز در کنار بسیجیان نقش جدی ایفا می‌کردند و ضمن انجام خدمت سربازی شکل و شمایلشان را

۶۶

امروز ما با داشتن نقشه راهی به نام بیانیه گام دوم، اولین کاری که باید بکنیم قرار در گرفتن در مسیر تولید علم و پژوهش و علم پژوهی و در مولفه دیگر به نام سبک زندگی است که در این مسیر ما نیاز به این نسل جوان داریم و این نسل جوان را باید باور کنیم.

۹۹



و به ویژه برای سربازان حوزه نخبگان و یا اعضاء هیئت علمی. وقتی من وصیت نامه شهید والا مقام «رسول بلگل» را برای این عزیزان بیان می کردم؛ می دیدم چقدر این بچه ها با نگاه زیبای جوانی و با عمق وجود دینی خودشان به این وصیت نامه توجه داشتند.

شهید «رسول بلگل» در وصیت نامه خودش می گوید: «خدا یا چقدر زیباست برای پدر و مادرم نوشتم و می نویسم. پدر و مادر عزیزم! دوست داشتید من ازدواج کنم و شما برای من مراسم عروسی بگیرید و حمله ای برپا کنید و نقل و نبات بریزید. من در جبهه ازدواج کردم. در سنگری که الان در مقابل دشمن نشستم که به آب و خاک و اعتقاداتم حمله کرده. کنار عروستان سفیر گلوله دارد نقل و نبات می ریزد. راستی پدر و مادر فراموش کردم بگویم که بین من و عروس شما فرزندی متولد شده است که ما تصمیم گرفتیم اسم آن را بگذاریم «آزادی». پدر و مادر عزیزم من او را به شما می سپارم. او را پاس بدارید.»

بینید چقدر این جوان شهید ملیس به لباس مقدس سربازی والا مقام دفاع مقدس، زیبا قلم می زند و اینگونه بیان می کند: او به کجا رسیده است؟! قطعا خارج ز این چهار مولفه نیست؛ خودسازی، کسب علم و معرفت، مسئولیت پذیری، خدمت گذاری صادقانه.

دوران دفاع مقدس و از عملیات های مختلف مثل (الفجر ۸- الی بیت المقدس - والفجر مقدماتی - کربلای ۱-۴-۵ - بیت المقدس ۲-۳-۶ و مرصاد) که در آنها حضور داشتم و از نزدیک دیدم صحبت می کنم؛ می بینم که چقدر زمینه جذب این جوانان فراهم است و وقتی می خواهم از این جوانان خدا حافظی کنم شماره بنده را می گیرند و در فضای مجازی گروه های مختلف علمی تشکیل می دهند و در آن گروه ها با هم گپ و گفت می کنیم.

یکی از کارهای خوب این هست که با همین روش گپ و گفت در فضای مجازی بیان خاطرات و فرهنگ دفاع مقدس می شود و بعد از آن، تشکیل گروه های مطالعاتی است که من به آنها روش مطالعه و کتاب های مختلف و مسیرهای درست را ارائه می دهم چرا که معتقدم امروز ما با داشتن نقشه راهی به نام بیانیه گام دوم، اولین کاری که باید بکنیم قرار در گرفتن در مسیر تولید علم و پژوهش و علم پژوهی و در مولفه دیگر به نام سبک زندگی است که در این مسیر ما نیاز به این نسل جوان داریم و این نسل جوان را باید باور کنیم.

خدا را شاهد می گیرم وقتی از دست نوشته ها و دل نوشته ها و از خاطرات و ویژگی های نسل جوان دفاع مقدس و بسیجیان و سربازان صحبت می کنم؛ می بینم که برای همین سربازان نسل امروز، چقدر این صحبت ها جذاب و شیرین و جالب است

راه ارتباط موثر بانسل جوان

دکتر بهنام نداف

مدیرانديشكده مطالعات راهبردي خدمت سربازي

دوران خدمت سربازی یکی از باارزش ترین دوره ها برای ساخت جوانان است؛ دوران ارزشمند و حیاتی برای تامین امنیت؛ دوره سربازی از دیدگاه مقام معظم رهبری، خدمت مقدسی است که در دوران صلح و جنگ در صف اول نیازهای کشور قرار دارد. دلاوری ها و ایثارگری ها رزمندگان در دفاع مقدس، عمدتاً وابسته به همت سربازان جوان وطن بوده است که مخلصانه در وادی دفاع از مرز و بوم قدم برداشتند.

اگرچه تاریخ دفاع مقدس دقت شود ما در حدود چهارالی پنج عملیات بزرگ آن دوران و به ویژه در سال های آغازین جنگ، حضور سربازان جوان کشور را بسیار پررنگ و برجسته می بینیم. عملیات های مثل طریق القدس، فتح المبین، بیت المقدس و عملیات رمضان از عملیات های بزرگی هستند که تقریباً نیمی از سازمان های یگان های رزمی این عملیات ها را سربازان تشکیل می دادند و در آن عملیات ها شهدای زیادی را دادیم که با عضویت سربازان در این یگان ها تقدیم شد و باید بگوییم که بر اساس جامعه آماری موجود نزدیک به پنجاه هزار شهید دوران دفاع مقدس عزیزان سرباز هستند که در راستای دفاع از ارزش های دینی و میهنی جان خود را نثار کردند.

صحنه های زیادی از دلاوری ها و رشادت های سربازان جوان در دفاع مقدس رقم خورده است که در عین حضور، خیلی مظلومانه در این وادی حضور داشتند و مظلومیتشان کاملاً مشهود است که متأسفانه آنگونه که باید به چشم هم نمی آمدند.

خون شهدای سرباز واقعا تاثیر خودش را در پیشرفت نظام اسلامی داشته است و شما این موضوع را تطبیق بدهید با سردار شهید حاج قاسم سلیمانی که بارها گفته است به من بگویید سرباز و سنگ مزار خودش را نیز با کلمه سرباز تزیین نموده است. در دفاع مقدس به محض اینکه جنگ به ما تحمیل شد؛ اولین نفرات و گروه های اعزامی که در جبهه



حضور داشتند سربازان بودند و همانگونه که قابل تحقیق است فقط در ارتش جمهوری اسلامی ایران بیش از دو میلیون ششصد هزار نفر در طول دفاع مقدس خدمت کرده اند و با این سوابق همانگونه که شما هم پرسش کردید این سوال پیش می آید که چگونه می شود فرهنگ دفاع مقدس را در میان جوانان کشور ارتقا داد و آن را مدیریت کرد؟

یک واقعیت تلخ را باید بپذیریم که متأسفانه بخشی از مدیریت در کشور نسبت به این موضوع تعلل داشتند و در ایجاد شناخت و تبیین ایثارگری ها در میان جامعه و مردم و با اقدامات خلاف واقع به نوعی به بدبینی ها در جامعه دامن زدند و در خصوص این ایثارگری ها و شهادت طلبی ها تلاش کردند این فرهنگ را تضعیف کنند.

این بخشی از واقعیت جامعه است که متأسفانه وجود دارد و در زمانی که رزمندگان در عملیات های مختلف جبهه های جنگ حضور داشتند این افراد در بخشی از مدیریت نفوذ کردند و این فرهنگ را تضعیف کردند؛ ولی به هر صورت اگر می خواهیم فرهنگ دفاع مقدس را در میان جوانان خودمان و در حوزه خدمت سربازی ترویج بدهیم؛ باید چند کار را با

نکته سوم، آن است که براساس مطالعات و پژوهش‌ها و تحقیقاتی که داشتیم؛ متوجه شدیم که اکثریت جوانان کشور که در سنین ۱۸-۲۰ سالگی هستند؛ اعتقاد دارند که باید برای کشور و نظام ایثارگری داشت و جان فدای آن کرد که این نتایج ثابت شده و موجود است و بر همین اساس ما باید بهترین اساتید و بهترین شیوه را برای ترویج فرهنگ ایثار در دفاع مقدس برای جوانان استفاده کنیم.

متأسفانه باید اذعان کنیم که، الان با گذشت بیش از سی سال از دوران جنگ و دفاع مقدس در حالی که نسل حاضر در جنگ را کم‌کم داریم از دست می‌دهیم؛ نتوانستیم اساتید و مربیان خوبی را در طراز دانشگاهی و حتی در مقاطع پایین‌تر، یعنی مدارس و برای دانش‌آموزان تربیت و به کارگیری کنیم؛ تا از این طریق بشود موضوع را نهادینه کرد و این یک مشکل و معضل جدی است که نتوانستیم جایگزین مناسب در حوزه روایت و آموزش و تربیت اساتید داشته باشیم.

نکته چهارم، فضای مجازی است که راه ارتباط موثر با نسل جوان و تحصیل کرده است که اگر ما با طرح و نقشه در این فضا حضور داشته باشیم می‌توانیم موفق باشیم و اگر طرح و نقشه نباشد شکست خواهیم خورد.

و نکته آخر، مقطع قبل و پیش از ورود به مرحله سربازی است. ما عمدتاً جوانانمان را به هر صورت نتوانستیم با موضوع و فضای فرهنگ ایثار و شهادت و دفاع مقدس آشنا کنیم و نتوانستیم این نسل را نسبت به موضوع تربیت کنیم - و نتوانستیم دانش‌آموزان را تربیت کنیم - که همین دانش‌آموز، وقتی وارد مقطع دانشگاه می‌شود در آنجا نیز به همین نحو خلاء وجود دارد و بعد از تحصیل کاملاً بدون آشنایی با ابعاد دفاع مقدس وارد دوره سربازی می‌شوند و مادر نیروهای مسلح، در نهایت عملاً جوانانی را تحویل می‌گیریم که اصلاً شناختی دقیق و عمیق و موثر از دفاع مقدس ندارند و فقط در حد یک عنوان مثل عنوان جنگ تحمیلی شاید شنیده باشند.

ابزارهای مختلف انجام بدهیم و باید جوانان را به سمت آموزه‌های دفاع مقدس و فرهنگ ایثار مدیریت و هدایت کرد. حتماً مطلع هستید که سالانه تقریباً حدود سیصد و پنجاه هزار نفر از جوانان کشور ضمن به تن کردن لباس خدمت مقدس سربازی در نیروهای مسلح حضور پیدا می‌کنند که این، عدد و رقم بسیار قابل توجه و بالایی است که اگر یک دهه گذشته، از ۱۳۹۰ الی ۱۴۰۰ را در نظر بگیریم؛ یعنی معادل سه میلیون پانصد هزار نفر وارد حوزه سربازی شدند که این فرصت بسیار ارزشمند و مهمی بوده است که حاوی نکاتی نیز می‌باشد؛

نکته اول، آموزش‌های لازم و بهره‌گیری از روش‌های نوین و به روز است که باید با آموزش‌های مدرن پیش رفت و دیگر نمی‌شود با آموزش‌های قدیمی و سنتی به پیش رفت. نکته دوم این است که واقعیت‌های تلخ و شیرین و آشکار و پنهان دفاع مقدس را حتماً باید به جوانان گفت و تبیین کرد که بخشی از سوال‌های جوانان به رغم گذشت زمان هنوز پاسخ داده نشده است و باید فکری اساسی و دقیق برای آن باید کرد.

۶۶

صحنه‌های زیبای از دل‌آوری‌ها
ورشادت‌های سربازان جوان
در دفاع مقدس رقم خورده
است که در عین حضور، خیلی
مظلومانه در این وادی حضور
داشتند و مظلومیتشان کاملاً
مشهود است که متأسفانه
آنگونه که باید به چشم هم
نمی‌آمدند.

۹۹



گفت وگویی سرو با آزاده سرافراز حسن نوری؛

أسرایی که آزاده شدند

متولد ۲ فروردین ماه ۱۳۴۵ است که در اوایل اسفندماه ۱۳۶۰ به جبهه رفت و بامداد ۳ فروردین ماه در عملیات فتح المبین اسیر شده است. یعنی مصادف با سالگرد تولدش! ماجرای اسارات طولانی «حسن نوری» نویسنده کتاب هایی همچون «سه هزار روز در اسارت»، «کشکول در بند»، «علی فرعون» و از آزادگان دوران دفاع مقدس از همین جا آغاز می شود. قصه اساراتش جالب و شنیدنی است. اما آنچه این گفت وگو با جذاب ترمی کند، رمزگشایی آن از راز محبوبیت سید علی اکبر ابوترابی ملقب به سید آزادگان است. آنچه در ادامه می خوانید، حاصل گپ و گفت نشریه سرو با این آزاده سرافراز دفاع مقدس است.



حسین جمشیدیان

سمت جبهه‌های خودمان حرکت کردیم. به این نکته توجه داشته باشید که همه این اتفاقات زمانی است که من تنها ۱۶ سال دارم. به هر حال افتان و خیزان چند کیلومتری به سمت نیروهای خودی حرکت کردیم تا اینکه یکی از سربازان عراقی که مشغول نگهداری بود به ما شک کرد و به ما فرمان ایست داد. یکی از دوستان من که اهوازی بود، زبان عربی می‌دانست. با او صحبت کرد و عبور کردیم. هنوز نیم ساعتی پیاده نرفته بودیم که دوباره یکی از نگهبانان به ما ایست داد و دوباره با صحبت دوستانم از او نیز عبور کردیم. تقریباً ساعت ۴ و ۵ صبح بود و به گمانم در نزدیکی آخرین خاکریز عراقی‌ها بودیم که با عبور از آن می‌توانستیم خود را به نیروهای ایرانی برسانیم، که یک سرباز عراقی در فاصله ۵ متری ما را دید و به ما شک و شروع به سوال پیچ کردن ما کرد. این دوست اهوازی ما عربی بلد بود ولی آنچنان تسلط نداشت. سرباز عراقی متوجه شد که ما عراقی نیستیم. جلو آمد و لباس‌ها و سرو و ضعیمان مطمئن شد که ما ایرانی هستیم و به این ترتیب اسارت ۸ سال و نیمه من آغاز شد و تا ۲۶ مردادماه ۱۳۶۹ ادامه داشت.

در مدت اسارت ۴ اردوگاه را تجربه کردم. ابتداء در اردوگاه عنبر بودیم و پس از آن ما را به اردوگاه رمادی ۱ بردند. اردوگاه سوم ما رمادی ۲ بود که در هر یک از این اردوگاه‌ها یک سال اقامت داشتیم. ۵ سال و نیم باقیمانده اسارت نیز در اردوگاه موصل ۱ گذشت.

حس و حال یک نوجوان ۱۶ ساله در اسارت را چگونه بود؟
برای من و همه جوانان آن دوره در خلال سال‌های ۵۹ و ۶۰، شور و حالی حاکم بود که تحت تاثیر سیره و سلوک حضرت امام (ره) بود. برای من و بسیاری مانند من، امام خمینی (ره) هم مرجع تقلید بود و هم رهبر. من در ۱۶ سالگی درک درستی از مرگ نداشتیم ولی با الهام از واقعه عاشورا، عاشق شهادت بودم. ما می‌دانستیم که در جنگ چه سرنوشتی در انتظار ماست ولی آگاهانه و عاشقانه پذیرفتیم. می‌دانستیم که در پس اسارت سختی، شکنجه، گرسنگی... انتظارمان را می‌کشید، اما روحیه‌ای که از تربیت راه و کلام امام (ره) در ما

برایمان از نحوه اسارت و مدتی که اسیر بودید، بگویید.

من در عملیات فتح المبین اسیر شدم. این عملیات از جمله عملیات‌های بزرگ دوران دفاع مقدس است که در آن بخش بزرگی از سرزمین‌های ایران که توسط ارتش بعث عراق اشغال شده بود آزاد شد و به عبارتی زمینه آزادسازی خرمشهر فراهم شد. اما داستان اسارت من از این قرار بود که بر اثر اشتباه راننده و گم کردن راه، از میان نیروهای عراقی سر درآورده بودیم. در آنجا خودرویی که در آن بودیم را به رگبار بستند. نزدیک به ۲۲ یا ۲۳ نفر در ماشین بودیم که حدود ۱۷-۱۸ نفر در اثر این تیراندازی شهید شدند و تنها ۵ نفر توانستیم از ماشین به بیرون ببریم. با استفاده از تاریکی مطلق شب، توانستیم چند کیلومتر از ماشین دور شویم اما نمی‌دانستیم کجا هستیم و نیروهایمان در کدام طرف هستند. با توجه به انجام عملیات از همه طرف صدای توپ و گلوله خمپاره شنیده می‌شد. هوا هم ابری بود و در مواقعی باران می‌بارید.

وقتی از پیدا کردن راه ناامید شدیم، تصمیم گرفتیم آن شب را در همان مکان سپری کنیم و در روشنایی روز را همان را پیدا کنیم. با توجه به اینکه بیم داشتیم با روشن شدن هوا عراقی‌ها هم ما را ببینند. بنابراین در همان جا با سرنیزه‌هایی که داشتیم چاله‌ای کنده‌ای و در آن پناه گرفتیم. اورکت‌هایی که داشتیم را هم برای در امان ماندن از باران روی سرمان کشیدیم. با فرار سیدن صبح فهمیدیم که نیروهای عراقی روبه روی ما و رزمندگان اسلام پشت سرمان هستند. با توجه به مستقر بودن توپخانه عراق در آن نقطه، یکی از همراهانمان که ارتشی بود از درجه لوله توپ‌ها، تخمین زد که ما ۱۰ کیلومتر از جبهه‌های خودمان دور افتاده‌ایم.

بعد از ظهر دیگر عراقی‌ها متوجه حضور ما در آن نقطه شده بودند و شروع به گلوله باران گودالی کردند که در آن پناه گرفته بودیم. در این میان دو نفر دیگر از میان ما شهید شدند. تکه‌های بدن و خون این شهدا همه جای گودال که در آن بودیم را پوشانده بود به طوری که وقتی عراقی‌ها بالای سر گودال آمدند متوجه نشدند ما زنده هستیم و پس از گزارش دادن این واقعه محل را ترک کردند. با تاریک شدن هوا ما سه نفر بازمانده از چاله و لای اجساد همراهانمان بیرون آمدیم و به

ایجاد شده بود، پذیرش سختی ها و تن دادن به قضا و قدر الهی را بر ایمان آسان می نمود.

از تلخ ترین و شیرین ترین لحظه هایی که بر شما گذشت در دوران اسارت برایمان بگویید.

تلخ ترین خاطره من از سال های اسارت من شنیدن خبر رحلت حضرت امام (ره) بود. در سال ۱۳۶۸ بعد از تحمل سالها اسارت که در دهایمان را با آرزوی دیدن امامان تسکین می دادیم، شنیدن خبر ارتحال ایشان بسیار دردآور بود. در حالیکه سالها چشم انتظار بودیم که برگردیم، به دیدار محبوبمان بشتابیم و بگوییم که ما بر سر عهدی که با تو بستیم ماندیم و قدم پس نکشیدیم، باور کردن این خبر دردناک بود. من ۱۶ سال داشتم که اسیر شدم و نزدیک به ۲۵ سال داشتم که آزاد شدم. در تمام این مدت چه شب ها که زیر شکنجه امید نداشتم که تا صبح دوام بیاورم. اما هیچ دورانی سخت تر از طی کردن روزهایی نبود که خبر ارتحال پیر جماران و مرشدمان به گوشمان رسیده بود و این تلخی به هیچ عنوان قابل وصف نیست.

عاقبت به خیر

بعد از اسارت از گوشه و کنار می شنیدیم که سربازانی که در اردوگاه بالای سر اسرا بودند و آنها را آزار و اذیت می کردند، ابزار ندامت می کردند. در یک مورد، سرباز عراقی به نام «کاظم» که بسیاری از آزادگان از جمله حاج آقا ابوترابی را بسیار شکنجه کرده و آزار و اذیت کرده بود، بعد از سقوط صدام، به ایران آمده بود و به دنبال آقای ابوترابی برای طلب حلالیت می گشت که البته متأسفانه آن زمان ایشان فوت کرده بود. البته با بسیاری از آزادگان ملاقات کرده و از آنها حلالیت خواسته بود. جالب اینکه کاظم بعد از بازگشت به عراق به جمع زندندگان مقاومت و مدافعان حرم پیوست و در مبارزه با داعش به شهادت رسید.



جالب اینکه شیرین ترین خاطره من نیز مربوط به همان روز است. زمانی که غروب همان روز خبر انتخاب مقام معظم رهبری را شنیدیم، حالمان دیدنی بود. یک چشم اشک و یک چشم لبخند. اشک از بابت از دست دادن پیر جماران و لبخند از این بابت که رهبری انقلاب به مردی که در بهترین دوران خود است رسیده. حقیقتاً حس غریبی بود که هیچ گاه نتوانستم و نمی توانم آن را توصیف کنم. به مانند آرامشی بعد از یک حادثه تلخ بود.

چه شد که واژه های اسیر و اسارت جای خود را به آزاده و آزادگی دادند؟

برای مقدمه پاسخ به این سوال، اجازه می خواهم خاطره ای را نقل کنم. بعد از آتش بس و در خلال سال های اسارت، عوامل منافقین، برای عضوگیری به اردوگاه ها سرکشی می کردند. حرف ها و وعده هایشان نیز بسیار فریبنده بود. به طوری که اگر تاثیر تربیت امام (ره) نبود شاید بسیاری از آنان فریب می خوردند. دو-سه ماه مانده به آزادی ما بود که مهدی ابریشمچی معاون مسعود رجوی، به اردوگاه ما آمد و در جمع اسرا به سخنرانی قرائی پرداخت. پس از سخنرانی رو به ما کرد و گفت چند نفر حاضرند به ما (منافقین) بپیوندند. در میان ما سرباز اسیری بود که سواد انچنانی نیز نداشت. دست بلند کرد و ایستاد.

این کار همه اسرا را شوکه کرد. از طرفی همه می خواستند به وی اشاره کنند که بنشینند و از طرف دیگر، حضور زندانبانان بعضی مانع از این کار می شد. ابریشمچی برای او کف زد و آفرین گفت و از وی خواست نظر خود را بگوید. این سرباز اسیر نیز ناگهان با صدای بلند شروع به خواندن سرود «ای ایران، ای مرز پرگوهر کرد»، به محض اینکه شروع به خواندن کردند. ۱۵۰۰ نفر اسیر اردوگاه یک صدا و بلند شروع به خواندن سرود کردند به طوری که اردوگاه در آستانه انفجار بود. با تمام شدن سرود و همزمان که منافقین ناامیدانه در حال ترک اردوگاه بودند، زندانبانان بعضی با کابل به جان بچه ها افتادند و ساعت ها ما را به شدت کتک زدند و تا شبانه روز آب و غذا را بر ما بستند. این عبرتی شد برای منافقین که دیگر بین اسرایی

به نظر شما فرهنگ آزادی چگونه به ارتقای تاب‌آوری اجتماعی و فرهنگی ما به ویژه امروز که با انواع هجمه‌های به ویژه در بخش فرهنگ مواجه هستیم کمک می‌کند؟

آفت بزرگ مقاومت، افراط است. حتما حاج سید علی اکبر ابوترابی را که به سید اسرا مشهور است می‌شناسید. این مرد بزرگوار، مرام و مسلکی داشت که امروز مشعل راه ماست. قبل از آنکه این سید عزیز را به اردوگاه ما بیاورند، در میان اسرا، کسانی بودند که به منافقین و چپ کمونیست و حتی رژیم طاغوت گرایش داشتند. جوانان حزب الهی این افراد را طرد می‌کردند و حتی جواب سلامشان را هم نمی‌دادیم و از هم جدا بودیم. اما یکی دو هفته بعد از آوردن حاج سید علی اکبر ابوترابی، شرایط تغییر کرد. آوازه ابوترابی در میان اردوگاه‌ها به عنوان اسطوره صبر، بردباری، ادب و علم پیچیده بود. در اردوگاه ما نیز زمانی نگذشته بود که ایشان به ما تشریف دادند که این چه رفتاری است که با غیر حزب الهی‌ها دارید. گفتیم اینها به اعتقادات ما توهین می‌کنند. این سید بزرگوار پاسخ داد، خوب توهین کنند، اعتقادات را قبول نداشته باشند، ما و اینها همه اسیر صدام هستیم، بروید به سراغ آنها. توصیه ایشان را گوش دادیم و به سراغ افرادی رفتیم که تا دیروز جواب سلامشان را نمی‌دادیم و نمی‌دانید که این تغییر رویه چه اثرات شگفتی برجای گذاشت. چه افراد تارک الصلوة که نماز خوان شدند و چه افراد پریده از انقلابی که به دامان انقلاب بازگشتند. بسیاری از این افراد از تنهایی به دنبال پیوستن به منافقین بودند که در اثر تغییر رویکرد، از اقدام خود صرف نظر کردند. راهبرد آن سید بزرگ، همان راهبرد مقام معظم رهبری مبنی بر جذب حداکثری و دفع حداقلی است.

امروز نیز آفت بزرگ در جامعه ما افراط کردن است، چرا که شکاف‌ها را زیاد و اختلافات را زیاد و به دشمن کمک می‌کند. عدم پذیرش و تحمل عقیده‌های متفاوت و مخالف و تضارب آرا، افراد جامعه را از یکدیگر دور می‌کند. آن هم جامعه‌ای که به همدلی نیاز دارد. در این زمینه رفتار مقام معظم رهبری باید برای ما الگو باشد. ای کاش افراطیون از ایشان درس بگیرند. اگر افراط را کنار بگذاریم، فرهنگ مقاومت و صبر و استقامت تقویت می‌شود.



سیره ابوترابی

بعد از اسارت از گوشه و کنار می‌شنیدیم که سربازانی که در اردوگاه بالای سر اسرا بودند و آنها را آزار و اذیت می‌کردند، ابزار ندامت می‌کردند. در یک مورد، سرباز عراقی به نام «کاظم» که بسیاری از آزادگان از جمله حاج آقا ابوترابی را بسیار شکنجه کرده و آزار و اذیت کرده بود، بعد از سقوط صدام، به ایران آمده بود و به دنبال آقای ابوترابی برای طلب حلالیت می‌گشت که البته متأسفانه آن زمان ایشان فوت کرده بود. البته با بسیاری از آزادگان ملاقات کرده و از آنها حلالیت خواسته بود. جالب اینکه کاظم بعد از بازگشت به عراق به جمع رزمندگان مقاومت و مدافعان حرم پیوست و در مبارزه با داعش به شهادت رسید.

که فرزندان آزاده امام خمینی هستند، دنبال یارگیری نباشند. اما در پاسخ به سوال شما باید بگویم که لقب آزاده را مردم به اسرا دادند. اولین نفر نیز خانم افراز که در هلال احمر مسئول کمیسیون اسرای ایرانی بود. سال ۶۵ یا ۶۶، این خانم برای ارائه گزارشی از وضعیت اسرای ایرانی به مجلس رفته بود که در آنجا برای نخستین بار واژه «آزاده» را مطرح کرده بود. خانم افراز در مجلس گفته بود که اسرای ما مردان مقاومت هستند و واژه اسیر برانده ایشان نیست چرا که مردانی آزاده هستند. مجلس نیز در همان روز، مصوب می‌کند که از این پس به اسرا واژه آزادگان اطلاق شود.

جالب اینکه ما تا زمانی که از اسارت آزاد نشده و به میهن باز نگشتیم از این ماجرا بی‌خبر بودیم. تا اینکه پس از ورود به ایران در شهر قصر شیرین با پلاکاردهایی در ورودی شهر روبه‌رو شدیم که در آن نوشته بود «آزادگان سرافراز به وطن خوش آمدید».



مرحوم ابوترابی در کنار حاج قاسم

از بازگشت به عراق به جمع رزمندگان مقاومت و مدافعان حرم پیوست و در مبارزه با داعش به شهادت رسید. یا سرباز بعثی دیگری به نام «سعد» بود که او نیز جزو سربازان خشن اردوگاه بود که بعد از سقوط صدام، برای زیارت به ایران آمد. دنبال بسیاری از آزادگانی که آنها را شکنجه کرده بود، گشت و بسیاری از آنها را پیدا کرد و از آنها حلاکت گرفت. آنگونه که سعد می گفت بسیاری از سربازان بعثی در اردوگاه ها که اسرای ایرانی را آزار و اذیت می کردند و جدانشان ناراحت بود ولی چاره ای جز تبعیت از فرمان های افسران حزب بعث نداشتند. این حاصل همین فرهنگ صبر و استقامت است. خود من چند بار در مراسم پیاده روی اربعین شرکت کرده ام و در هر جا در عراق که گفتم مدتی را اسیر بودم، به من بسیار احترام گذاشته و مرا بسیار تکریم کرده اند و بر صدام که عامل به راه اندازی این جنگ و مسبب این همه جنایت بود لعن و نفرین می فرستند.

آیا روحیه صبر و استقامت و بزرگواری آزادگان، بر روی سربازان بعثی و مرد عراق تاثیری به جا گذاشته است؟

در زمانی اسارت ما در اردوگاه ها، به خاطر آن فضای اختناق و خفقان حاکم در میان سربازان و زندانبانان بعثی، آنها اجازه هیچ ارتباطی با ما نداشتند. چون فرهنگ حزب بعث یعنی وحشی گری، خونریزی، ستمگری، قتل و... و این تا روز آخر اسارت ما نیز ادامه داشت. اما بعد از اسارت از گوشه و کنار می شنیدیم که سربازانی که در اردوگاه بالای سراسرا بودند و آنها را آزار و اذیت می کردند، ابزار ندامت می کردند. در یک مورد، سرباز عراقی به نام «کاظم» که بسیاری از آزادگان از جمله حاج آقا ابوترابی را بسیار شکنجه کرده و آزار و اذیت کرده بود، بعد از سقوط صدام، به ایران آمده بود و به دنبال آقای ابوترابی برای طلب حلاکت می گشت که البته متأسفانه آن زمان ایشان فوت کرده بود. البته با بسیاری از آزادگان ملاقات کرده و از آنها حلاکت خواسته بود. جالب اینکه کاظم بعد



جهان را مبهوت کردید!

سید حسن نصرالله در مهر جان الانتصار (جشن پیروزی)
 بعد از جنگ ۳۳ روزه چه تحلیلی ارائه داد؟

بسم الله الرحمن الرحيم

زخم چشیده هایتان و زخم های خون چکانشان . سلام بر اسیرانتان . سلام بر خون هایتان . سلام بر اشک هایتان . سلام بر یتیمانتان . سلام بر بیوه زنانتان . سلام بر خانه های ویران شده تان . سلام بر اثاث های سوخته تان . سلام بر جان ها و اراده راسخ شما که از کوه های لبنان هم راسخ تر است . برادران و خواهران ، ما امروز یک پیروزی بزرگ الهی ، تاریخی و راهبردی را جشن گرفته ایم . عقل بشر چطور می تواند تصور کند که چند هزار نفر از فرزندان مقاوم اهل لبنان شما ۳۳۰۰۰ روز زیر سقف آسمان در برابر قدرتمندترین نیروی هوایی خاورمیانه - که توسط یک پل از آمریکا تا بریتانیا و سپس اسرائیل برایش بمب های هوشمند تأمین می شد - و ۴۰ هزار افسر و سرباز ، ۴ یگان ویژه ، ۳ لشکر کمکی ، قدرتمندترین تانک جهان و قدرتمندترین ارتش منطقه ایستادگی کنند؟ چطور ممکن است کمتر از ۱۰ هزار نفر در شرایط سخت و دشواری مانند این بایستند و بجنگند؟ و این جنگ آنان موجب اخراج ناوهای جنگنده از آب های کشور ما شود؟

همین جامی گویم که ارتش و مقاومت می توانند آب های کشور را از آلوده شدن به لوٹ و وجود صهیونیست ها محافظت کنند . چطور ممکن است تانک های میرکاوا ، شاهکار صنعت اسرائیل ، را منهدم ، هلیکوپترهای اسرائیلی را اول در روز و سپس در شب سرنگون و یگان های ویژه اسرائیل را به موش های وحشت زده و هراسناک از فرزندان تن تبدیل کنند؟ من مبالغه نمی کنم . رسانه های اسرائیل را ببینید و بخوانید . و همه اینها در حالی صورت گرفت که از سوی جهان و عرب تنها گذاشته شده بودید و اگرچه کمک های بشر دوستانه بسیار خوب بود ، ولی در میان تفرقه سیاسی به سر می بردید . این مجاهدان جز با یاری ، کمک و حمایت خداوند (سبحانه و تعالی) چطور می توانند چنین ارتشی را شکست دهند؟

این تجربه ، تجربه مقاومت ، باید به همه جهان عرضه شود . مقاومتی که در زمینه روحی و معنوی متکی به ایمان ، یقین ، توکل و آمادگی فداکاری و در عین حال متکی به عقل ، برنامه ریزی ، تشکیلات ، تمرینات و تسلیحات است . به قول معروف استفاده از وسائل . ما یک مقاومت بی برنامه و تقاطی ،

ای عزیزان ، ای بزرگواران ، سلام و رحمت و برکت خداوند نثار شما شریف ترین ، پاک ترین و بزرگوارترین مردم . سپاس خداوندی را که وعده اش را درباره ما عملی کرد . خداوندی که ما و مردم لبنان را بر دشمن لبنان پیروز گردانید . سپاس خداوندی را که ما را عزیز داشت ، پایدار کرد و به ما امنیت بخشید . سپاس خداوندی را که بر او تکیه کردیم و به سوی او روی آوردیم و او را همواره همان طور که وعده داده بود بهترین سرور و بهترین یاور یافتیم . سپاس خداوند را به خاطر پیروزی ، یاری و حمایتش .

برادران و خواهران ، سروران ، شما امروز در ۲۲ سپتامبر یاد دیگر جهان را شگفت زده کردید و حقاً ثابت کردید ملت ی بزرگ ، با عزت ، وفادار و دلیر هستید . چندین روز است که بسیاری علیه این جشن جنگ روانی به راه انداخته اند ، همان گونه که همیشه علیه مقاومت به راه می اندازند . برای این که مردم را بترسانند و دور کنند . گفتند این میدان زده خواهد شد و این تریبون سرنگون می شود . شما در ۲۲ سپتامبر با استقبالتان از جشن پیروزی ثابت کردید از شب ۱۳ جولای [شب آغاز جنگ] و ۱۴ آگوست [شب تصویب آتش بس] شجاع ترید . بله ، بنده در مقابل و میان شما ایستاده ام و شما و بنده در معرض خطریم . در حالی که گزینه های دیگری هم بود . ولی نیم ساعت پیش ما داشتیم بحث می کردیم که قلب ، عقل و روح به من این اجازه را نمی دهند که از دور و به صورت ویدئو کنفرانس برای شما سخنرانی کنم .

بدترین حالتی که انسان می تواند تصور کند این است که دشمن اشتباه کند و دست به یک جنایت بزند . ولی این دشمن ما را نشناخته . ما فرزندان آن امامیم که گفت : «آیا مرا به مرگ تهدید می کنی ای فرزند آزادشداگان فتح مکه؟ مرگ برای ما عادی است و شهادت ، نشان بزرگداشت ما از جانب خداست .» [سخن امام زین العابدین (ع) در مجلس یزید] همگی خیلی خوش آمدید ... سلام و رحمت و برکت خداوند نثار شما . سلام بر شهیدانتان ، خانواده های شهیدتان ،

می شود و از هم می پاشد.» می گوید: «اینها هستند مردمان و هواداران مقاومت.» من به آن آمریکایی می گویم باید به آن گزارش دهندگان دروغ گویی که به شما اطلاعات غلط می دهند یک نامه شماتت آمیز بنویسی. اطلاعات غلطی که شما بر اساس آن محاسبات غلط انجام می دهید.

برادران و خواهران امروز باید تأکید کنیم که این جنگ از لحاظ تصمیم، سلاح، برنامه، اراده و مهلت دهی مکرر به صهیونیست ها به مدت یک، دو، سه و چهار هفته یک جنگ آمریکایی بود. و اگر روزهای آخر را به یاد بیاورید آنچه جنگ را پایان داد ناتوانی صهیونیست ها بود. بیشترین آمار انهدام تانک ها، تلفات اشغالگران و سرنگونی هلیکوپترها مربوط به سه روز آخر جنگ بود. و صهیونیست ها فهمیدند اگر ادامه بدهند دچار فاجعه خواهند شد. به همین خاطر آمریکایی ها وارد شدند و حتی بر روی کاغذ پذیرفتند که جنگ تمام شود. جنگ را به خاطر لبنان، کودکان لبنان، خون زنان لبنان و لبنان زیبا تمام نکردند. جنگ را فقط به خاطر اسرائیل تمام کردند. حالا آمده اند در لبنان منتش را بر ما می گذارند که: دوستان آمریکایی ما جنگ را تمام کردند. این دوستان آمریکایی روزهای اول، هفته اول، هفته دوم، هفته سوم و هفته چهارم نپذیرفتند جنگ را تمام کنند. چون دل بسته بودند... که حزب الله ریشه کن شود. و پس از نابود شدن حزب الله، با همه دوستان، هم پیمانان و فرزندان جبهه سروری و استقلال حقیقی لبنان تسویه حساب شود.

مقاومتی چسبیده به زمین که جز به خاک نمی اندیشد یا یک مقاومت اغشتاش گریستیم. مقاومت، باتقوا، متوکل، عاشق و عارف و در عین حال عالم، عاقل، بابرنامه، آموزش دیده و مجهز است. برادران و خواهران، این رمزاین پیروزی است که امروز داریم آن را جشن می گیریم....

شما امروزه لبنانیان، عرب و همه جهان، دوست و دشمن، پیام سیاسی و روانی بسیار مهم و پراهمیتی دادید. شما وقتی در قامت یک ملت از ۱۳ جولای تا ۱۴ اگوست پایداری و رزیدید جهان را بهت زده کردید. جهانی که بر روی شکاف و تفرقه ما شرط بسته بود. ولی شما، آنان که مهاجرت کردند و آنان که پناه دادند، در سرتاسر این دوره ایستادگی کردید. ۱۴ اگوست رسید. و آنان شرط بسته بودند که باقی ماندن مهاجران در مقصدهای مهاجرت، در جهت تحمیل شرط های بیشتر به مقاومت فشار خواهد آورد. در صورتی که مقاومت در برابر شرط ها قدم نمی کند. ولی بار دیگر وقتی مهاجران، سوار خودروهای شخصی شان و اتوبوس ها شدند و برخی هم پیاده به راه افتادند و ساعت هشت صبح، ضاحیه، جنوب و بقاع از اهالی عزیز و شریف خود که سر بلند بازمی گشتند لبریز می شد، جهان را بهت زده کردید.

و امروز هم جهان را بهت زده کردید. دارید به آن آمریکایی که چند روز پیش گفت: «خبرهای خوبی از لبنان به ما رسیده که پشتوانه مردمی مقاومت کاهش یافته و مقاومت دارد ضعیف



پس از فضل خداوند (عزو جل) آنچه جنگ را پایان داد فرزندان مقاوم شما و این ملت وفادار، عزت مند و شجاع بودند که مقاومت را از شرق تا غرب و در مساجد، کنش‌ها، کلیساها و مدارس در آغوش خود گرفتند و از آن پشتیبانی کردند. این بود که جنگ را پایان داد.

و اگر کسی حق داشته باشد که پیروزی را جشن بگیرد، آن همین شمایی هست که این جاوید. این حق شماست چون شما بودید که پیروزی را رقم زدید... لبنان، فلسطین، همه امت عرب، همه مستضعفان، مظلومان، بی‌نوابان و آنان که به حقوقشان تجاوز شده در جهان پیروز شدند.

... این پیروزی، پیروزی یک حزب، طائفه و گروه نبود. پیروزی حقیقی لبنان و ملت آن و همه آزادگان این جهان بود. این پیروزی عظیم تاریخی را در گرو نکند و آن را در بسته‌های حزبی، مذهبی، طائفه‌ای یا ملی زندانی نکنید...



توان مقاومت لبنان

از دریا آمدند و آسمان و مرزها را نیز محاصره کردند. بنده به ایشان می‌گویم دریا، مرزها و آسمان را محاصره کنید و ببندید، هیچ کدام از اینها ذره‌ای از اراده و سلاح مقاومت نمی‌کاهد. ما جنگی ۳۳ روزه را از سر گذرانیم. بنده تعارف نمی‌کنم؛ ما آماده جنگی طولانی بودیم. آنچه در جنگ به نمایش گذاشتیم بخش کوچکی از توانمان بود. امروز به همه کسانی که قصد بستن دریاها، آسمان‌ها، صحراها و مرزها را دارند و همچنین به دشمن می‌گویم: مقاومت امروز بیش از -دقت کنید، زیر «بیش» خط بکشید- بیش از ۲ هزار موشک دارد. مقاومت تنها چند روز پس از خروج از جنگی کوبنده همه توان نظامی، تشکیلاتی و تسلیحاتی خود را بازپایی کرده.

در زمینه نتایج مستقیم همین کافی است که بگویم مقاومت و ایستادگی شما همه اهداف جنگ را نقش بر آب کرد و این یعنی پیروزی. مقاومت و ایستادگی شما ضربه سنگینی بود به پروژه خاورمیانه جدید که کاندولیزا رایس گفت جنگ ۳۳ روزه درد زایمان آن است! ولی جنگ ۳۳ روزه مایه سقط آن شد، چون یک حرام زاده بود. مقاومت و ایستادگی شما سیاست‌های فریبنده آمریکایی را که از حقوق بشر، آزادی، دموکراسی و احترام دم می‌زند، رسوا کرد. مقاومت و ایستادگی شما آمریکا را رسوا کرد و سطح بصیرت... و عملکرد را نه فقط در جهان عرب و اسلام، بلکه در همه جهان بالا برد...

امروز مقاومت لبنان، الهام بخش همه اهالی مقاومت، آزادگان، اهالی شرف، و مخالفان سرسپردگی و ذلت در برابر آمریکا در جهان است. پیروزی ما این است. این نتیجه نبرد ماست. ... دیروز چند حکومت عرب برای گدایی صلح و سازش به شورای امنیت رفتند. بنده به آنها می‌گویم با شما درباره از بین بردن اسرائیل صحبت نمی‌کنم، درباره همان سازشی که دنبالش هستید صحبت می‌کنم. چگونه می‌خواهید به سازشی شرافت‌مندانه دست پیدا کنید در حالی که شبانه روز اعلام می‌کنید مبارزه نخواهید کرد؟! به خاطر لبنان، به خاطر غزه، به خاطر کرانه باختری و نه حتی به خاطر قدس مبارزه نخواهید کرد؟! ... نه می‌خواهید بجنگید، نه می‌خواهید قطع رابطه کنید، نه می‌خواهید از سلاح نفت استفاده کنید، نه اجازه می‌دهید مردم به خیابان‌ها بیایند، نه اجازه می‌دهید مقاومت فلسطین تجهیز شود، محاصره‌اش می‌کنید، پولش نمی‌دهید، گرسنگی‌اش می‌دهید و حقوقش را نمی‌دهید فقط می‌روید سراغ کاندولیزا رایس سیاه. اینها چطور می‌خواهند به سازشی عادلانه یا شرافت‌مندانه دست پیدا کنند؟! آخر چطور؟! اسرائیل اصلاً شما را به رسمیت می‌شناسد؟! ...

بنده به شما می‌گویم امروز اسرائیلیان برای مقاومت لبنان و مردم آن ارزش و احترام قائلند، اما همه آن سران ذلیل به هیچ نمی‌ارزند. حتی در زمینه این روند عربی که در بیروت درباره آن توافق کردید، عزیز من حتی یک روند عربی هم نیاز به کمی موضع‌گیری، مردانگی و قدرت دارد. نمی‌خواهید



اسرائیل این است.
اسرائیلی که
بنیان‌های سیاسی
و سازمان‌های
نظامی‌اش به لوزه
درآمده‌اند و تشکیلات
اطلاعاتی‌اش
شکست خورده‌اند.
و چهره اسرائیل امروز
تغییر کرده. و هیچ
حاکم و نظام عربی
نمی‌تواند برود بیش
از این امتیاز بدهد
و در برابر شرط‌های
خفت بار کمر خم
کند و در برابر امت ما
دلیل بیاورد که: ما با
اسرائیل نمی‌توانیم
هیچ کاری بکنیم.



شکست‌ناپذیر» را ساختیم. کار «حکومت شکست‌ناپذیر» را ساختیم. واقعا کارشان را ساختیم. من تعارف نمی‌کنم. شعار نمی‌دهم. کافی است آن چه در فلسطین اشغالی در حال وقوع است، سخنان صهیونیست‌ها، برخوردهای میان ژنرال‌ها و سران اسرائیل را بخوانید.... اسرائیل این است. اسرائیلی که بنیان‌های سیاسی و سازمان‌های نظامی‌اش به لوزه درآمده‌اند و تشکیلات اطلاعاتی‌اش شکست خورده‌اند. و چهره اسرائیل امروز تغییر کرده. و هیچ حاکم و نظام عربی نمی‌تواند برود بیش از این امتیاز بدهد و در برابر شرط‌های خفت بار کمر خم کند و در برابر امت ما دلایل بیاورد که: ما با اسرائیل نمی‌توانیم هیچ کاری بکنیم.

روزی روزگاری پیرمردی دوران دیده که زمان، مکان و دوران خود را می‌شناخت گفت: «اگر مسلمین مجتمع بودند، هرکدام یک سطل آب به اسرائیل می‌ریختند او را سیل می‌برد.» یک سطل

قدرت را به کار بگیرید لا اقل تهدید یا اشاره‌ای به آن نکنید. ... ملت لبنان برای همه ملل جهان و مقاومت لبنان برای همه ارتش‌های عربی و اسلامی حجتی شد که ... ارتش‌ها و ملت‌های عرب نه تنها می‌توانند غزه، کرانه باختری و قدس شرقی را آزاد کنند، بلکه به سادگی، با تصمیمی کوچک و کمی اراده می‌توانند «فلسطین از بحر تا نهر» را باز گردانند. ولی مشکل آن جاست که وقتی انسان خود را میان دو گزینه می‌بیند، میان ملتش و حکومتش، حکومتش را انتخاب می‌کند. میان قدس و حکومتش، حکومتش را انتخاب می‌کند. میان کرامت میهنش و حکومتش، حکومتش را انتخاب می‌کند. تفاوت مقاومت لبنان و فلسطین این است که کرامت ملت و مقدساتشان و آزادی‌شان را انتخاب کردند و رهبران، فرزندان و عزیزانشان را به عنوان قربانی تقدیم کردند تا به عرش خداوند (سبحانه و تعالی) برسند. معادله این است.

امروز مقاومت شما و چهره اسرائیل را به لوزه درآورد. کار «ارتش

آب. بله وقتی صد، دویست، سیصد میلیون بایستند می‌توانند اسرائیل را شکست دهند. چند هزار لبنانی اسرائیل را شکست دادند... ما باید وارد مرحله و دوران جدیدی بشویم. دورانی که ما شرط هایمان را به دشمن تحمیل می‌کنیم. دورانی که کرامت، آزادی، سروی و مقدساتمان را باز می‌گردانیم... می‌خواهم از همین جشن بزرگ و در حضور این چهره‌های پاک و بزرگوار و این مردم حاضر از همه طوائف و مناطق لبنان و تعداد زیادی از جریان‌ها و حزب‌های سیاسی به آن‌ها بگویم: دل بستن به تعطیل کردن مقاومت با فشار، هراس افکنی و محاصره، یک دل بستگی بیهوده است. دل بستگی به تعطیل کردن مقاومت از طریق به فتنه کشاندن آن با ارتش لبنان - چنان که در فکری هست - یک دل بستگی بیهوده است. ارتش و مقاومت دو برادر عزیز و دوست هستند که هیچ کس نمی‌تواند میان‌شان فاصله بیندازد. و آنان را که - از داخل صحبت نمی‌کنم - خارج یا داخل - هر چه می‌خواهید در نظر بگیرید. این افراد هر کجا می‌خواهند باشند - به خلع سلاح مقاومت از طریق یک جنگ جدید اسرائیلی یا غیر آن دل بسته‌اند، به لیونی و پرتز، وزیر امور خارجه و وزیر جنگ، و موشه آرنز، استراتژیست و وزیر دفاع اسبق، ارجاع می‌دهم. از آنها بشنوید. جمله واضح است. برایشان تکرار می‌کنم. آنها می‌گویند «می‌خواستیم حزب الله را کاملاً متلاشی کنیم، ولی دریافتیم هیچ ارتشی در جهان نمی‌تواند چنین سازمان دهی‌ای را متلاشی کند.» و بنده به آنان می‌گویم: «هیچ ارتشی، هیچ کسی، در جهان نمی‌تواند سلاح ما را از دست‌ها و مشت‌های گره‌کرده‌مان در بیاورد.» تا وقتی این ملت وفادار و عزت‌مند به این مقاومت باور دارند. من با سلاح تهدید نمی‌کنم، به این ملتی که مقاومت را در آغوش گرفته دل بسته‌ام. بر روی آن پیرزن ارجمندی شرط بسته‌ام که میان خرابه‌ها ایستاد و گفت: خانه بیروتم نابود شد، خانه جنویم نابود شد، ما با مقاومت و سلاح آنیم... و آن دیگری و دیگری که گفتند: اگر سید حسن سلاح را تحویل دهد، خائن است. و بنده به آنان می‌گویم: ای مردم عزت‌مند، وفادار و بزرگ، به شما قول می‌دهم که آرزو ندارم زندگی‌ام را با خیانت به پایان ببرم، ترجیح می‌دهم آن را با شهادت تمام کنم.

پس همه‌ی این دل بستگی‌هایی فایده‌است. چون ملت و مقاومتی در لبنان هست که اشغال، ذلت، خواری، استبداد و هتک را بر نمی‌تابد و آماده است خود، فرزندان و عزیزانش را برای کشورش فدا کند...

از دریا آمدند و آسمان و مرزها را نیز محاصره کردند. بنده به ایشان می‌گویم دریا، مرزها و آسمان را محاصره کنید و ببندید. هیچ کدام از اینها ذره‌ای از اراده و سلاح مقاومت نمی‌کاهد. ما جنگی ۳۳ روزه را از سر گذرانیم. بنده تعارف نمی‌کنم؛ ما آماده جنگی طولانی بودیم. آنچه در جنگ به نمایش گذاشتیم بخش کوچکی از توانمان بود. در بنت جبیل گفتیم بیش از ۱۳ هزار موشک داریم و بی‌چاره‌ها همان ۱۳ هزار را در نظر گرفتند. برگشتیم و توضیح دادیم که ۱۳ هزار نه یعنی ۱۳ هزار! ممکن است بیش از اینها باشد. امروز به همه کسانی که قصد بستن دریاهای آسمان‌ها، صحرایها و مرزها را دارند و همچنین به دشمن می‌گویم: مقاومت امروز بیش از - دقت کنید - زیر «بیش» خط بکشید - بیش از ۲۰ هزار موشک دارد. مقاومت تنها چند روز پس از خروج از جنگی کوبنده همه توان نظامی، تشکیلاتی و تسلیحاتی خود را بازیابی کرده. مقاومت امروز از شب ۱۲ جولای قدرتمندتر است. چرا که در خلال جنگ تجربه، خرد، اراده و عزمی تازه یافته... برادران و خواهران، یک بار دیگر سلام بر شهدا، خانواده‌های شهیدان پاک همه لبنان، جانبازان و اسرای همه طائفه‌ها، جریان‌ها و مناطق و همه ملت‌های عرب و مسلمان جهان و همه اشخاص، گروه‌ها و حزب‌هایی که مقاومت را پشتیبانی و یاری کردند... از همه ممنون. و همان‌گونه که در جنگ گفتیم: خدا پیروزان خواهد کرد و پیروز هم کرد. پایدارتان خواهد کرد و کرد. یاری‌تان خواهد کرد و یاری کرد.

مانند ۲۵ مه ۲۰۰۰ [زمان خروج ارتش اسرائیل از جنوب لبنان] در بنت جبیل صحبت‌هایم را تمام می‌کنم که به شما گفتم: مردم، ای ملت لبنان، ای ملت فلسطین، ای ملت‌های امت عرب، از ۲۵ مه ۲۰۰۰ دوران پیروزی‌ها آغاز شده و دوران شکست‌ها گذشته. و تا کنون به هیچ وجه شکستی رخ نداده. عیدتان مبارک، رمضان‌تان مبارک، پیروزی استراتژیک و تاریختان مبارک، ای شریف‌ترین، پاک‌ترین و بزرگوارترین مردم.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته



یادمان



گذری به «خانه موزه شهید مدرس»؛

مَدْرَسِ مُدَّرِس



فرصت‌ها و غفلت‌ها؛

گردشگری دفاع مقدس



یادواره‌ای به مناسبت سالگرد ارتحال آیت الله مشکینی؛

عارف میانِ عارفان



گذری به «خانه موزه شهید مدرس»



فاطمه کامکار

مَدْرَسِ مُدْرِش

محله عودلجان تهران در پیچاپیچ کوچه‌های سالخورده خود، عمارتی کهنسال و تاریخی را در آغوش گرفته که علاوه بر ارزش‌های معماری، از تاریخچه سیاسی برخوردار است. اجتماعی ویژه‌ای - این نگین ارزشمند، سالیانی دور و دراز منزل آموزگاری سالک بوده، شهره شهریه مبارزه با استبداد و استعمار... «خانه موزه شهید مدرس» خانه‌ای است واقع در چهارراه سرچشمه، گذر میرزا محمود وزیر (کوچه شهید جاویدی)، بن بست نصیرالدوله (مدرس)، منزلی که آجر به آجرش یاد و خاطره است از ۲۰ سال زندگانی و تدریس آیت‌الله شهید سید حسن مدرس.

ایبایان برق که به کوچه میرزا محمود وزیر سرازیر شوند، دست چپ به چند کوچه برمی‌خورند، اولی آن کوچه عریض کم طولی است که کوچه میرزا محمود را به کوچه سرتخت مربوط می‌کند، کوچه دوم کوچه میرزا محمود قوام الدوله است، که به واسطه معبر تنگی که در آخر، به کوچه سرتخت دارد، کوچه سوراخی معروف است. کوچه سوم، کوچه حاجی فخرالملک است، که در محاذی تکیه سرتخت، به این گذر باز می‌شود. کوچه چهارم کوچه نصیرالدوله (بدر) است که آن هم به گذر سرتخت می‌رود. کوچه پنجم کوچه بن بستی به اسم کوچه آقا عزیز است که در این کوچه خانه‌های قدیم مشیرالسلطنه واقع می‌باشد. این خانه‌ها را که می‌فروختند، مدرس پول‌های خود را از صندوق مباشرت مجلس گرفت، و مبلغی هم قرض کرد، و این خانه‌ها را یکجا خرید. یکدست آنرا مجری و تعمیر کرد و فروخت و از قیمت آن هم قرض خود را داد، و مازاد آن را به مصرف تعمیرات دست دیگر رساند. این حیاط دو تا خلوت هم، در عقب داشت که ممکن بود به کوچه نصیرالدوله در پیدا کرده و علی حده از آنها استفاده شود، و این خانه، خانه مدرس شد.»

بنیاد مدرس شناسی

پژوهش در تاریخ سیاسی ایران و فرهنگ سازی توأمان یکی از محورهای مورد توجه راه اندازی خانه موزه شهید مدرس است. از این رو به منظور تعمیق فعالیت‌های فرهنگی و شناساندن ابعاد وجودی شخصیت آیت الله مدرس به نسل نو و آیندگان، همزمان با تأسیس خانه موزه، سنگ بنای ایجاد بنیاد مدرس شناسی با حضور اندیشمندان و مدرس‌شناسان برجسته کشور گذارده شد. بنیاد مدرس شناسی محل نگهداری کامل‌ترین مستندات اصیل، کتاب‌ها، مقالات، پایان‌نامه‌ها و اسناد مکتوب پیرامون زندگی شهید آیت الله مدرس در کشور بوده و از مهمترین فعالیت‌های آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- راه اندازی کامل‌ترین کتابخانه تخصصی با گردآوری عناوین کتاب‌هایی که به صورت ویژه درباره مدرس نگاشته شده است.

۲- گردآوری اصل دستخط‌های مدرس.

۳- گردآوری تنها کتاب تألیفی مدرس که از گزند روزگار در امان مانده است.

این بنا پس از رها شدن در زمانی طولانی، در سال شمسی ۱۳۹۳ توسط حاج محمد انصاری از خانواده کتابچی خریداری شده و پس از مرمت «خانه موزه شهید مدرس» نام گرفت. احیای این مکان با هدف گردآوری مستندات موزه‌ای مرتبط با شهید مدرس و انجام فعالیت‌های مستمر فرهنگی، پژوهشی و اجتماعی صورت گرفت. این خانه پس از تبدیل شدن به خانه موزه، میزبان طیف‌های گسترده‌ای از علاقه‌مندان و مسئولین بوده، به گونه‌ای که طبق آمارها تنها در فروردین ۱۳۹۷ بیش از ۱۵ هزار نفر از این خانه موزه بازدید کردند. احداث بنای اولیه خانه مدرس به دوره قاجاریه بازگشته و وامدار معماری سنتی ایرانی-اسلامی است. این خانه آراسته به تزئینات آجری شامل قطار بندی و آجرکاری بالای سردرها بوده و دارای بخش‌های متفاوتی همچون سه حیاط مرکزی، سه در ورودی، حوضخانه، راهروها، اتاق‌ها و... می‌باشد که بازسازی آن با حفظ هویت اصلی و تاریخی صورت گرفته است.

از آنجاکه این مکان نه تنها محل سکونت شهید مدرس، که محل فعالیت‌های گسترده اجتماعی، سیاسی و فرهنگی وی نیز بوده است؛ بنابراین محیط خانه دارای فضاسازی‌های اندرونی و بیرونی است. بخش اندرونی جهت سکونت ساکنین منزل تعبیه شده و کاربری دو بخش بیرونی برای جلسات تدریس و تفسیر قرآن و ملاقات‌های مردمی و دیدار با رجال بوده است.

منحصربفرد بودن طراحی و معماری خانه مدرس بگونه‌ای است که تمامی بخش‌های خانه در اطراف سه حیاط مرکزی با هم پیوند داشته و در عین دارا بودن هویت و کاربری معنایی خود با سایر بخش‌ها ارتباط دارند، بدین شکل که هر کدام از بخش‌های اندرونی و بیرونی ورودی مجزایی داشته اما وحدت اصلی سه بخش تفکیک شده خانه با یکدیگر به خوبی حفظ شده است.

این خانه قدیمی روزگاری محل رفت و آمد چهره‌های بزرگ تاریخ، سیاست و حتی هنر از جمله مؤتمن الملک پیرنیا، مشیرالدوله، وثوق الدوله، مستوفی الممالک، ملک الشعرای بهار، مصدق و رضاخان و... بوده بسیاری از تصمیمات سرنوشت ساز تاریخ ایران و تهران از جمله پیش نویس برخی از قوانین (قانون مدنی و قانون عدلیه و...) در این خانه اتخاذ شده است.

عبدالله مستوفی در کتاب شرح زندگانی من (انتشارات زوار، ۱۳۷۱، جلد ۳، ص ۴۶۴) نشانی این خانه را اینگونه بازگو می‌کند: «از



قشر فرهنگی) می‌دانند و اذعان دارند خانه موزه مدرس آبروی گذشته این محل را بازگردانده است.

گذری بر بخش‌های موزه‌ای

بخش موزه‌ای، یکی از دیدنی‌ترین سالن‌های خانه موزه شهید مدرس را به خود اختصاص داده است و شامل بخش‌های تاریخی، ادبی، هنری، تجسمی و... می‌باشد.

محسن افتخاری، مدیر خانه موزه شهید مدرس، درباره اقدامات صورت گرفته در این محل راستای معرفی افکار و عقاید شهید مدرس به «سرو» می‌گوید: اولین وظیفه موزه گردآوری مستندات پیرامون شخصیت شهید مدرس است ولی جمع‌آوری اسناد در این خصوص با توجه به پراکندگی این آثار از بریتانیا تا ژاپن کار دشواری بوده است، چرا که شهید مدرس از دشمنان سرسخت تاریخ معاصر انگلیس بود و از این رو اسناد و مدارک زیادی از ایشان در خارج کشور موجود است.

به گفته وی یکی از نفیس‌ترین آثار موجود در خانه موزه، سردیس سنگی شهید مدرس اثر «سام ارزنگی» است که در سال ۱۳۳۰ در باشگاه مدرس محله ظهیرالاسلام نگهداری می‌شده ولی پس از

گردآوری عکس‌ها و سایر مستندات مربوط به وی.

گردآوری اشیاء تاریخی مرتبط به مدرس.

برگزاری نشست‌های مدرس شناسی با حضور اندیشمندان و مورخین.

دارالقرآن خانه موزه مدرس

یکی از بخش‌های اصلی خانه موزه، مکانی است که شهید مدرس در گذشته در آنجا تدریس داشته و اکنون به دارالقرآن تبدیل شده است. دارالقرآن شهید مدرس روزهای سه شنبه و چهارشنبه هر هفته، با حضور اساتید ملی و بین‌المللی قرآن دوره‌های آموزشی روخوانی، روان خوانی، حفظ و تفسیر قرآن برگزار می‌کند و علاقه‌مندان (از طیف کودک تا بزرگسال) می‌توانند به صورت رایگان در این محافل شرکت کنند. این دوره‌های قرآنی در ماه مبارک رمضان هر روز در فضای دل‌با‌حیاط‌های خانه موزه مدرس با حضور نزدیک به هزار نفر (در دو نوبت) برگزار می‌شود. نکته قابل توجه درباره برکات این مکان، استشهاد محلی ساکنین و کسبه درباره خانه موزه است که فعالیت‌های آن را موجب برقراری امنیت بیشتر در محله (به دلیل رفت و آمد

شهید مدرّس به نقل دوستان و دشمنان داخلی و خارجی، شخصیت غیرقابل نفوذی داشت، به نحوی که دکتر میلیسیو، مستشار آمریکایی و رئیس خزانه داری که در سال ۱۳۰۱ استخدام دولت ایران بوده پس از خاتمه خدمتش در ایران در بخش هایی از کتابش با نام «مأموریت آمریکایی ها در ایران» (چاپ سال ۱۹۲۵ در نیویورک که در این بخش نگهداری می شود) آورده است: «مشخص ترین چهره و رهبر روحانیون در مجلس، مدرّس است که اخیراً به عنوان نائب رئیس اول انتخاب شده است. این صفت مدرّس زیاذد عام و خاص است که به پول اعتنایی ندارد، وی لباس روحانیون را می پوشد و مردی است فاضل. در ملاقات با او محال است تحت تاثیر سادگی، هوش و قدرت رهبری اش قرار نگیرید...»

علامه فقیه مرحوم محمد قزوینی نیز در یادداشت های خود در مجله یادگار چنین می نویسد: «وکیل شجاع نطق و به اجراء مجلس شورای ملی که تا آخر عمر علناً و جهاداً با سلطنت پادشاه وقت، رضاشاه پهلوی مخالفت می کرد، در دهم آذر ۱۳۱۶ هجری شمسی مطابق با بیست و هشت رمضان سنه ۱۳۵۶ قمری در حبس "ترشیز خراسان" وفات یافت و مشهور چنان است که او را آنجا هلاک کردند، نه به اجل طبیعی درگذشته باشد».

درس مدرّس

شهرت مدرّس برگرفته از تسلط این شهید بزرگوار در تدریس و استادی به ایشان داده شده است و بر همین اساس بخشی از موزه به همین موضوع اختصاص یافته است. در این بخش مخاطب با شجره تحصیلی شهید مدرّس، اساتید وی همچون آخوند خراسانی، میرزای شیرازی، شاگردانشان و نیز تألیفاتی همانند نسخه اصلی و دست نویس «رسائل الفقهیه» که در ۶۰۰ صفحه در موزه نگهداری می شود، آشنا می شوند.

شهید مدرّس هنگام حضور در اصفهان در مدرسه جده کوچک و مدرسه جده بزرگ، فقه و اصول، شرح منظومه، نهج البلاغه و منطق تدریس می کرده است و در تهران نیز در مدرسه سپهسالار (مدرسه عالی شهید مطهری کنونی) جلسات تدریس داشته است. وی در طول زندگی خود هیچگاه از تدریس غافل نمی شود، به گونه ای که حتی در دوران تبعید، زندانبان ها نیز آموزش می داده است و اسناد و اعلامیه هایی از آنها در این بخش گردآوری شده است.

کودتای ۲۸ مرداد مفقود می شود. این سردیس پس از گذشت بیش از ۶۰ سال در سال ۱۳۹۶ به خانه موزه مدرّس اهدا شده است. افتخاری می افزاید: همچنین بیش از ۹۰ درصد کتب چاپ شده درباره شهید مدرّس، جمع آوری شده است و اسناد نایابی چون دست نوشته ها، روزنامه های دوره قاجاریه، نطق های مکتوب شده و... در محل موزه نگهداری می شود.



مدرّس از نگاه دیگران

«مدرّس از نگاه دیگران» نام یکی از بخش های موزه است که مخاطب را با نظرات بزرگان تاریخ معاصر در مورد شخصیت و مشی آیت الله مدرّس آشنا می کند. در این بخش آرشیوی از سخنان افراد متفاوت و دیدگاه های موافقان و مخالفان شهید مدرّس گردآوری شده است. یکی از قابل توجه ترین دیدگاه های بزرگان معاصر در خصوص شهید مدرّس مربوط به امام خمینی (ره) می باشد که بارها و بارها در مقاطع زمانی گوناگون از مدرّس یاد کرده اند، به گونه ای که به دستور ایشان، پس از انقلاب اسلامی اولین تصویری که بر روی اسکناس ها به چاپ می رسد، نقش چهره شهید مدرّس است. سکندار انقلاب، امام خمینی (ره) شهید مدرّس را الگوی بی مانند (به منزل ایشان نمایندگان مجلس می داند و می فرماید: «من مدرّس) مکرر رفتم، خدمت ایشان رضوان الله در آن، علیه مکرر رسیدم کرباسی که باید از خود ایران، وقت لباس کرباس ایشان زبانزد بود باشد می پوشید...»

از معروف‌ترین شاگردان وی، سید کمال الدین نوربخش دهکردی، محمد شریعت سنگلجی، میرزا ابوالحسن شعرانی، میرزا علی آقا شیرازی، مهدی الهی قمشه‌ای، بدیع الزمان فروزانفر، سید مرتضی پسندیده (برادر امام خمینی (ره)) و جلال الدین همائی رامی توان نام برد.

گالری قرارداد ۱۹۱۹

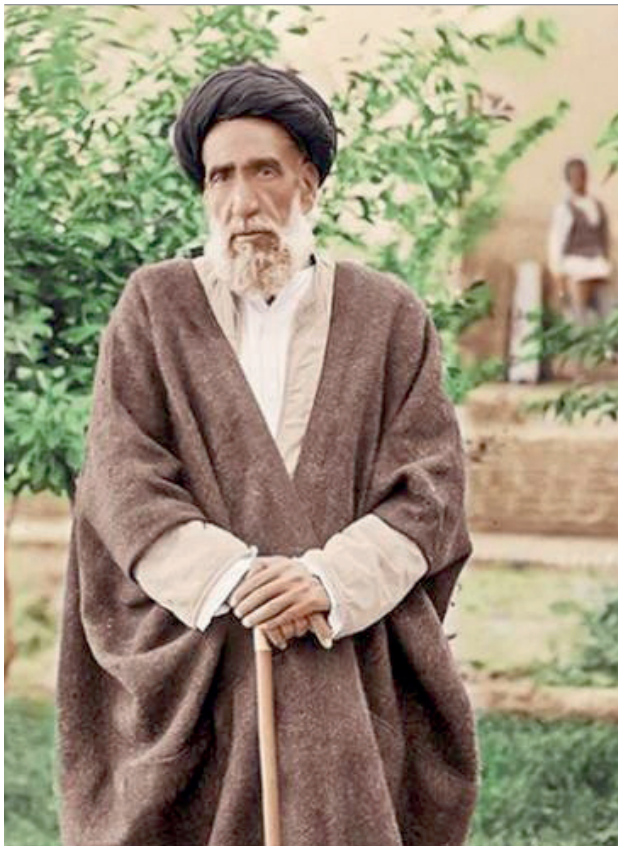
در قسمتی از خانه موزه که محل ملاقات‌های کلیدی شهید مدرس بوده است به معرفی قرارداد ۱۹۱۹ و نقش این شهید در لغو این قرارداد پرداخته که شاید یکی از نقاط عطف مهم تاریخ معاصر ایران باشد.

مدرس و مجلس

مهمترین شاخصه چهره شهید مدرس حضور پارلمانی ایشان است، از این رویکی از بخش‌های موزه، مرتبط به اسناد مربوط به معرفی ایشان به عنوان نماینده مراجع در مجلس شورای ملی و نمایندگی تهران و ابعاد مختلف این برهه از زندگی مدرس بوده و شامل اسناد و تصاویر تاریخی مرتبط با این موضوع است.

ترور، تبعید و شهادت

شهید مدرس بارها مورد سوء قصد قرار می‌گیرد اما شاید معروفترین واقعه ترور نافرجام وی به زمانی باز می‌گردد که ایشان در مسیر مجلس شورای ملی مورد حمله قرار می‌گیرند که یکی از دفعات



دیانت و سیاست

مرحوم مدرس -رحمة الله- خوب، من ایشان را هم دیده بودم. این هم یکی از اشخاصی بود که در مقابل ظلم ایستاد؛ در مقابل ظلم آن مرد سیاهکوهی آن رضاخان قلدر ایستاد و در مجلس بود ایشان را به عنوان طراز اول، علما فرستادند به تهران و ایشان با گاری آمد تهران. از قرار که آدم موثقی نقل می‌کرد، ایشان یک گاری آنجا خریده بود و اسبش را گاهی خودش می‌راند تا آمد به تهران. آنجا هم یک خانه مختصری اجاره کرد و من منزل ایشان مکرر رفتم؛ خدمت ایشان. رضوان الله علیه. مکرر رسیدم... در واقع شهید بزرگ ما مرحوم مدرس که القاب برای او کوتاه و کوچک است ستاره درخشانی بود بر تارک کشور... که ملت ما مرهون خدمات و فدکاری‌های اوست. (صحیفه امام؛ ج ۳، ص ۲۴۴)



مدرس با فهم عمیق خود متوجه شده بود، با برچیده شدن سلطنت قاجار که اندکی تسلیم خواسته های مشروطه خواهان شده بود و آمدن فرد مستبدی مثل رضا خان، دایره سیطره مجلس کم می شود و این تقلیل اختیارات، موجب کنارگذاشتن علماء و به تبع آن، فراموشی قانون نظارت (که مهم ترین خواسته مشروطه خواهان بود) می گردد؛ بنابراین مدرس در راستای دستیابی به این هدف با تمام وجود ایستاد و در آخر نیز جان خود را فدای اسلام و ایران نمود. در پایان یادآوری این جمله از آیت الله سید حسن مدرس خالی از لطف نیست: «خداوند دو چیز را به من نداده، یکی ترس و دیگری طمع. و هر کسی با مصالح ملی و امور مذهبی همراه باشد من هم با او همراهم والا، فلا...»



هدف ترور قرار گرفتن ایشان بوده است. «گنجینه خاف» روایت دوران تبعید و یادداشت های ایشان در ۹ سال واندی دوری است که این کتاب ارزشمند در این بخش از موزه نگداری می شود. یکی از آثار موجود و منحصر به فرد این بخش پرونده پرسنلی «محمود مستوفیان»، قاتل شهید مدرس است که ابعاد تاریخی و درعین حال تاریکی از این واقعه را مشخص می کند. همچنین آرشیوی از روزنامه ها و نشریاتی که در سال های آغازین پهلوی دوم به شهادت مظلومانه مدرس پرداخته اند نیز در این بخش موجود است.

نقش شهید مدرس در مشروطیت

از آنجا که ۱۴ مرداد ماه مصادف است با سالروز تصویب جنبش مشروطه؛ بی راه نیست اگر به نقش شهید مدرس در این حرکت تاریخ ساز ایران اشاره کنیم. آنجا که پس از تصویب قانون نظارت پنج تن از علمای طراز اول بر مصوبات مجلس، مرحوم مدرس به عنوان یکی از سه نفری که توسط علمای نجف معرفی شدند به مجلس راه یافتند.

مدرس همیشه از جنبش مشروطه حمایت می کرده است به گونه ای که در بین تمام علمای وقت به عنوان ناظر بر مصوبات مجلس شورای ملی، انتخاب می شود و به محض تکیه بر کرسی نظارت و ورود به مجلس با سخنان صریح و آتشین خود در چندین مورد نظر نمایندگان را به سمت خود تغییر داده و باعث کوتاه شدن دست بیگانگان از این مملکت و به کرسی نشستن نظرات مستبدانه شاه می شود.



گردشگری دفاع مقدس فرصت ها و غفلت ها



سمیرا محمدی

جنگ در ایران، همراه بودن آن با معنویت و انسانیت است که مدیون رشادت های رزمندگان بی شماری است که جان در راه اهداف خود گذاشته و عهد خویش را با خون خود امضا نمودند. افراد با سفر به این مناطق با دور شدن از دنیای مادی، راهی برای جستجوی معنویات می یابند و خود را از قید این دنیا حتی برای لحظاتی رها می کنند. استان خوزستان یکی از استان های اصلی در مسیر جنگ بوده است که آثار جنگ در این منطقه به عنوان جاذبه گردشگری مطرح می شود. جنگ تحمیلی رژیم بعث عراق علیه جمهوری اسلامی ایران از جمله جنگ هایی است که در تاریخ، آثار، حماسه ها و رشادت های آن ثبت شده است و برای گردشگران جذابیت های خاص خود را دارد. این آثار در حال حاضر شاید تنها هدف سفر کاروان راهیان نور باشند، اما این ظرفیت را دارند تا مانند سایت های باقی مانده از دوران جنگ جهانی دوم که گردشگران بسیاری را به خود جذب می کنند، مورد بازدید گردشگران مختلف داخلی و خارجی قرار بگیرند.

گردشگری جنگ نوعی از گردشگری است که هدف از آن پی بردن به آثار و شرایط جنگ با بازدید از مناطق جنگی و کاوش در خاطرات زمان جنگ است. پیشینه گردشگری جنگ به دوره بعد از جنگ جهانی دوم بازمی گردد که افراد برای بهبود بخشی به زندگی و معاش مردمانی که در مناطق جنگی به سر می بردند، به این مناطق سفر می کردند. این گونه از گردشگری در ایران نیز چندی پس از پایان جنگ تحمیلی ایران با عراق آغاز گشت. این نوع از گردشگری که در حیطه ی گردشگری فرهنگی قرار می گیرد از شاخه های تخصصی و با اهمیت گردشگری است که با نشان دادن ویرانی های ناشی از جنگ علاوه بر بیدار کردن حس جنگ ستیزی و عواطف بشردوستانه در گردشگران به حفظ تاریخ معنوی و حماسی یک کشور کمک می کند. گردشگری جنگ می تواند کارکردهای اجتماعی و فرهنگی گوناگونی را در جامعه دنبال کند که تسهیل در جریان هویت بخشی به جامعه به ویژه جوانان از مهم ترین این کارکردها است. یکی دیگر از مزیت های بزرگ گردشگری

امروزه گردشگری جنگ به عنوان یکی از شاخه‌های پر جاذبه و مهم صنعت گردشگری در جهان طرفداران زیادی داشته و همه ساله میلیون‌ها نفر در نقاط مختلف جهان در قالب تورهای مناطق جنگی از جاذبه‌های گردشگری دیدن می‌کنند. این بخش در جهان به سرعت رو به رشد بوده و توسعه و سرمایه‌گذاری زیادی در کشورهای مختلف دنیا در این حوزه صورت گرفته است. در مجموع، مناطق جنگی بخش مهمی از بازار گردشگری را به خود اختصاص داده که در بسیاری از نقاط دنیا رایج بوده و محدود به منطقه خاصی نمی‌شود. با این وجود برخی نقاط دنیا و مناطق به عنوان مقصد شناخته شده گردشگری جنگ دارای شهرت و جاذبه‌های بیشتری بوده و گردشگران زیادی را از نقاط مختلف دنیا به سوی خود جذب می‌کنند. کشور روسیه از جمله کشورهایی است که سالیانه، بدون محدودیت به زمان خاصی، تعداد زیادی گردشگر را از سراسر جهان جذب می‌کند. در این کشور مجموعه منحصر به فردی از یادبودها و شهادت‌های مردم در طول جنگ بنا شده، برای کشتگان جنگی و سرداران فاتح بناهای یادبودی ساخته شده و از بازگشتگان تجلیل می‌شود. در سراسر این کشور و در شهرهای مختلف آن، به یادمان‌های جنگی و گردشگری جنگ توجه شده و گردشگری جنگ محدود به زمان یا مکان خاصی نیست. پارک پیروزی یکی از دیدنی‌های جذاب و مشهور مسکو به شمار می‌رود که به افتخار پیروزی ارتش سرخ در جنگ جهانی دوم بر ارتش آلمان نازی احداث شده است و شامل یادمان‌های اصلی پیروزی، موزه جنگ جهانی دوم و گالری نقاشی موزه جنگ مناسب برای همه اقشار و بازدیدکنندگان طراحی شده است. علاوه بر آن در شهرهای مختلف کشور روسیه، نمادهای جنگی و مجسمه‌های عظیمی به پاس میلیون‌ها سرباز کشته شده روس در جنگ جهانی دوم بنا شده تا مردم و بازدیدکنندگان به صورت همیشگی به یاد رشادت‌های جنگی باشند و هر کدام از این المان‌ها و سایت‌های جنگی در مکان‌های اصلی، تاریخ را زنده نگه دارند.

گردشگری جنگ در ایران

کشور عزیزمان ایران نیز دارای ظرفیت خوبی جهت رشد و توسعه گردشگری جنگ است. یکی از نمونه‌های بارز آن، بازدید گردشگران

دست‌یابی به گردشگری پایا در دفاع مقدس

موضوع پراهمیتی که در بخش ادبیاتی گردشگری دفاع مقدس در کشورمان می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد، تفسیر مکان رخدادها و تأثیر آن بر تجربه گردشگران و بازدید کنندگان است که موضوع حائز اهمیت است، چرا که تفسیر، یکی از بخش‌های اصلی تجربه بازدید کنندگان است. تفسیر ارتباطی بین یادمان‌های ۸ سال



مقدس تنوع بخشید. طراحی اثربخش مکان رخدادهای جنگی و فراهم آوردن خدمات گردشگری مناسب برای بازدیدکنندگان در همه شهرهای درگیر در ۸ سال دفاع مقدس، از طریق شناسایی نیازها و خواسته‌های گردشگران نیز یکی از شکاف‌های موجود در این صنعت است که پیشنهاد می‌شود، تمرکز ویژه روی نیازهای گردشگران صورت گیرد. عدم آشنایی کافی مسئولان و دست‌اندرکاران گردشگری دفاع مقدس بعضی مناطق گردشگری جنگ با مباحث علمی مرتبط با آن نیز یکی دیگر از شکاف‌های موجود در راستای ارتقای گردشگری دفاع مقدس است که توصیه می‌شود، دست‌اندرکاران و مسئولین در تمام مناطق کشور، آموزش‌های لازم رادیده و از ظرفیت بخش دانشگاهی جهت مدیریت و برنامه‌ریزی و بازاریابی گردشگری دفاع مقدس در مناطق جنگی در کشور بهره‌مند شوند. نقش راهنمایان (راویان) مستقر در مکان رخدادهای جنگی و مسائل مطروحه توسط آنان در شکل‌گیری تجربه گردشگری بازدیدکنندگان غیرقابل انکار است. ذکر این نکته الزامی است که با وجود ارزش

دفاع مقدس و بازدیدکنندگان ایجاد می‌کند. در این فرایند یک مکان، رویداد، تاریخ و بناهای باقیمانده از جنگ یا به طور کلی میراث معنایی باید و بدین صورت ارتباط قوی با بازدیدکنندگان برقرار می‌کند و بدون تفسیر مکان رخدادهای جاذبه‌های دفاع مقدس به اندازه‌ای که باید، برای بازدیدکنندگان معنادار نخواهد بود. در نتیجه تجربه بازدیدکنندگان، احتمالاً مخدوش می‌شود. برعکس یک تفسیر اثربخش می‌تواند با آوردن یک مکان رخدادهای مرتبط با شهادت به عنوان تجربه‌ای از مرگ به سان زندگی، تجربه بازدیدکنندگان را ارتقاء دهد. از طرفی، نیاز عمومی به بخش بندی بازار گردشگری دفاع مقدس بر اساس دستاوردهای حاصله وجود دارد که این امر با استفاده از این رویکرد به تنهایی محقق نمی‌شود و در این رویکرد باید به بررسی عمیق سطوح با جزئیات هر دستاورد بپردازیم و در نتیجه پیشنهاد می‌شود به رویکردهای مناسبی برای بخش بندی بازار گردشگری دفاع مقدس بیشتر پرداخته شود. با بخش بندی بازار گردشگری دفاع مقدس در کشور و شناسایی نیازها و انتظارات افراد در هر بخش می‌توان به گردشگری دفاع



محصولات و جاذبه ها در عرصه فضای استانی و ملی فراهم شود.

کارکردهای گردشگری دفاع مقدس

تسهیل در هویت بخشی به جامعه به ویژه جوانان و نوجوانان از مهم ترین کارکردهای گردشگری دفاع مقدس است، چرا که مهم ترین مزیت آن، همراه بودن با معنویت و انسانیت و رشادت های رزمندگان بی شماری است که جان در راه اهداف خود گذاشته و عمر خویش را در ۸ سال دفاع مقدس با خون خود امضا کرده اند. با رونق هر چه بیشتر گردشگری دفاع مقدس، فرهنگ و اصول جاری در دفاع مقدس احیاء شده و به عنوان میراثی گران سنگ در ذهن ملت و گردشگران داخلی و خارجی باقی میماند و از افت و تحریف مصون بوده و این نوع گردشگری تأثیر به سزایی در اخلاق نوجوانان و جوانان امروزی و آیندگان دارد. علاوه بر آن با نشان دادن اسوه های رشادت و ایثار و چهره واقعی ملت ایران، تبلیغات منفی علیه کشورمان خنثی شده و انگیزه برای مبارزه با استکبار جهانی و همچنین ترویج فرهنگ عاشورایی، هموار می شود.

احساسات و عواطف گردشگران در سفر به مناطق ۸ سال دفاع مقدس، نباید از تجربه ادراکی آنان غافل شد.

در واقع می توان گفت: صرف برانگیختن احساسات زودگذر و آنی گردشگر، تنها یک لایه سطحی این تجربه می باشد و در حقیقت ما در سراسر دنیا شاهد انتقال مفاهیم والایی چون صلح طلبی، نوع دوستی در قالب تورهای مناطق جنگی هستیم. نقش مهم آموزش در این نوع گردشگری نباید نادیده گرفته شود، این عامل، یکی از اصول اساسی توسعه پایدار بوده و در پایا بودن گردشگری دفاع مقدس و احیای ارزش های دفاع مقدس نیز الزامی است. بازدید از مناطق جنگی دفاع مقدس در اغلب بازدیدکنندگان منجر به نتیجه مثبت و مفیدی بی شماری می شود که همه هموطنان ما نیازمند آن هستند. لذا پیشنهاد می شود در خصوص مشارکت و اختیارات بخش خصوصی در زمینه برگزاری این تورها برای عموم مردم، تجهیز و بهره برداری از منابع و اماکن گردشگری دفاع مقدس، تجدید نظر صورت گرفته و از این طریق، امکان برقراری هم پیوندی میان محصولات گردشگری مناطق جنگی با دیگر



یادواره‌ای به مناسبت سالگرد ارتحال آیت الله مشکینی

عارفی میانی عارفان

فقیه ربانی و پارسا حضرت آیت الله حاج میرزا علی مشکینی از جمله شخصیت‌های نادری بود که در سراسر عمر بابرکت و مراحل گوناگون زندگی نورانی خویش منشأ برکات فراوان برای حوزه علمیه و مردم مؤمن و اسوه اخلاق و عملی برای شاگردان و ارادتمندان خود بود (برگرفته از پیام مقام معظم رهبری). این چهره محبوب و روحانی دریکی از روزهای سال ۱۳۰۰ شمسی در روستای «آلی» از توابع مشکین شهر و در خانواده‌ای متدین و روحانی به عرصه حیات پای نهاد. پدر بزرگوارش روحانی منطقه و مورد وثوق اهالی بود و به رفق و فتق امور می پرداخت. آیت الله مشکینی هنگامی که همراه پدر به نجف اشرف مهاجرت نمود، تحصیلات مکتب‌خانه‌ای را در آنجا آغاز کرد. پس از بازگشت به ایران، تحصیلات خود را در مشکین شهر و اردبیل پی گرفت و در اوایل دوره رضا خان به قم مهاجرت کرد.



حسین علمشاهی

طلبه انقلابی

در اسناد ساواک به برخی فعالیت‌های آیت‌الله مشکینی در دهه ۳۰ اشاره شده است. از سند بازجویی شهید آیت‌الله دکتر محمد مفتاح برمی‌آید که در سال ۱۳۳۲، مدرسین قم جلساتی را برگزار می‌کردند. آیت‌الله مشکینی یکی از اعضای این جلسات بود. در یکی از این جلسات تصمیم گرفته شد طلابی که جهت تبلیغ به شهرستان‌ها اعزام می‌شدند در مراجعت گزارشی از وضع مردم و رفتار خود و محل تهیه کنند. (یاران امام به روایت اسناد ساواک، آیت‌الله مشکینی، ص ۳۱۷)

آیت‌الله مشکینی از همان آغاز فعالانه و مسئولانه در این مبارزات شرکت کردند. گزارش گروهان ژاندارمری ملایر در سال ۱۳۴۱ حاکی از فعالیت ایشان در روستاهای این منطقه است. ازدواج آیت‌الله مشکینی با خانم زارع که اهل ملایر بود، زمینه حضور ایشان در این منطقه و انجام فعالیت‌های انقلابی را فراهم آورده بود. بنابر گزارش ژاندارمری ملایر که مورد استناد ساواک همدان قرار گرفته، آیت‌الله مشکینی در ۴ بهمن ۱۳۴۱ (دو روز قبل از برگزاری فراندوم موسوم به انقلاب سفید) در روستای نامیله به سخنرانی علیه لویایح شش‌گانه پرداخته بودند.

نامه آیت‌الله به فرزندان رزمنده‌اش

خدا را پیوسته در نظر داشته باشید و نماز را در اول وقت انجام دهید و نحوه جهاد با دشمن را از نظر آشنایی به اسلحه و فنون آن و از نظر تاکتیک جنگی و بویژه خدمت به مبارزان کاملاً یاد بگیرید و در ثواب هر خدمتی که انجام می‌دهید حتی کمک به دادن آب و گستردن و برچیدن سفره غذا و جاروب و پاک کردن محل و بردن اسلحه و مهمات و یاری مجاهدان راه حق و سربازان رشید اسلام، به هر طریق، پدرتان را نیز شریک نمایید. آنجا سنگر اسلام است و تقویت ایمان است. آنجا محل تکامل روح است.

در فروردین ۱۳۴۲ ساواک همدان اطلاع داد که حاج شیخ علی مشکینی ساکن قم، یکی از عوامل محرک علما و روحانیون همدان است. (همان، ص ۲۰۱) در همین ماه، آیت‌الله مشکینی پس از یک سخنرانی در مسجد حجت شهر قم که در گزارش ساواک تحریک آمیز توصیف شده، دستگیر شد. پس از این واقعه، ۶۰۰ نفر از طلابی که در محضر ایشان تلمذ می‌کردند، درس خود را تعطیل و با مراجعه به منزل آیت‌الله شریعتمداری خواستار آزادی ایشان شدند. سرانجام ایشان با وساطت آیت‌الله شریعتمداری، آزاد شدند. (همان، ص ۸)

گزارش ساواک قم نشان می‌دهد آیت‌الله مشکینی با آیت‌الله مکارم شیرازی و برخی دیگر از روحانیون در ارتباط نزدیک بوده و با اقتدا به امام خمینی مبارزه علیه رژیم را ادامه می‌دادند. موضوع اصلی مبارزات در فروردین سال ۱۳۴۳، لویایح شش‌گانه و تلاش برای لغو آن‌ها بود. در گزارش زیرمیزان ارادات آیت‌الله مشکینی به امام خمینی و تحسین نقش پیشرو ایشان در مبارزات کاملاً آشکار است: «... بعد گفتند معلوم است آخر چه می‌شود؛ قضیه لویایح غیر قانونی، علما می‌توانند به جایی برسانند یا خیر؟ بعد آقای حاج میرزا علی مشکینی گفت: حتماً علما منحل خواهند نمود. دست بردار نیستند که. مگر توجه پیدا نکردید که آقای آیت‌الله خمینی چندین مرتبه گفت: مجلس غیر قانونی است باید منحل شود. تا خمینی زنده است که این‌ها لویایح را ادامه بدهند، همین‌طور آقای خمینی مبارزه خواهد کرد. واقعاً مرد عجیبی است. جان شیرین خود را به کف گرفت، برای امر دین مبارزه می‌کند. (همان، ص ۹-۱۰)

در سال ۱۳۴۴، آیت‌الله مشکینی در فهرست وعاظ ممنوع المنبر قرار گرفت. (همان، ص ۳۴) در بهمن ماه این سال، اداره کل سوم ساواک از ساواک تهران خواست از فعالیت‌های آیت‌الله مشکینی مراقبت بیشتری صورت گیرد. در این مکاتبه با استناد به سوابق آیت‌الله مشکینی اشاره شده است که وی از طرفداران امام خمینی است؛ در راه مبارزه از هیچ‌گونه فعالیت‌ریزی نمی‌کند و با سخنرانی‌های خود، موجبات آشوب علیه حکومت را فراهم می‌کند. از این رو مراقبت از وی ضروری؛ و برای این کار لازم است فعالیت‌های وی با استفاده از منابع نفوذی و امکانات ساواک تحت مراقبت قرار گیرد. (همان، ص ۳۶)



سال‌های انقلاب...

آیت‌الله مشکینی پس از بازگشت به قم، در مهرماه ۱۳۵۵، جلسات تفسیر قرآن در مسجد امام را شروع کردند. بنابر گزارش منبع ساواک، جمعیت کثیری از طلاب انقلابی در این جلسات شرکت می‌کردند. از ویژگی‌های این جلسات آن بود که طبقات مختلف می‌توانستند در آن شرکت کنند. برخی از این جلسات به محل اختلاف و مناقشه آیت‌الله مشکینی با مستمعین تبدیل می‌شد. ریشه این اختلافات به تقریظ‌نویسی آیت‌الله مشکینی بر کتاب شهید جاوید برمی‌گشت. ساواک تلاش می‌کرد برخی از این اختلافات را گسترش دهد و وسیله‌ای برای کوبیدن جبهه مبارزین انقلابی قرار دهد. اما به زودی به این نتیجه رسید که آیت‌الله مشکینی با تجربه‌ای که از گذشته کسب کرده، موضوعات را بسیار زیرکانه و محتاطانه مطرح می‌کند.

پیروزی انقلاب اسلامی

آخرین سندهای ساواک درباره مبارزات آیت‌الله مشکینی به آذرماه ۱۳۵۷ مربوط می‌شود. شدت یافتن مبارزات انقلابی، موجب عقب‌نشینی گام به گام رژیم شد. این موضوع بر فعالیت‌های دستگاه‌های اداری بسیار مؤثر بود. در این شرایط فعالیت‌های ساواک و به ویژه منابع این سازمان با تهدید بیشتری روبه‌رو بود؛ بنابراین در ماه‌های پایانی حکومت پهلوی، در اغلب موارد با کاهش روزافزون اسناد و گزارش‌های ساواک، مواجه هستیم. از این رو گزارش‌های مأموران این سازمان درباره آیت‌الله مشکینی به اواخر آذرماه محدود می‌شود. اما در آن سوی گزارش‌های این سازمان، زندگی و مبارزه همچنان ادامه داشت. با بازگشت امام خمینی، مبارزات انقلابی مردم به رهبری ایشان به پیروزی رسید. آیت‌الله مشکینی نیز شهید پیروزی بر طاغوت را چشیدند و ورزش نسیم آزادی را با تمام وجود حس کردند.



جبهه های نبرد قرائت کرد که بخشی از این پیام به این شرح است:
«بسم الله الرحمن الرحيم

سلام به برادران رزمنده عزیز ما، سلام از طرف پروردگار به ملت شریف و رزمنده ایران، سلام از طرف حضرت ولی عصر (ارواحنا له الفدا) بر شما رزمندگان و جنگندگان عزیز ما، سلام از طرف رهبر کبیر انقلاب و امام امت بر شما و درود از طرف ملت بر شما. برادران عزیز، فرزندان قرآن، لشکریان اسلام، سربازان امام زمان (عج) و سربازان رشید قرآن، برزمید و بجنگید و هیچ ترس و واهمه ای در خود راه ندهید که خدای بزرگ و منان پشتیبان شماست.

دعای این ملت و امام امت پشتیبان شماست. شما در دل همه ملت جا دارید. امید ملت و اسلام هستید. این را بدانید که الآن همه مسلمانان جهان دارند با کمال شوق و عشق به رزم شما و حرکت و انقلاب شما می نگرند و دعا می کنند.

ایشان به همراه بزرگان انقلاب در تشکیل نظام جمهوری اسلامی و تکامل ساختارهای آن نقش های مهمی ایفا کردند و با تمام هستی خویش در عرصه های مختلف در خدمت انقلاب و نظام ماندند. یکی از فعالیت های مهم آیت الله مشکینی، تأسیس مدرسه ای برای طلاب و مؤسسه الهادی است که علاوه بر چاپ و انتشار کتب اسلامی، در موضوعات متنوع، آثار خود ایشان را نیز به زبان های عربی و فارسی منتشر می ساخت.

محبوب رزمندگان

آنچه آیت الله مشکینی، رئیس مجلس خبرگان رهبری و امام جمعه قم را در دوره جنگ تحمیلی بر سر زبان ها انداخت پیام های عارفانه و نامه های محبت آمیزش خطاب به رزمندگان دفاع مقدس از جمله فرزند شهیدش است. برای نمونه وی در جریان علمیات «والفجر دو» از طریق بی سیم پیامی خطاب به رزمندگان اسلام در

نکوداشت حضور سیز آیت الله مشکینی در جبهه‌ها لباس رزم وی که با آن در جبهه‌ها حضور پیدا می‌کرد و در جمع رزمندگان اسلام حاضر می‌شد، و همچنین رونوشت برخی از نامه‌های آیت الله مشکینی خطاب به رزمندگان اسلام به موزه جنگ خرمشهر اهدا شد.

پیوند سیاست و اخلاق

آیت الله مشکینی به عنوان یک فقیه، معلم اخلاق، مفسر قرآن، مدرس نستوه و برجسته حوزه علمیه قم، مدافع امام خمینی (ره) و مؤلف ده‌ها کتاب، از شخصیت و جایگاه خاصی برخوردار بود که علی‌رغم محدودیت‌ها، زندان و تبعیدهای مکرر توانست در دو قلمرو «اخلاق» و «سیاست» نقش تأثیر گذاری را در جریان انقلاب اسلامی و تبیین آن ایفا نماید و همواره چون زاهدی وارسته همواره زندگی و منش طلبگی خویش را حفظ کند.

نامه به فرزند شهید

نامه وی هنگام حضور فرزندش، شهید جواد مشکینی در جبهه‌ها نیز خواندنی و عبرت‌گرفتنی است. در بخشی از این نامه آمده است: «بسم الله الرحمن الرحیم»
نور چشمی جناب آقای جواد مشکینی را با سلام و عرض ارادت یاد می‌کنم.

خدا را پیوسته در نظر داشته باشید و نماز را در اول وقت انجام دهید و نحوه جهاد با دشمن را از نظر آشنایی به اسلحه و فنون آن و از نظر تاکتیک جنگی و بویژه خدمت به مبارزان کاملاً یاد بگیرید و در ثواب هر خدمتی که انجام می‌دهید حتی کمک به دادن آب و گستردن و برچیدن سفره غذا و جاروب و پاک کردن محل و بردن اسلحه و مهمات و یاری مجاهدان راه حق و سربازان رشید اسلام، به هر طریق، پدرتان را نیز شریک نمایید. آنجا سنگر اسلام است و تقویت ایمان است. آنجا محل تکامل روح است. جبهه زحمت بدنی دارد و تعالی روانی، جبهه خطر جانی دارد و امنیت ایمانی، جبهه عبادت سیاسی دارد و معنویت عرفانی. فرزندانم به هوش باشید که آنجا محل دل‌باختگان راه حق است و عاشقان ذات اقدس الله. فرزندانم! آنجا شهادت امروز است و سعادت فردا. آنجا میدان مسابقه روان‌های پاک است. از همه چیز گسسته و به حق تعالی پیوسته. ارتش ما مظهر اسلام است و سپاه ما تجسم ایمان است و بسیج ما نمایانگر قدرت حق است و رزمندگان ما سپاهیان نیرومند توحید.

بدان که شهید می‌شوی

یکی از ماجراهای جالب درباره ارتباط آیت الله مشکینی با شهدا مربوط می‌شود به زمانی که وی به طلبه شهید «غلامرضا یزدانی» وعده شهادت داد. ماجرا از این قرار است که یزدانی شبی خواب دیده بود که امام حسین (ع) دعوتش کرده است. می‌رود نزد آیت الله مشکینی و خواب خود را تعریف می‌کند. وی می‌گوید: «خوش به

شما دارید تاریخ می‌سازید. برادران! شما برای نسل آینده افتخار می‌آفرینید. پس قدر این نعمت را که خدا به شما داده، بدانید. برادران! متوجه باشید که شما بین دوره که بهشت و پیروزی است، قرار گرفته‌اید و اگر خداوند هر یک از این دو راه را برای شما انتخاب کند بهترین سعادت نصیب شما خواهد شد. به خداوندی خدا سوگند می‌خورم که آرزوی این رزم شما را دارم و دلم می‌خواهد با شما میان راه بهشت و پیروزی باشم، ولی متأسفانه سن من گذشته است.»

دست شما را می‌بوسم

آیت الله مشکینی به شدت علاقه‌مند به رزمندگان اسلام بود و به آنان عشق می‌ورزید و نامه‌های بسیار زیبایی در وصف جهاد ملت ایران در سال‌های دفاع مقدس خطاب به رزمندگان نوشت. همچنین وی به هنگام مجروح شدن فرزند سومش در جبهه‌ها خطاب به پسرش چنین نوشت: «من دست شما را می‌بوسم و اعلام می‌کنم که با جراحت شما در جبهه‌ها گناهانتان نیز پاک می‌شود.» وی در جریان آزادسازی خرمشهر و آغاز عملیات بیت المقدس با حضور در جمع رزمندگان به عنوان یکی از فاتحان این شهر به جمع نیروهای بسیجی و سپاهی پیوست. دعا‌های عارفانه وی در آغاز عملیات بیت المقدس هنوز در ذهن فرماندهان و رزمندگان خاکریزهای سال‌های حماسه و شرف باقی مانده است. به پاس

برخوردار بود که علی رغم محدودیت‌ها، زندان و تبعیدهای مکرر توانست در دو قلمرو «اخلاق» و «سیاست» نقش تأثیر گذاری را در جریان انقلاب اسلامی و تبیین آن ایفا نماید و همواره چون زاهدی وارسته همواره زندگی و منش طلبگی خویش را حفظ کند.

برخی از خصوصیات و ویژگی‌های اخلاقی ایشان عبارتند از: ساده زیستی و زنی طلبگی، تهجد و عبادت، معلم اخلاق بودن، توجه ویژه ایشان به ادعیه، شهادت، شجاعت و تواضع، زهد و تقوا، مردم داری و امانت داری، کم حرفی، صله رحم و دوری از غیبت، توجه به کار جمعی، حسن خلق، سعه صدر در برخورد با مخالفان، جوانگرایی، بخشش و گذشت رعایت اخلاق در خانواده، احترام به مقام خانواده شهدا، اساتید و احترام به حقوق دیگران ...

از ویژگی‌های دیگر ایشان توجه به نظر دیگران و مسئله مشورت در امور و نظم و برنامه ریزی بسیار دقیقشان در زندگی است. آیت الله مشکینی در دریافت خمس از مردم و غذایی که غیر از خانه‌شان به دستش می‌رسید حساسیت خاصی داشت. یکی از نکاتی که درباره بی‌اعتنایی ایشان به دنیا و مقام‌های دنیوی باید مورد توجه قرار بگیرد این است که ایشان با اینکه سابقه تدریس‌شان از همه مراجع فعلی بیشتر بود و بعد از آیت الله گلپایگانی و آیت الله اراکی، انتظار خیلی از بزرگان حوزه این بود که ایشان رساله منتشر کنند و خودشان را در مقام مرجعیت قرار دهند، اما چنین نکردند.

حالت که چنین آقایی دعوت کرده، بدان که شهید می‌شوی. «آیت الله مشکینی زمانی درباره رابطه لطیفش با شهدا گفته بود: «برادری نوشته و از ما درخواست کرده که دعا کنیم شهید شود. روح شما عظیم است. آی برادر، آی نویسنده، آرزوی شما بزرگ است، اما من این جور دعا نمی‌کنم، دعا می‌کنم - ان شاء الله - همه برادران ما که در جبهه هستند، ارتشیان ما، سپاهیان ما، سایر نیروهای مسلح ما - که در جبهه هستند - ما بر یکایک آنها از ته دل دعا می‌کنیم و روزی چندین بار هم دعا می‌کنیم که - ان شاء الله - پیروز شوند و - ان شاء الله - به سلامت با پیروزی برگردند. شهادت برای آن کسی که شهید می‌شود، خیلی خوب است، مرتبه دارد، درجه دارد، خوشا به حالش! اما برای باقی مانده‌ها کمبود ایجاد می‌شود، تلف جان برای ما سنگین است. من دعا می‌کنم - ان شاء الله - همه پیروز مندان به برگردید».

آیت الله مشکینی نمونه‌ای از روحانی با اخلاصی بود که در راه دین و انقلاب اسلامی از جان خود و فرزندانش مایه گذاشت و آنچه برای دیگران می‌خواست برای خود نیز می‌پسندید. شهادت فرزندش در جبهه‌های مقابل ملت ایران با نیروهای عراقی، شاه‌دی بر این ادعا است.

مرد اخلاق و سیاست

آیت الله مشکینی به عنوان یک فقیه، معلم اخلاق، مفسر قرآن، مدرس نستوه و برجسته حوزه علمیه قم، مدافع امام خمینی (ره) و مؤلف ده‌ها کتاب، از شخصیت و جایگاه خاصی



عکس جنگ



شهید چمران در جمع خلبانان هوانیروز

